

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۲) سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۵۷ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ۱۳۹۵/۲/۱

ترجمه

هر نفسی چشنده مرگ است، سپس به ما بازگردانده می‌شوید.

توضیح برخی لغات

«نفس» به معنای «خود» است. هر موجودی که «خود» و «هویت»ی متمایز از دیگری برایش فرض شود، تعبیر «نفس» در موردش صادق خواهد بود. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص: ۱۹۸) علت اینکه روح را هم «نفس» می‌گویند این است که «خود» ما انسانها در گروی روح ماست.

تعبیر «ذائقه الموت» تقریباً معادل «یذوق الموت» است (لذا برخی مترجمان ترجمه کرده‌اند: «مرگ را می‌چشد») اما وقتی به جای فعل (یذوق)، اسم فاعل (ذائق/ذائقه) می‌آید دلالت بر ثبوت و استمرار می‌کند. یعنی اگرچه فعل مضارع، دلالت بر وقوع عمل در حال حاضر و استمرار آن دارد؛ اما این معنا در اسم فاعل بسیار شدت می‌یابد.

به تعبیر دیگر، فعل مضارع در جایی که کار الان انجام می‌شود و تمام می‌شود هم به کار می‌رود (مثلاً: من می‌روم) اما اسم فاعل در جایی است که آن کار همچنان ادامه دارد (مثلاً: آب روان است)

حدیث

۱) وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» قُلْتُ يَا رَبُّ أَمْ مَوْتُ الْخَلَائِقِ كُلِّهِمْ وَتَبْقَى الْمَلَائِكَةُ؟

فَنَزَلَتْ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.

صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ص ۶۲

امام رضا ع از پدرانش از پیامبر اکرم ص روایت کرده‌اند که ایشان فرمود:

هنگامی که این آیه نازل شد که «بدرستی که تو می‌میری و بدرستی که آنها هم می‌میرند»، گفتم: پروردگارا! آیا خلایق

همگی می‌میرند و فرشتگان باقی می‌مانند؟

[در جواب] این آیه نازل شد که: «هر نفسی چشنده مرگ است، سپس به ما بازگردانده می‌شوید.»

۲) قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

ابْنَ آدَمَ يُؤْتَى كُلُّ يَوْمٍ بِرِزْقِكَ وَأَنْتَ تَحْزَنُ وَيُنْقَصُ كُلُّ يَوْمٍ مِنْ عُمْرِكَ وَأَنْتَ تَفْرَحُ أَنْتَ فِيمَا يَكْفِيكَ وَتَطْلُبُ مَا يُطْغِيكَ لَا بِقَلِيلٍ تَفْنَعُ وَلَا مِنْ كَثِيرٍ تَشْبَعُ.

أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۳۳۷

ابن مسعود از پیامبر اکرم ص نقل می‌کند که خداوند می‌فرماید:

ای پسر آدم! هر روز روزی تو را می دهند و تو غمگینی! و هر روز از عمر تو کاسته می شود و تو شادی می کنی! آنچه تو را کفایت کند داری و در همان حال آنچه تو را بطغیان کشاند می طلبی! نه به کم قانع می شوی و نه با بسیار سیر!

(۳) امیرالمومنین ع می فرماید:

وَاللّٰهُ لَابْنُ اَبِي طَالِبٍ اَنَّسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِنْدِي اُمّه
نهج البلاغه، خطبه ۵

به خدا قسم، قطعا انس پسر ابوطالب به مرگ بیش از انس طفل به سینه مادرش است.

تدبر

(۱) مرگ قطعی ترین واقعیتی است که اغلب آن را نادیده می گیرند. همه می دانیم می میریم، اما اصرار داریم خود را به غفلت بزنیم. همه می دانیم که وقتی بمیریم به سوی خدا می رویم یعنی به سوی بی نهایت؛ آنگاه چقدر برای آبادانی این زندگی محدود در دنیا وقت می گذاریم و چقدر برای زندگی بی نهایت مان؟

(۲) مرگ استثنا ندارد و برای همه هست. اینجا موقعیت نهایی همه ماست که دیگر هیچ پارتی و پول و ... به درد نمی خورد و فرقی بین فقیر و غنی، عالم و جاهل، رئیس و مرئوس، و ... نمی ماند. همه ما هر چه داشته باشیم و هر کسی که باشیم، خواهیم مرد.

(۳) مرگ پایان کار نیست، شروع کار است. اگر حقیقی ترین حقیقت عالم خداست، و با مرگ به سوی خدا می رویم؛ پس تازه با مرگ به سوی حقیقی ترین حقیقت می رویم؛ یعنی تازه زندگی حقیقی را شروع می کنیم.

(۴) آیت الله جوادی آملی در درس تفسیر خود مکرر می فرمودند: «توجه کنید که مرگ ما را نمی چشد، بلکه ما مرگ را می چشیم. ما مرگ را در خود هضم می کنیم، نه بالعکس.» یعنی مرگ در ما گم می شود، نه اینکه ما با مرگ گم شویم. ما جاودانیم و مرگ را هم در خود هضم می کنیم.

(۵) مرگ چیست؟ آیا فقط خروج روح از بدن است؟ پس در مورد فرشتگان چه معنی دارد؟ آیه می فرماید هر «نفس»ی (یعنی هر کسی که «خود» دارد) مرگ را می چشد و مرحله بعد از مرگ «رجوع الی الله» است. پس «مرگ» یعنی آنچه که «خودم» را آن می دانم، از «من» می گیرند؛ و این گونه به خدا نزدیکتر می شوم. تا در دنیا هستیم «خود» را همین بدن می پنداریم؛ با مرگ، این بدن را از ما می گیرند و در عالم برزخ به زندگی ادامه می دهیم، اما بدنمان در قبر می پوسد. سپس با نفخ صور، از برزخ هم می میریم و به قیامت منتقل می شویم. ملای رومی این مطلب را به زبان ساده چه زیبا توضیح داده است:

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم به حیوان بر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟

حمله دیگر بمیرم از بشر

تا بر آرم از ملایک پر و سر
 وز ملک هم بایدم جستن ز جو
 کل شیء هالک الا وجهه
 بار دیگر از ملک قربان شوم
 آنچ اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم گردم عدم چون ارغنون
 گویدم که انا الیه راجعون
 مرگ دان آنک اتفاق امتست
 کآب حیوانی نهان در ظلمتست
 همچو نیلوفر برو زین طرف جو
 همچو مستسقی حریص و مرگ جو
 مرگ او آب است و او جویای آب
 می خورد والله اعلم بالصواب

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar3/sh187/>

۶) مردن یک اقدامی نیست که در آینده رخ می دهد، بلکه الان هم هست (نفرمود «سیدوق الموت» فرمود «ذائقه الموت») اقدامی هم نیست که یکدفعه رخ دهد، دائمی و مستمر است. (فرق «ذائق» با «یدوق» در قسمت «توضیح برخی لغات» بیان شد) هر لحظه، بخواهیم یا نخواهیم، داریم چیزی را از دست می دهیم و به سمت خدا حرکت می کنیم. فرشته مرگ - که از ملائکه مقرب الهی است - دارد آرام آرام ما را به سوی خدا می برد، اما ما ... ؟

۷) اگر آن چیزی که با مرگ از دست می دهیم آن چیزهایی باشد که محدودمان می کند (= وابستگی به مال و مقام و فرزند و ...)، جای ناراحتی ندارد.

اما اگر به این محدودیتها چسبیده باشیم، جدا شدن از اینها همانند «جان» مان برایمان مهم خواهد بود، پس «جان» مان را به جای اینکه به سوی نامحدود (= خدا) ببریم و از محدودیت رها شویم، به دنیا گره زده ایم و آنگاه است که چشیدن «مرگ» برایمان تلخ می شود.

۸) دیروز اشاره شد که مهمترین مشکل ما کم ظرفیت بودن است و به جای اینکه بدنبال اضافه کردن «داشته ها» باشیم، باید برای «ظرفیت» مان فکری کنیم؛ و گفته شد که این «من» چنین و چنان کردم، و همه چیز را از «من» بینم، همان کم ظرفیتی ماست. پس این «من» محدود را باید از ما بگیرند و با هر مرگی، یک مرحله از این «من» محدود را می گیرند؛ یکبار من «خودم» را همین «بدن» تصور می کنم، با مرگ از دنیا این را از من می گیرند؛ یکبار «خودم» را «بدن برزخی» تصور می کنم؛ آن را هم از من می گیرند؛ و این سیر تا خدا ادامه دارد: الینا ترجعون.

تبریک میلاد امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

میلاد امیرالمومنین بر تمامی شیعیان و مسلمانان و همه انسانهای آزاده مبارک باد، کسی که محبت او مسلمان و غیر مسلمان نمی‌شناسد چنانکه ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) می‌گوید «چه بگویم در وصف کسی که اهل ذمه (مسیحیان و یهودیان) او را دوست می‌دارند با اینکه منکر نبوت پیامبر خاتم‌اند، و پادشاهان فرنگ و روم تصویرش را در معابد و عبادتگاه‌های خود - در حالتی که شمشیر به دست گرفته و آماده جنگ است - نصب کرده‌اند؛ و پادشاهان ترک و دیلم تصویرش را بر شمشیرهایشان حک کرده‌اند.» شرح نهج‌البلاغه ج ۱ ص ۲۸

<http://lib.eshia.ir/15335/1/28>

ترجمه

و کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند تو فرستاده شده [از جانب خدا] نیستی! بگو خدا به عنوان شاهد [= گواه بر اینکه حق با چه کسی است] بین من و شما کافی است؛ و [نیز] کسی که علم به کتاب [= قرآن] نزد اوست [به عنوان شاهد بین من و شما کافی است].

نکته‌ای نحوی در ترجمه:

(۱) عبارت «من عنده علم الكتاب» عطف به «الله» است؛ یعنی:

خدا چنین است و «کسی که نزد او علم کتاب است» نیز چنین است.

(۲) کلمه «شاهد» در اینجا به معنای «شاهد» (= گواه، کسی که در محکمه حاضر می‌شود و به نفع یکی از طرفین شهادت می‌دهد) است و جایگاه نحوی آن «تمیز» است: «از چه جهت خدا بین من و شما کافی است؟ از جهت شهادت دادن». اغلب مترجمان برای سهولت ترجمه «شاهد» را از وضعیت تمیز به وضعیت مضاف نسبت به «الله» تغییر داده‌اند که معنایش تقریباً همین می‌شود اما دقتش اندکی کمتر است. در واقع می‌توان این گونه هم ترجمه کرد:

بگو شهادت [= گواهی] خدا بین من و شما [بر اینکه حق با چه کسی است] کافی است و [گواهی] کسی که علم به کتاب [= قرآن] نزد اوست [نیز بین من و شما بر اینکه حق با چه کسی است کافی است].

حدیث

(۱) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع؛ وَ سُئِلَ عَنِ «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» أَعْلَمُ أَمْ «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؟ فَقَالَ مَا كَانَ عِلْمُ «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» عِنْدَ «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» إِلَّا بِقَدَرِ مَا تَأْخُذُ الْبُعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ،

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ أَلاَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، فِي عَثْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ ص

تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷

امام صادق ع فرمود: «کسی که علم به کتاب نزد اوست» همان امیرالمومنین ع است.

و از ایشان سوال شد که آیا «کسی که علمی از کتاب نزد اوست» [آصف بن برخیا، وزیر سلیمان، که به آنی تخت ملکه سبأ را نزد سلمان حاضر کرد] عالمتر است یا «کسی که علم به کتاب نزد اوست»؟ حضرت فرمود:

دانش «کسی که علمی از کتاب نزد اوست» در پیش «کسی که علم به کتاب نزد اوست» نیست مگر به اندازه‌ای که یک پشه با بال خود از آب دریا بردارد، [و در همین راستاست که] امیرالمومنین ع فرمود بدانید که علمی که خداوند از آسمان بر زمین نازل کرد و نیز همه آنچه به خاطر آن انبیا - تا پیامبر خاتم ص - بردیگران برتری داده شدند، نزد اهل بیت خاتم پیامبران است.

۲) به خاطر خفقان بنی‌امیه در صدر اسلام، اینکه این آیه در فضیلت امیرالمومنین ع است را مخفی می‌کردند تا جایی که ابن عباس (همراه با بسیاری از آخوندهای درباری معاویه) یکبار گفته بود که این آیه در مورد عبدالله بن سلام (از اطرافیان عثمان) است اما اواخر عمرش قسم خورد که آن سخنش واقعی نبوده و این آیه در شأن حضرت علی ع است:

أَخْبَرَنَا عَقِيلُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُمَحِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ الْخُرَيْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ [فِي قَوْلِهِ تَعَالَى]: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ قَالَ عَلَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ كَانَ عَالِمًا بِالتَّفْسِيرِ وَ التَّوِيلِ وَ النَّاسِخِ وَ الْمَنْسُوخِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ.
قَالَ أَبُو صَالِحٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ مَرَّةً يَقُولُ: هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَ سَمِعْتُهُ فِي آخِرِ عُمُرِهِ يَقُولُ: لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا عَلَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۴۰۵

حاکم حسکانی (از علمای اهل سنت متوفی ۴۹۰) در کتاب فوق احادیث متعددی از طریق اهل سنت می‌آورد در توضیح

اینکه «من عنده علم الكتاب» حضرت علی ع است: لینک زیر احادیث ۴۲۲-۴۲۷

http://www.haydarya.com/maktaba_moktasah/03/book_50/part1/main.htm

ضمناً مصحح کتاب در پاورقی، کتابهای متعدد دیگری را که این احادیث با همین سندها یا با سندهای دیگر در آنها آمده، مطرح کرده است. (بر اساس نسخه موجود در نرم افزار جامع احادیث نور: شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱ ص ۴۰۰-۴۰۵)

۳) چون امروز روز پدر هم هست، حیفم آمد روایتی که هم به آیه مربوط می‌شود و هم به امروز نیاورم:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ فَقُلْتُ لَهُ لِمَ كُنِيَ النَّبِيُّ صَ بِأَبِي الْقَاسِمِ فَقَالَ لِأَنَّهُ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ لَهُ قَاسِمٌ فَكُنِيَ بِهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَهَلْ تَرَانِي أَهْلًا لِلزِّيَادَةِ فَقَالَ نَعَمْ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَالَ أَنَا وَ عَلِيُّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ أَبٌ لِجَمِيعِ أُمَّتِهِ وَ عَلِيُّ عَ مِنْهُمْ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا عَ

قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَقِيلَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ لِأَنَّهُ أَبُو قَسِيمٍ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا مَعْنَى ذَلِكَ قَالَ إِنَّ شَفَقَةَ النَّبِيِّ ص عَلَى أُمَّتِهِ شَفَقَةُ الْآبَاءِ عَلَى الْأَوْلَادِ وَ أَفْضَلُ أُمَّتِهِ عَلَى ع وَ مِنْ بَعْدِهِ شَفَقَةُ عَلِيٍّ ع عَلَيْهِمْ كَشَفَقَتِهِ ص لِأَنَّهُ وَصِيُّهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ فَلِذَلِكَ قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ ...

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۶

حسن بن علی بن فضال می گوید از امام رضا ع سوال کردم: چرا پیامبر ص را ابوالقاسم نامیدند؟
فرمود: چون فرزندی به نام قاسم داشت.

عرض کردم: آیا اهلیت دارم که بیشتر برایم توضیح دهید؟

فرمود: آیا می دانی که پیامبر ص فرمود: «من و علی پدران این امت هستیم»؟
عرض کردم: بله.

فرمود: آیا می دانی که پیامبر ص پدر همه امت است و علی ع هم یکی از این امت است؟
عرض کردم: بله.

فرمود: آیا می دانی که علی تقسیم کننده (قاسم) بهشت و جهنم است؟
عرض کردم: بله.

فرمود: پس به پیامبر ص، «ابوالقاسم» گفته شد چون او پدر قاسم (تقسیم کننده) بهشت و جهنم است.
عرض کردم: و معنای آن چیست؟

فرمود: مهربانی پیامبر ص نسبت به امتش همانند مهربانی پدران به فرزندان است؛ و برترین امتش علی ع است، و بعد از او هم مهربانی علی ع به امت، همانند مهربانی او (ص) به امت است زیرا که او امام و وصی و خلیفه بعد از اوست و برای همین است که فرمود: «من و علی پدران این امت هستیم...»^۱

تدبر

مقدمه:

این آیه بر دو گونه دلیل بر اثبات نبوت پیامبر اکرم ص اشاره می کند:

(الف) برای اثبات نبوت پیامبر ص در مقابل کافران، شهادت خدا بتهنایی کافی است.

(ب) برای اثبات نبوت پیامبر ص در مقابل کافران، شهادت کسی که علم کتاب نزد اوست، بتهنایی کافی است.

۱. در «تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۶، ص ۴۸۱-۴۸۵ روایات متعددی ذیل این آیه آمده است از جمله این روایت که دیگر به علت ضیق مجال نیاوردم:

عن سلیم بن قیس قال: سأل رجل علی بن ابی طالب - علیه السلام - فقال له، و أنا أسمع: أخبرنی بأفضل منقبة لك.

قال: ما أنزل الله فی کتابه.

قال: و ما أنزل الله فیک؟

قال: قوله: وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا - إلی قوله - بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِيَّايَ عَنِ بَيْنِ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ.

(۱) خدا چگونه می‌تواند بر نبوت پیامبر ص شهادت دهد؟ صرف اینکه پیامبر ادعا کند خدا شاهد است، کافی نیست؛ چون در عالم دروغگو هم وجود دارد و خدا بر همه چیز شاهد است. پس منظور از شهادت چیست:

(الف) کلمات قرآن به گونه‌ای است که انسان اگر با دقت کافی بخواند متوجه می‌شود که اینها سخنان خود پیامبر نمی‌تواند باشد و از خود کلام خدا می‌توان پی برد به اینکه اینها کلام خداست. پس خود کلام خدا، شهادت خداست بر نبوت پیامبرش. (همان طور که شما همین که سخن مثلاً پدرتان را می‌شنوید پی می‌برید که این سخن اوست. برخی صرفاً از صدای او، پی می‌برند؛ اما برخی هم هستند که از نوع محتوای کلام پی می‌برند که این سخنان از مثلاً پدرشان صادر شده است. هر دو در مورد خدا می‌تواند مورد نظر باشد)

(ب) همه عالم کلمات خداست و خدا با این کلماتش نیز با ما سخن می‌گوید. بدین ترتیب معجزاتی که پیامبر ص می‌آورد وقایع (= کلمات)ی است که خدا با آنها بر پیامبر بودن پیامبرش شهادت داده است.

(ج) طبق توضیح علامه طباطبایی، چون تمام آیات قرآن معجزه است، و خدا در آیاتی مانند «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (یس/۳-۴) بر شهادت ایشان گواهی داده، پس خود صریحاً شهادت به حقانیت پیامبر ص داده‌است. (المیزان ۳۸۳/۱۱)

(۲) کسی که نزد او علم کتاب هست، چگونه شهادت می‌دهد؟ جاعلان در زمان بنی‌امیه احادیث متعددی جعل کرده و رواج دادند که منظور «اهل کتاب» (مسیحیان و یهودیان) یا عبدالله بن سلام (یهودی‌ای که دوسال قبل از رحلت پیامبر ص مسلمان شد) است. اما این تفسیر که برای کتمان فضایل امیرالمومنین بوده، نادرست است زیرا:

در مورد اینکه منظور اهل کتاب باشند، بسیاری از این اهل کتاب، منکر نبوت پیامبر ص شدند؛ پس چگونه خدا شهادت آنها را کافی شمرده است؟

در مورد اینکه منظور عبدالله بن سلام باشد، تنها کسی که این ادعا را مطرح کرده (و بقیه از او نقل می‌کنند) خودش است که وقتی مردم مسلمانی وی را منکر شدند ادعا کرد اسلام آورده و این آیه در شأن او نازل شده است، البته مردم به ادعایش اعتنا نکردند (جامع ترمذی ۸۳۴/۲) و او دروغ گفت زیرا

اولاً این سوره مکی است (قبل از هجرت نازل شده) و حکایت اعتراض کافران در مکه را بیان می‌کند، در حالی که وی هشت سال بعد از هجرت پیامبر ص مسلمان شده بود؛

ثانیاً بزرگان تابعین (مانند شعبی و سعید بن جبیر) در همان زمان بنی‌امیه این ادعا را رد کردند (مشکل الآثار للطحاوی حدیث ۲۸۴ و ۲۸۹)^۲

۲. (۲۸۵) - [۳۳۱] مَا قَدْ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ، حَدَّثَنَا الْفَرَّايِيُّ، حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَّنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ»، قَالَ لَيْسَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ، آيَةٌ مَكِّيَّةٌ، وَإِنَّمَا أَسْلَمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ قَبْلَ وَفَاةِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَامَيْنِ، وَمَا أُنْزِلَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ، وَإِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَجُلٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ آمَنَ بِهِ قَوْمُهُ، وَاسْتَكْبَرْتُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا.

ثالثاً قرآن شخص مورد نظر را به عنوان شاهی شاهی که در مقابل کفار بر صدق پیامبر شهادت دهد و بتوان به شهادت او استناد کرد، مطرح کرده است، آن هم شاهی که شهادتش نیازمند هیچ چیز دیگری نیست در حالی که هیچ تاریخی نقل نکرده که ابن السلام در جایی چنین شهادتی داده باشد و اصلاً وی چنین اعتباری - حتی نزد مسلمانان - نداشته است.^۳

۳) اگر کسی که نزد او علم کتاب هست، علی ع است چگونه شهادت می دهد که دلیل باشد برای همگان؟
(الف) کسی که عجایب و ظرائف و نکته های عمیق در سخنان علی ع را، که بعد از قرن ها هنوز اندیشمندان را مبهور خود کرده، و کسی به گردش نرسیده، می بیند و بعد می بیند که او اذعان دارد که من هر چیزی دارم از پیامبر ص گرفته ام، می فهمد اگر او شهادت بر نبوت پیامبر ص می دهد، حتماً راست می گوید.

(ب) شخصیت علی ع (به عنوان یکی از پیروان پیامبر ص) و فداکاری های آنچنانی وی در راه اسلام به تنهایی دلیلی کافی بر صدق پیامبری است که علی ع به او گرویده است. همان طور که یهودی ای وقتی دید علی رغم آن شجاعت های خیری، او را دست بسته برای بیعت می برند، به حقانیت اسلام پی برد و اسلام آورد.^۴ توضیح واقعه در لینک زیر

<http://lib.eshia.ir/71808/1/1134>

(ج) اگر کسی مثل آصف بن برخیا (وزیر سلیمان) - که علم به اندکی از کتاب داشت - با انجام چنان کرامت هایی، شاهد بر حقانیت حضرت سلیمان محسوب می شد، پس کسی که علم به همه کتاب دارد - که کرامت هایی بسیار عظیم تر از او نقل شده - قطعاً شاهد بر حقانیت پیامبر اکرم ص است.

۴) ایمان به حمایت خدا بهترین پشتوانه در برابر هر گونه تحقیر و تکذیب معاندان است (قرائتی، تفسیر نور ۱۳/۳۷۸)

۳۴) سوره یس (۳۶) آیه ۳۰ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۱۳۹۵/۲/۳

ترجمه

دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده ای به نزدشان نیامد مگر اینکه روال را بر استهزای او گذاشتند. [= پیوسته او را مسخره می کردند]

وَقَدْ وَافَقَ الشَّعْبِيُّ فِي نَفْيِ هَذِهِ الْآيَةِ أَنْ تَكُونَ أَنْزَلَتْ فِي ابْنِ سَلَامٍ، وَفِي نَفْيِ آيَةِ أُخْرَى قَدْ قَالَ بَعْضُ النَّاسِ: إِنَّهَا أَنْزَلَتْ فِيهِ أَيْضًا، وَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ

...

(۲۸۹) - [۳۳۱] وَكَمَا حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ سِنَانَ، حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدِ السَّمَّانِ، حَدَّثَنَا ابْنُ عُثْمَانَ، عَنْ الشَّعْبِيِّ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ»، قَالَ: يَقُولُونَ: ابْنُ سَلَامٍ، وَكَيْفَ يَكُونُ ابْنُ سَلَامٍ وَهَذِهِ الْآيَةُ مَكِّيَّةٌ؟ ! قَالَ ابْنُ عُثْمَانَ: فَنَبَّيْتُ أَنَّ مُحَمَّدًا، يَعْنِي ابْنَ سَبْرِينَ، قَالَ: صَدَقَ هِيَ مَكِّيَّةٌ.

۳. در حکایت معروفی که مدعی می شود که این آیات درباره من نازل شده، همه مردم مدینه - که علی القاعده بسیاری از آنها اصحاب پیامبر بودند - او را یهودی دروغگو خطاب می کنند.

۴. این مطلب از کتاب «علی کیست؟» نوشته فضل الله کمپانی، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳) (که اول بار در سال ۱۳۳۷ منتشر شده) ص ۲۵۴ آمده و در دانشنامه امام علی ج ۱ ص ۱۱۳۴ هم آمده است؛ متأسفانه هیچکدام آدرسی نداده اند.

۱) «العباد»: «ال» در کلمه «العباد» می‌تواند «ال» عهد باشد (به معنای «این بندگان» که درباره‌شان در آیات قبل صحبت می‌کردیم) و می‌تواند «ال» استغراق باشد (به معنای «همه بندگان») و ظاهراً هر دو معنا با هم قابل جمع است؛ یعنی در آیات قبل درباره این رویه در عده‌ای از بندگان سخن گفته، سپس در این آیه برای این گونه بندگان، که متأسفانه عمومیت هم دارد، اظهار تأسف کرده است.

۲) «كانوا...»: وقتی «كان» قبل از فعل مضارع بیاید دلالت بر استمرار و وجود یک وضعیت همیشگی‌ای در آن فعل می‌کند که گویی قرار نیست فاعلش از آن وضعیت بیرون آید. در این گونه موارد غالباً به صورت فعل مضارع ترجمه می‌شود، اما چنین ترجمه‌ای معنا را کامل منتقل نمی‌کند و ظاهراً در زبان فارسی معادل معینی برای چنین ترکیبی نداریم. مترجمان قدیمی‌تر از تعبیری مانند «همی ... کردند» استفاده می‌کردند و به علت نامانوس بودن این تعبیر، برخی مترجمان در چنین مواردی با افزودن تعبیری مانند «پیوسته چنین است»، «روال بر این است»، «قرار بر این گذاشتند» به جز ... کاری نمی‌کردند و ... سعی می‌کنند بر این مشکل غلبه کنند.

۳) «یستهزؤن»: «استهزاء» را «مسخره کردن» (معجم المقاییس اللغة ۵۴/۶) و «مزاح و شوخی مخفیانه» (مفردات، ۸۴۱) دانسته‌اند اما تأکید کرده‌اند که به شوخی‌ای گفته می‌شود که در آن «تحقیر کردن» نهفته باشد (الفروق فی اللغة، ۱۷) و برخی اصل معنای آن را هر سخن یا کاری که در آن تحقیر و اهانت نهفته باشد، قلمداد کرده‌اند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۲۵۵/۱۱). شاید بتوان آن را درست نقطه مقابل «جدی گرفتن» دانست.

حدیث

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: خَبَرْتُ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِ تَرْوِيهِ ... إِنَّا وَاللَّهِ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهاً حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ... وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعَمِّي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ثُمَّ تَلَا «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ».

الغیبه (نعمانی) ص ۱۴۲ <http://lib.eshia.ir/15220/1/141>

امام صادق علیه السلام فرمود:

یک خبر که آن را عمیقاً درک کنی بهتر است از ده خبر که صرفاً آن را روایت می‌کنی، ... و به خدا سوگند، کسی از شیعیان خود را فقیه [= دارای فهم عمیق] نمی‌شماریم تا اینکه به رمز سخنی به او گفته شود و او آن رمز را دریابد، ... و بدانید که زمین از حجت خدای عزّ و جلّ خالی نمی‌ماند ولی خدای عزیز بزودی دیده خلقتش را از او نابینا می‌سازد به خاطر ظلم و جورشان و زیاده‌روی آنان نسبت به خودشان، و اگر زمین یک ساعت از حجت خدا خالی بماند اهل خود را فرو می‌برد، لکن

آن حجت مردم را می‌شناسد در حالی که او را نمی‌شناسند، چنان که یوسف مردم [= برادرانش] را می‌شناخت و آنها او را نمی‌شناختند.

سپس تلاوت فرمود: «دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای به نزدشان نیامد مگر اینکه او را مسخره می‌کردند.»

الغیبة للنعمانی / ترجمه غفاری، ص ۱۹۹ (باب ۱۰، حدیث ۲) <http://www.ghadeer.org/Book/362/58368>

تدبر

(۱) این تنها موردی در قرآن کریم است که خود خداوند برای بندگان حسرت خورده است! پس اینکه فرستادگان خدا مسخره گرفته می‌شوند، حسرت‌بارترین واقعه برای انسان است.

(۲) آیا بر ما هم حسرت خواهند خورد؟! از کجا بفهمیم؟ هرکس که روز قیامت حسرت بخورد، کسی است که خدا در اینجا بر او حسرت خورده است. اما چه کسی در آن روز حسرت می‌خورد؟ کسانی که هم و غم‌شان در محدوده دنیا تمام می‌شود و دیدار خدا را باور نمی‌کنند (انعام/۳۱) و یا با مسخره بازی، از عمرشان بهره لازم را نمی‌برند (زمر/۵۶).

(یادآوری: برای خدا و آخرت کار کردن، صرفاً نماز و روزه و ... نیست؛ یعنی هرکاری می‌کنیم خدا را در نظر بگیریم. مثلاً کسب روزی حلال برای خانواده، در حد جهاد شمرده شده است)

(۳) مسخره کردن پیامبران صرفاً به معنای ریشخند گرفتن آنان نیست؛ بلکه جدی نگرفتن و غیر مهم (حقیر) دانستن پیام ایشان هم مصداق مسخره گرفتن آن است. آیا ما پیام‌های خدا را جدی می‌گیریم؟

جدی گرفتن مثل وضعیت کسی است که بیماری حاد قلبی دارد و نزد دکتر می‌رود و دکتر نسخه می‌نویسد و پرهیز هم می‌دهد. وی چگونه در خوردن قرص‌ها و رعایت پرهیزها مراقبت می‌کند؟ آیا قلب ما سالم است؟ (علامت سلامت، حضور قلب در نماز است. اگر سالم نیستیم نسخه را خیلی باید جدی بگیریم. البته گویی آنها که قلبشان سالم است جدی‌تر می‌گیرند تا امثال من!)

(۴) متأسفانه معیار برخی برای انتخاب مطلب، جذابیت است؛ نه حقیقت. یادمان باشد حقیقت در بسیاری از موارد تلخ است؛ اما مبادا تلخ بودنش بهانه شود که آن را مسخره کنیم! کسی که ملاک انتخابش جذابیت است، منتظر است دلش را ببرند؛ و وقتی پیامبران چنین نمی‌کنند، آنها را مسخره می‌کند و ناتوان می‌شمرد؛ اما کسی که ملاک انتخابش حقیقت است؛ به حقیقت، حتی اگر تلخ باشد، دل می‌دهد. (به حقیقت دل دادن = ایمان)

(۵) متأسفانه جدی نگرفتن حقیقت و رسولان الهی یک عادت شده است، نفرمود: «یستهزؤن»، فرمود: «کانوا یستهزؤن».

(۶) تمام انبیا مورد استهزا قرار گرفتند. «مِنْ رَسُولٍ» پس مبلغان دینی در انتظار زخم زبان دیگران باشند. (قرائتی، تفسیر نور

۵۳۷/۹)

(۷) فرستاده الهی منحصر در پیامبر نیست. اگر همه اشیای عالم و همه وقایع عالم آیت خداست، پس همه چیز برایمان پیامی از جانب خدا دارد؛ تا اینکه ما چقدر اهل رمز باشیم! اگر فقیه (به معنای مورد نظر در حدیث) شویم، خواهیم دید هر کاری که در این عالم به ما ارجاع شود، فرستاده‌ای از خداست؛ حتی مراجعه یک نیازمند.

حضرت علی ع فرمود: «نیازمند، فرستاده‌ی خداست؛ کسی که از او دریغ کرد، از خدا دریغ کرده . کسی که به او بخشید به خدا بخشیده است (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۰۴: إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ وَ مَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ)

۸) برخی فرستادگان خدا را مسخره می‌کنند (مانند کسی که به پیامبر توهین می‌کند یا مسکین واقعی را از خود می‌راند) و برخی آیات خدا را مسخره می‌کنند (نساء/۱۴۰): هر سخن و حکم خدا که رعایت نشود، مسخره کردن آیات (و بنابراین مسخره کردن فرستاده‌ی) خداست.

۹) چرا مسخره کردن فرستاده خدا حسرت‌بارترین کار ممکن است؟ زیرا این فرستاده آمده که به ما کمک کند. به خاطر خودش نیامده و کار تکلف‌آمیز هم از ما نخواسته (ص/۸۶) اگر برخی کارهایش سخت است چون اساساً رشد کردن سخت است (مثل کسی که می‌خواهد دکتری بگیرد). آنگاه کسی فقط این سختی‌ها را ببیند و فرستاده حقیقت را جدی نگیرد، واقعا جز به خودش به چه کسی ضرر زده؟

۱۰) و در این پایان روز جمعه، آیا یادمان بود از آن فرستاده‌ای که امروز هم نیامد؟ آیا از فقدان خلائیی احساس کردیم؟ آیا او را در زندگی مان جدی می‌گیریم؟ جدی گرفتن او صرفاً به دعای ندبه و ... نیست؛ به این است که در تک‌تک لحظاتمان طوری زندگی کنیم که اگر او را دیدیم اصلاً خجالت نکشیم. یکبار دیگر حدیث امام صادق ع را بخوانیم. چه ربطی است بین اهل رمز بودن، امام زمان ع، و این آیه؟ آیا وضع کسانی – که امام زمان ع را مسخره گرفته‌اند – جای حسرت ندارد؟

(۳۵) سوره قمر (۵۴) آیه ۹ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ۱۳۹۵/۲/۴

ترجمه

قبل از ایشان، قوم نوح [حق و حقیقت را] تکذیب کردند؛ پس بنده ما را تکذیب کردند و گفتند: [نوح] دیوانه (جن‌زده) است و آزرده شد.

نکاتی در ترجمه:

مجنون: اسم مفعول از «جن» است یعنی کسی که مورد تعرض جن واقع شده است. به دیوانه «مجنون» می‌گفتند چون گمان می‌کردند جن در او حلول کرده و او را دچار اختلال کرده است.

ازدجر: از ریشه «زجر» به معنای «زجر دادن» است. فعل در اینجا مجهول است (زجر داده شد). اینکه فاعلش چه کسی بوده، مفسران دو احتمال داده‌اند: یکی آنکه عبارت «و ازدجر» ادامه سخن قوم نوح باشد و منظورشان این باشد که «جن سراغ او رفته و او را زجر داده و آزرده‌خاطر کرده، و در نتیجه، این سخنان که می‌گوید محصول آزارهای جنیان در اوست». دوم آنکه سخن قوم نوح فقط همان تهمت «مجنون بودن» باشد و این توضیحی است که خدا در ادامه داده به این معنا که: «آنها گفتند «نوح مجنون است» و با این کار او را اذیت کردند و او آزرده خاطر شد. (المیزان ۶۸/۱۹) (ترجمه المیزان ۱۱۰/۱۹)

حدیث

۱) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ

بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ - يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ - فَلَمْ يُجِيبُوهُ فَهَمَّ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْهِمْ، فَوَافَاهُ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ - اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ قَبِيلٍ مِنْ قَبَائِلِ مَلَائِكَةِ سَمَاءِ الدُّنْيَا... فَقَالُوا فَسَأَلَ أَنْ لَا تَدْعُوَ عَلَى قَوْمِكَ، فَقَالَ نُوحٌ قَدْ أَجَلْتُهُمْ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ. فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِمْ سِتُّمِائَةَ سَنَةٍ - وَلَمْ يُؤْمِنُوا هَمَّ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْهِمْ فَوَافَاهُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ قَبِيلٍ مِنْ قَبَائِلِ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ فَقَالَ نُوحٌ مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ قَبِيلٍ مِنْ قَبَائِلِ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ ... نَسَأَلَ أَنْ لَا تَدْعُوَ عَلَى قَوْمِكَ. فَقَالَ نُوحٌ قَدْ أَجَلْتُهُمْ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ.

فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِمْ تِسْعِمِائَةَ سَنَةٍ هَمَّ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «أَنْتَ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» فَقَالَ نُوحٌ «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا؛ إِنَّكَ إِنِ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَغْرِسَ النَّخْلَ؛ فَكَانَ قَوْمُهُ يَمْرُونُ بِهِ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُ وَيَسْتَهْزِءُونَ بِهِ ... فَلَمَّا أَتَى لِذَلِكَ خَمْسُونَ سَنَةً وَبَلَغَ النَّخْلُ وَاسْتَحْكَمَ أَمْرَ بَقْطَعِهِ... فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَنْحِتَ السِّفِينَةَ...

تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۵؛ متن کامل حدیث در لینیک زیر

<http://lib.eshia.ir/12015/1/325>

(۱) امام صادق ع در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

نوح سیصد سال در میان قوم خود مردم را به خدا دعوت می کرد و او را اجابت نکردند؛ پس تصمیم گرفت آنان را نفرین کند، اما هنگام طلوع آفتاب دوازده هزار طائفه از فرشتگان آسمان دنیا نزدش آمدند... گفتند ... ما آمده ایم از تو بخواهیم که قومت را نفرین نکنی؛ نوح گفت سیصد سال دیگر به آنها مهلت دادم. وقتی ششصد سال شد و آنها ایمان نیاوردند تصمیم گرفت که آنها را نفرین کند، دوازده هزار طائفه از ملائکه آسمان دوم نزد او آمدند. گفت شما کیستید؛ گفتند ... ما آمده ایم از تو بخواهیم که قومت را نفرین نکنی؛ نوح گفت سیصد سال دیگر به آنها مهلت دادم. وقتی نهصد سال شد و آنها ایمان نیاوردند تصمیم گرفت که آنها را نفرین کند، خدا وحی بر او نازل کرد که «از قومت جز آنان که تاکنون ایمان آورده اند کسی ایمان نمی آورد؛ پس تو به خاطر کارهایی که انجام می دهند انده گین مباش» (هود/۳۶) آنگاه نوح دعا کرد: «خداوندا بر زمین از کافران هیچ دیار [= سکنی گرینده] ای باقی نگذار؛ ...» (نوح/۲۶-۲۷) پس خدا دستور دارد درخت نخلی بکارد و مردمش از کنارش می گذشتند و او را مسخره می کردند ... تا اینکه پنجاه سال گذشت و دستور آمد درخت را قطع کن و از آن کشتی بساز ...

(۲) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ

لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَلَاكَ قَوْمِ نُوحٍ عَقَّمَ أَرْحَامَ النِّسَاءِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَلَمْ يُوَلَدْ فِيهِمْ مَوْلُودٌ

تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۷

امام صادق ع فرمود: وقتی خداوند عز و جل خواست قوم نوح را هلاک کند رحم زنانشان را برای چهل سال عقیم کرد به نحوی که در این چهل سال کسی بچه ای به دنیا نیاورد.

(۱) اینکه امروز عده‌ای را می‌بینیم که زیر بار حقیقت نمی‌روند خیلی تعجب نکنیم؛ از زمان حضرت نوح ع چنین افرادی وجود داشته‌اند و اتفاقاً اکثریت هم بوده‌اند. (فقط مواظب باشیم خودمان جزء آنها نشویم!)

(۲) وقتی پیامبران بزرگی همچون نوح را که جزء برترین اولیای خدا بودند اکثریت جامعه‌شان دیوانه خطاب کنند؛ ما اگر می‌خواهیم وارد کار فرهنگی بشویم باید خیلی ظرفیت خودمان را بالا ببریم. اگر کسی انتظار دارد قربه الی الله کار فرهنگی کند و دشنام نشنود، اشتباه می‌کند؛ چه رسد به اینکه از همه انتظار قدردانی هم داریم!

(۳) حضرت نوح ۹۰۰ سال تکذیب شد و صبر کرد؛ وقتی هم که دعا کرد و دعایش قبول شد، ۵۰ سال دیگر صبر کرد؛ و در این مدت او را دیوانه خواندند؛ و البته او هم زجر کشید (و ازدجر)، اما تسلیم دستور خدا بود. آیا ما اگر در کارمان مشکل ایجاد شود، تا چقدر تحمل داریم که خدا حل مشکل را عقب بیندازد؟

(۴) گاهی بر عدل خدا اشکال می‌گیریم که چرا خدا ما را به جای فلان کس (مثلاً حضرت علی ع) قرار نداد؟ خدا داستانهای پیامبرانش را در قرآن گفته؛ آیا اگر جای آنها بودیم حاضر بودیم این قدر تحمل کنیم؟ خودش بهتر می‌داند که رسالتش را به کی بدهد (انعام/۱۲۴). اگر داستان پیامبران را بخوانیم می‌بینیم اینکه ما جای آنها نبودیم، جای شکر دارد، نه جای اعتراض.

(۵) کسانی که منکر حقیقت‌اند، برترین انسانهای عالم (پیامبر اولوالعزم) را دیوانه می‌خوانند. واقعا دیوانه کیست؟ آیا هرکس همانند اکثریت نبود، دیوانه است؟ آیا کسی که ۹۵۰ سال مردم را دعوت می‌کند و مردم حرفش را قبول نمی‌کنند، دیوانه است یا نه؟ آیا اگر ما آنجا بودیم، ما هم او را دیوانه نمی‌دانستیم؟ در همین جامعه خودمان؛ می‌بینیم افرادی را که چه زحماتی به خاطر دیگران یا به خاطر ترویج دین خدا متحمل می‌شوند در حالی که سود دنیوی‌ای برایشان ندارد و مردم هم قدرشان را نمی‌دانند. برخی به آنها می‌گویند: مگر دیوانه‌ای؟ مبادا ما جزء این «برخی» باشیم.

(۶) اینکه چرا دوبار به «تکذیب» آنها اشاره شد یک احتمال این است که تکذیب اول، اشاره به تکذیب کلی آنها در برابر حق و حقیقت (به تعبیر علامه طباطبایی: در برابر هر گونه فرستاده‌ای از جانب خدا) باشد و در تکذیب دوم، مصداق این را (که تکذیب حضرت نوح بود) بیان کرد. (المیزان ۱۹/ ۶۷) (ترجمه المیزان ۱۹/ ۱۰۸) آنگاه منظور آیه این می‌شود که قوم نوح هم جزء کسانی بودند که حقیقت را تکذیب می‌کردند و لذا پیامبرشان را تکذیب کردند.

(۳۶) سوره حمد (۱) آیه ۲ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۳۹۵/۲/۵

ترجمه

هر گونه سپاس و ستایشی برای خداست [که] پروردگار جهانیان [است].

اصلاح ترجمه:

هر گونه سپاس و ستایشی برای خداست [که] پروردگار همه جهان‌ها [ست].

«ال» در «الحمد» یا «ال» جنس است یا «ال» استغراق؛ و در هر دو صورت معنایش می‌شود: «هرگونه حمدی».

«حمد» در فارسی معادل ندارد؛ و در آن معنای «ستایش» (= مدح) و «سپاس» (= شکر) با هم جمع شده است. (مطهری، آشنایی با قرآن، ۲/ ۱۱). مدح (ستایش) عکس‌العمل در برابر مشاهده زیبایی و عظمت است که می‌تواند در امور غیراختیاری هم باشد (مثلاً مدح قامت رعنا) در حالی که «حمد» فقط در مواردی است که اقدامی اختیاری رخ داده باشد (الفروق فی اللغة/ ۴۱)؛ «شکر» (سپاس) در جایی است که نعمت در کار باشد؛ اما «حمد» منحصر به این نیست (الفروق فی اللغة/ ۳۹)؛ زیرا شکر فقط بر افعال است؛ اما حمد هم در مورد افعال و هم در مورد صفات است (النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۱/ ۴۳۷) پس «حمد» اعم از «شکر» و اخص از «مدح» است (مفردات/ ۲۵۶)

«رب العالمین» یا صفت برای «الله» است (ترجمه: حمد برای خدایی که پروردگار جهانیان است) یا بدل برای آن (ترجمه: حمد برای خداست، پروردگار جهانیان)

اصلاح در ترجمه

تمامی ترجمه‌ها غیر از دو نفر (آیت الله مشکینی؛ و شاه ولی الله دهلوی) «عالمین» را به «جهانیان» ترجمه کرده بودند. البته «جهانیان» کاملاً غلط نیست؛ اما دقیق هم نیست. «جهانیان» به معنای «افراد در جهان» است؛ در حالی که «عالم» به معنای خود «جهان» است؛ و «عالمین» به معنای «همه جهان‌ها» است.

ترجمه مشکینی: سپاس و ستایش از آن خداست که مدبر و ولی امر و پرورش‌دهنده جهان‌هاست (جهان‌فرشتگان، آدمیان، پریان، حیوان‌ها و جمادات).

ترجمه دهلوی: ستایش خدا راست پروردگار عالم‌ها.

حدیث

۱) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ هِشَامٍ عَنْ مُسَيَّرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵

امام صادق ع فرمود:

شکر نعمت دوری کردن از محرمات است؛ و تمام [= کامل شدن] شکر به این است که شخص بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۲) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ:

خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مِنَ الْمَسْجِدِ وَ قَدْ ضَاعَتْ دَابَّتُهُ فَقَالَ لَيْنُ رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيَّ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ قَالَ فَمَا لَبِثَ أَنْ أُتِيَ بِهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَلَيْسَ قُلْتَ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَلَمْ تَسْمَعْ عَنِي قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

امام صادق ع از مسجد بیرون آمد در حالی که مرکب ایشان گم شده بود. فرمود: اگر خدا آن را به من برگرداند چنان شکر خدا را گزارم که حق شکرش ادا شده باشد. اندکی نگذشت که آن را آوردند. حضرت فرمود: الحمد لله. کسی گفت: آیا نگفتی «چنان شکر خدا را گزارم که حق شکرش ادا شده باشد». فرمود: آیا نشنیدی که گفتم «الحمد لله»؟!^۵

(۳) مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ الْمُثَنَّى الْحَنَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسْرُهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

امام صادق ع فرمود: رسول خدا ص چنین بود که اگر امری برایش رخ می داد که او را خوشحال می کرد می گفت الحمد لله بر این نعمت؛ و اگر امری برایش رخ می داد که او را غمگین می کرد می گفت الحمد لله در هر حال.

(ضمنا امام رضا (در عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸۳-۲۸۵) تفسیری طولانی از این آیه را از امیرالمومنین نقل کرده اند که به علت طولانی بودن از آوردنش خودداری شد)^۶

۵. و به این مضمون بسیار نزدیک است این حدیث: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ صَفْوَانَ الْجُمَالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ لِي: مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا أَذَى شُكْرَهَا. امام صادق ع فرمود: خداوند به بنده ای هر نعمت کوچک یا بزرگی نداد و سپس بنده «الحمد لله» نگفت، مگر اینکه آن بنده شکر آن نعمت را ادا کرده است. (اصول کافی ۲ / ۹۶)

۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۳-۲۸۵ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأُسْتَرَابَادِيُّ الْمُفَسِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الرَّضَا ع فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا تَفْسِيرُهُ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنِ الْبَاقِرِ عَنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنِ أَبِيهِ ع أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا تَفْسِيرُهُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ هُوَ أَنْ عَرَفَ عِبَادَهُ بَعْضَ نِعْمِهِ عَلَيْهِمْ جُمْلًا إِذْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى مَعْرِفَةِ جَمِيعِهَا بِالتَّفْصِيلِ لِأَنَّهَا أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى أَوْ تُعْرَفَ فَقَالَ لَهُمْ قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا رَبُّ الْعَالَمِينَ وَهُمْ الْجَمَاعَاتُ مِنْ كُلِّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجَمَادَاتِ وَالْحَيَوَانَاتِ وَأَمَّا الْحَيَوَانَاتُ فَهُوَ يَقْلِبُهَا فِي قُدْرَتِهِ وَيَغْذُوهَا مِنْ رِزْقِهِ وَيُحَوِّطُهَا بِكَفِّهِ وَيُدَبِّرُ كُلًّا مِنْهَا بِمُصْلَحَتِهِ وَأَمَّا الْجَمَادَاتُ فَهُوَ يُمَسِّكُهَا بِقُدْرَتِهِ وَيُمَسِّكُ الْمُتَّصِلَ مِنْهَا أَنْ يَنْتَهَاثَ وَيُمَسِّكُ الْمُتَنَافِثَ مِنْهَا أَنْ يَتَلَاصِقَ وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَيُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَنْخَسِفَ إِلَّا بِأَمْرِهِ إِنَّهُ بَعَادَهُ لِرَوْفٍ رَحِيمٍ وَقَالَ ع رَبُّ الْعَالَمِينَ مَا لِكُفِّهِمْ وَسَائِقُ أَرْزَاقِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُونَ وَمِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ فَالِرِّزْقِ مَقْسُومٍ وَهُوَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ عَلَى أَى سِيرَةٍ سَارَهَا مِنَ الدُّنْيَا لَيْسَ تَقْوَى مُتَقَى بِرَأْدِهِ وَلَا فَجُورٌ فَاجِرٍ بِنَاقِصِهِ وَبَيْنَهُ سِتْرٌ وَهُوَ طَالِبُهُ فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَفِرُّ مِنْ رِزْقِهِ لَطَلَبَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَطْلُبُهُ الْمَوْتُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا وَذَكَّرْنَا بِهِ مِنْ خَيْرٍ فِي كُتُبِ الْأَوَّلِينَ قَبْلَ أَنْ نَكُونَ فِي هَذَا إِيْجَابُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ص وَعَلَى شِيعَتِهِمْ أَنْ يَشْكُرُوهُ بِمَا فَضَّلَهُمْ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ع وَاصْطَفَاهُ نَجِيًّا وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَنَجَّى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَعْطَاهُ التَّوْرَةَ وَالْأَلْوَاحَ رَأَى مَكَانَهُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ يَا رَبِّ لَقَدْ أَكْرَمْتَنِي بِكَرَامَةٍ لَمْ تُكْرَمْ بِهَا أَحَدًا قَبْلِي فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مُحَمَّداً عِنْدِي أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ مَلَائِكَتِي وَجَمِيعِ خَلْقِي قَالَ مُوسَى ع يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ مُحَمَّداً ص أَكْرَمَ عِنْدَكَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَهَلْ فِي آلِ الْأَنْبِيَاءِ أَكْرَمُ مِنْ آلِي قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ آلِ النَّبِيِّينَ كَفَضْلِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ كَذَلِكَ فَهَلْ فِي أُمَّةٍ الْأَنْبِيَاءِ أَفْضَلُ

(اضافه شد در ۱۳۹۵/۲/۲۵) موید بر اینکه حقیقت حمد مال مقام مخلصین است و لذا آخر دعوی اهل بهشت است:

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۲۲

عن محمد بن مسلم قال سألت أبا عبد الله ع عن قول الله عز وجل «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ فَقَالَ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ [يَتْنِي فِيهَا الْقَوْلَ] - قَالَ: وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ مِنْ عَلَيَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ [مِنْ كَنْزِ الْجَنَّةِ فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْآيَةُ الَّتِي يَقُولُ فِيهَا: «وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَكَلِّمْهُ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا»] «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» دَعْوَى أَهْلِ الْجَنَّةِ حِينَ شَكَرُوا اللَّهَ حَسَنَ الثَّوَابِ

تدبر

(۱) در [جلسه ۲۸](#) مفهوم «رب» توضیح داده شد که به معنای «شیء را بتدریج در مسیر کمال نهایی خود پیش بردن» است. اگر کسی «رب العالمین» شد هر کمال و خوبی‌ای که در عالم مشاهده شود، به او برمی‌گردد؛ زیرا هر موجودی هر کمالی که کسب می‌کند با امداد الهی است. پس بناچار هر حمد (سپاس و ستایش)ی از هر موجودی بشود، حمد خداست؛ پس همه سپاس‌ها و ستایشها از آن اوست.

(۲) چون شرایط پیرامونی ما برای انجام هر کاری بی‌نهایت است، پس در حالت عادی هرکاری که بخواهیم انجام دهیم، نمی‌توانیم همه شرایط پیرامونی خود را تنظیم کنیم و لذا بالاترین تدبیرهای ما هم گاهی ناموفق از آب درمی‌آید. (امیرالمومنین ع: عرفت الله بفسخ العزائم: خدا را در آنجا که تصمیم‌های قطعی‌ام شکست خورد، شناختم. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰)

اما اگر به «رب العالمین» بودن خدا توجه کنیم، کارهایمان را فقط با خدا تنظیم می‌کنیم و خیالمان از نتیجه‌اش راحت خواهد بود؛ زیرا همه کارهای همه افراد به دست «رب العالمین» است؛ پس با خدا هماهنگ شدن، یعنی کل عوالم را با خود هماهنگ کردن. بدین ترتیب آیا امکان دارد کسی که واقعا مومن است کارش به نتیجه نرسد؟ (البته نتیجه ظاهری و دلخواه سطحی من، غیر از نتیجه واقعی‌ای است که خدا می‌داند و اگر من هم به همه عوالم آگاه بودم می‌دیدم خواست عمیق و مخفی خودم هم هست)

عِنْدَكَ مِنْ أُمَّتِي ظَلَلْتُ عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ انْزَلْتُ عَلَيْهِمُ الْمَنَ وَ السَّلْوَیَ وَ فَلَقْتُ لَهُمُ الْبَحْرَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْأُمَمِ كَفَضْلِهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي فَقَالَ مُوسَى ع يَا رَبِّ لَيْتَنِي كُنْتُ أَرَاهُمْ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى إِنَّكَ لَنْ تَرَاهُمْ وَ لَيْسَ هَذَا أَوْانَ ظُهُورِهِمْ وَ لَكِنْ سَوْفَ تَرَاهُمْ فِي الْجَنَاتِ جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ الْفِرْدَوْسِ بِحَضْرَةِ مُحَمَّدٍ فِي نَعِيمٍهَا يَتَقَلَّبُونَ وَ فِي خَيْرَاتِهَا يَتَبَخَّحُونَ أ فَتَحِبُّ أَنْ أَسْمِعَكَ كَلَامَهُمْ فَقَالَ نَعَمْ إِلَهِي قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ قُمْ بَيْنَ يَدَيَّ وَ اشْدُدْ مِزْرَكَ قِيَامَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ فَفَعَلَ ذَلِكَ مُوسَى ع فَنادَى رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ فَأَجَابُوهُ كُلُّهُمْ وَ هُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النُّعْمَةَ وَ الْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ قَالَ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الْإِجَابَةَ شِعَارَ الْحَاجِّ ثُمَّ نادَى رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ إِنَّ قَضَائِي عَلَيْكُمْ أَنْ رَحِمْتِي سَبَقَتْ غَضَبِي وَ عَفْوِي قَبْلَ عِقَابِي فَقَدْ اسْتَجَبْتُ لَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْعُونِي وَ أَعْطَيْتُكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَسْأَلُونِي مَنْ لَقِينِي مِنْكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَادِقٌ فِي أَقْوَالِهِ مُحَقِّقٌ فِي أَعْمَالِهِ وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخُوهُ وَ وَصِيَّهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَلِيُّهُ وَ يُلْتَزَمُ طَاعَتُهُ كَمَا يُلْتَزَمُ طَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ الْمُصْطَفَيْنَ الطَّاهِرِينَ الْمُطَهَّرِينَ الْمُتَّبِعِينَ بِعَجَائِبِ آيَاتِ اللَّهِ وَ دَلَائِلِ حُجَجِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِهِمَا أَوْلِيَاؤُهُ أَدْخَلْتُهُ جَنَّتِي وَ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ قَالَ ع فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا ص قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا أُمَّتَكَ بِهَذِهِ الْكَرَامَةِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُحَمَّدٍ ص قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى مَا اخْتَصَّنِي بِهِ مِنْ هَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَ قَالَ لِأُمَّتِهِ قُولُوا أَنْتُمْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى مَا اخْتَصَّنَا بِهِ مِنْ هَذِهِ الْفَضَائِلِ.

۳) «حمد، سپاس و ستایشی است که حاصل معرفت است نسبت به شخص مورد حمد قرار گرفته؛ لذا اگر کسی بتواند از عمق جان، حقیقت «الحمد لله» را اظهار کند، حق شکر الهی را ادا کرده است. (حدیث دوم)

استدلال بر این مطلب:

۱) شکر فقط در مورد افعال است؛ اما حمد در مورد صفات هم هست. پس در شکر، خدا (یا هر کس دیگر) را فقط در حد کارش (نعمتی که به ما داده)، درک می‌کنیم؛ اما در حمد، به صفات کمالی در خود او که موجب شده است نعمت به ما بدهد یا ندهد، توجه می‌کنیم. (حدیث سوم)

۲) «حمد» (برخلاف مدح) فقط در امور اختیاری است؛ پس این صفات کمال غیر از اموری است که خارج از اختیار وی می‌باشد.

نتیجه: پس «حمد» در جایی است که نوعی شناسایی صفات کمالی (= توان توصیف حقیقی) در کسی که مورد حمد است رخ داده باشد.

مقدمات بعدی را علامه طباطبایی در المیزان ۱/ ۲۰ (ترجمه المیزان ۱/ ۳۲) توضیح داده است:

۳) توصیف حقیقی خدا برای غیر خدا ممکن نیست. یعنی خدا اگرچه صفات کمال دارد؛ اما نه در حدی که ما فهم کرده‌ایم، که او فراتر از درک ماست. در نتیجه حتی فرشتگان، اگر بخواهند خدا را حمد (توصیف به صفات کمال) گویند، حمد خود را با تسبیح و تنزیه همراه می‌کنند (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، زمر/۷۵)؛ در نتیجه، حمد بدون تسبیح (یعنی توصیف حقیقی) فقط از جانب خودش بیان می‌شود (حمد/۲؛ صافات/۱۸۲؛ غافر/۶۵)

(حمد با تسبیح و تنزیه، یعنی در حالی که او را به کمالی توصیف می‌کنیم، او را فوق وصف خود، و منزّه از آن بدانیم)

۴) اگر کسی همه خودیتش را از دست داده باشد و توسط خدا خالص شده باشد (چون از خود چیزی ندارد و مظهر خدا شده است) می‌تواند خدا را توصیف کند. لذا در دنیا فقط خالص‌شدگان توسط خدا (مخلصین) (صافات/۱۵۹-۱۶۰) - که مهمترینشان انبیایند (ابراهیم/۳۹؛ نمل/۱۵) - می‌توانند «الحمد لله» بدون تنزیه بگویند؛ و در آخرت فقط بهشتیان (اعراف/۴۳؛ یونس/۱۰؛ فاطر/۳۴؛ زمر/۷۴).

بدین جهت است که اگر کسی بتواند واقعا «الحمد لله» بگوید توصیف حقیقی از خدا کرده و حق شکر الهی را به جای آورده است.

۷. مخصوصا به «قیل» توجه شود که سخن ملائکه نیست.

٤) تعبیر «عالم» را هم درباره «جهان» خارج از ما به کار می‌برند و هم درباره انسان^۸ (مثلاً آل عمران/ ٤٢)؛ چنانکه امام صادق ع فرمود: «عالم دو عالم است: عالم کبیر که جهان و افلاک است و عالم صغیر که انسان است زیرا که خدا انسان را بر هیئت جهان آفریده است و از هرچه در عالم کبیر هست در او ایجاد کرده است.» (مفردات/ ٥٨٢)^۹

خداوند نه تنها ربوبیت ما را به عنوان «افراد» برعهده گرفته، بلکه ما را به عنوان «عوالم» هم ربوبیت می‌کند. جهان‌هایی که در طول من شکل گرفته، تحت ربوبیت خدا است. اما آیا جهان‌های اجتماعی هم در زمره «جهان»‌هایی که تحت ربوبیت

۸. مواردی که در قرآن «العالمین» به معنای «انسان‌ها» آمده است: (یا بنی اسرائیل اذکروا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ اَنْیَیْ فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ (بقره/ ۴۷ و ۱۲۲)؛ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبْرٰهیمَ وَ آلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعَالَمِینَ (آل عمران/ ۳۳) یا مَرْبِیُّمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰکَ وَ طَهَّرَکَ وَ اصْطَفٰکَ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ (آل عمران/ ۴۲) اِذْ جَعَلَ فِیْکُمْ اَنْبِیَاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکًا وَ اَتَاکُمْ مَّا لَمْ یُؤْتِ اَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِینَ (مائده/ ۲۰) فَاِنِّیْ اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِینَ (مائده/ ۱۱۵) اِسْمَاعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ یُوْنُسَ وَ لُوطًا وَ کَلَّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعَالَمِینَ (انعام/ ۸۶) وَ لُوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِہٖ اُتَاتُوْنَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقُکُمْ بِہَا مِنْ اَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِینَ (اعراف/ ۸۰) عَنْکِبُوتَ (۲۸) قَالَ اَغَیْرَ اللّٰهِ اُنْبِیْکُمْ اِلٰہًا وَ هُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ (اعراف/ ۱۴۰) قَالُوْا اَ وَّلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِینَ (حجر/ ۷۰) اُتَاتُوْنَ الذُّکْرَانَ مِنَ الْعَالَمِینَ (شعرا/ ۱۶۵) وَ مَنْ جَاهَدْ فَاِنَّمَا یُجَاهِدْ لِنَفْسِہٖ اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ (عنکبوت/ ۶) اَ وَّلَیْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِمَا فِیْ صُدُوْرِ الْعَالَمِینَ (عنکبوت/ ۱۰) سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِینَ (صافات/ ۷۹) وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاھُمْ عَلٰی عِلْمٍ عَلَی الْعَالَمِینَ (دخان/ ۳۲) فَضَّلْنَاھُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ (جاثیہ/ ۱۶)

۹. و الْعَالَمُ: اسم للفلک و ما یحویہ من الجواهر و الأعراض، و هو فی الأصل اسم لما یعلم به كالطابع و الخاتم لما یطبع به و یختم به، و جعل بناؤه علی هذه الصیغة لكونه كالآلة، و الْعَالَمُ آلة مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۵۸۲

فی الدلالة علی صانعہ، و لهذا أحوالنا تعالیٰ علیہ فی معرفة وحدانیته، فقال: اَ وَّلَمْ یَنْظُرُوْا فِیْ مَلٰکُوتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ [الأعراف/ ۱۸۵]، و أمّا جمعه فلأن من کل نوع من هذه قد یسمی عالمًا، فیقال: عالم الإنسان، و عالم الماء، و عالم النار، و أیضا قَدْ رُوِیَ: (اِنَّ لِلّٰهِ بَضْعَةَ عَشَرَ اَلْفَ عَالَمٍ) «۱».

و أمّا جمعه جمع السلامة فلکون الناس فی جملتهم، و الإنسان إذا شارک غیره فی اللفظ غلب حکمه، و قیل: اِنَّمَا جُمِعَ هَذَا الْجَمْعُ لِأَنَّهُ غَنٰی بِهٖ اَصْنَافُ الْخَلٰٓئِقِ مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ وَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ دُوْنَ غَیْرِهَا. وَ قَدْ رُوِیَ هَذَا عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ «۲» وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: غَنٰی بِهٖ النَّاسُ وَ جُعِلَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْھُمْ عَالَمًا «۳»، وَ قَالَ «۴»: الْعَالَمُ عَالَمَانِ الْکَبِیْرُ وَ هُوَ الْفَلَکُ بِمَا فِیْہِ، وَ الصَّغِیْرُ وَ هُوَ الْاِنْسَانُ لِأَنَّهُ مَخْلُوْقٌ عَلٰی هِیْئَةِ الْعَالَمِ، وَ قَدْ اَوْجَدَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِیْہِ کُلَّ مَا هُوَ مَوْجُوْدٌ فِی الْعَالَمِ الْکَبِیْرِ.

قال تعالی: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ* [الفاتحة/ ۱]، و قوله تعالی: وَ اَنْیَیْ فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ* [البقرة/ ۴۷]، قیل: أراد عالمی زمانهم. و قیل: أراد فضلاء زمانهم الذین یجری کل واحد منهم مجری کل عالم لما أعطاهم و مکّٰنهم منه، و تسمیتهم بذلك کتسمیة ابراهیم علیہ السلام بأمة فی قوله: اِنَّ اِبْرٰهیمَ کانَ اُمَّةً [النحل/ ۱۲۰]، و قوله: اَ وَّلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِیْنَ [الحجر/ ۷۰].

(۱) أخرج ابن جریر و ابن حاتم عن أبی حاتم عن أبی العالیة فی قوله تعالی: رَبِّ الْعَالَمِیْنَ* قال: الإنس عالم، و الجن عالم، و ما سوى ذلك ثمانية عشر ألف عالم من الملائكة.

و أخرج أبو الشیخ و أبو نعیم فی الحلیة عن وهب قال: اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثمانية عشر ألف عالم. الدنیا منها عالم واحد. انظر: الدر المنثور ۱/ ۳۴.

(۲) انظر: البصائر ۴/ ۹۵، و الدر المنثور ۱/ ۳۴.

(۳) انظر: البصائر ۴/ ۹۵.

(۴) انظر تفصیل النشأتین ص ۷۸.

خداست، نیست؟ (جهان اجتماعی: هر انسانی به علت ارتباطات مختلفش با انسانها، «جهان»های متعدد ایجاد می کند (مثلاً «من» عضو جهان اسلام، جهان مردها، جهان پدرها، عالم دنیا، عالم انسانها، و ... هستم)

نکته: وجود «عوالم طولی» و اینکه همگی تحت ربوبیت خداست، در فلسفه اسلامی اثبات شده است (اگرچه دین با ادبیات «ملائکه» قبلاً این را توضیح داده بود). جامعه‌شناسی‌های پسامدرن هم این را که هر انسانی «یک جهان» است که هویتش را از زیستن در «جهان»های متعدد به دست می آورد، از کشف‌های خود می دانند، که البته هنوز به اینکه همگی این جهان‌ها نیز تحت ربوبیت خداوند واحد است، پی نبرده‌اند.

۳۷) سوره مرسلات (۷۷) آیه ۷ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعَ ۱۳۹۵/۲/۶

ترجمه

بدرستی که آنچه وعده داده می شوید حتماً به وقوع می پیوندد (واقعی است).

حدیث

(۱) امیرالمومنین ع فرمود:

فَوَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضَلَّ بِي وَلَا نَسِيتُ مَا عَهَدَ إِلَيَّ إِذْ لَنَسِيٍّ وَإِنِّي لَعَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي بَيْنَهَا لِنَبِيِّهِ ص فَبَيَّنَهَا إِلَيَّ وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقُطْبُ لَقُطَا

امالی صدوق ۴۰۷/؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۸۵

به خدا قسم نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شد؛ نه گمراه شدم و نه کسی را به گمراهی کشاندم و نه عهدی را که با من بسته شد فراموش کردم که در این صورت جزء فراموشکاران خواهم بود در حالی که من بر اساس بینهای از جانب پروردگارم عمل می کنم که پیامبرش برایم تبیین کرد و من در راهی واضح هستم که آن را قدم به قدم می پیمایم.

(۲) فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا تُصَبُّ أَعْيُنُهُمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ

نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳

و اگر به آیه‌ای گذشتند که تشویقی در آن است، آرزومندانه به جانبش میل کنند و جانهایشان از شوق به سمت آن برآید که گویی در مقابل دیده‌هاشان است، و اگر آیه‌ای را خواندند که در آن بیم دانی است، گوش دل خویش با تمام وجود بدان سپارند، گویی بانگ برآمدن و فروشدن آتش دوزخ در بیخ گوششان است.

تدبر

(۱) اگر باور کنیم که آنچه وعده داده شده، واقعی است (به ما دروغ نگفته‌اند) دیگر ما هم دروغ نمی گوییم؛ اگر واقعا هدایت شویم و گمراه نشده باشیم، ما هم کسی را گمراه نمی کنیم. قرآن را وقتی می خوانیم، وعده‌ها و وعیدهایش را جدی می گیریم.

اگر این گونه نیستیم، باور نکرده‌ایم آنچه را که حتماً واقع می‌شود.

۲) بقدری باور نکردن حقایق جدی زندگی برایمان عادی شده که خدا مجبور است چندتا قسم بخورد تا باور کنیم وعده‌هایش را. در زندگی روزمره‌مان، چه سخنانی را از چه کسانی قبول می‌کنیم و بر اساسش اقدام می‌کنیم و برای دیگران هم با اعتماد تمام نقل می‌کنیم؛ اما سخن خدا ... !!!

۳) فرمود: توعدون (به شما وعده می‌دهند)، نه وعدتم (به شما وعده دادند)؛ مضارع است نه ماضی؛ یعنی همین الان هم دارند به ما وعده می‌دهند. آیا می‌شنویم؟ آیا متوجه می‌شویم؟

۴) «وقوع» را به معنای «فرو آمدن و قرار پیدا کردن» دانسته‌اند (به پرنده‌ای که فرو می‌آید «واقع» می‌گویند)؛ گویی آنچه به ما وعده داده‌اند بر روی سر ما می‌افتد و در تمامی اطراف ما مستقر می‌شود. راه گریزی از آن نداریم. مواظب این «وقوع» باشیم تا قیامت «ناگهان» بر سرمان خراب نشود.

۵) «واقع» اسم فاعل است و قبلاً گفته شد که اسم فاعل دلالت بر ثبوت و استمرار دارد. نفرمود سیقع (واقع خواهد شد) نفرمود: «یقع» (واقع می‌شود). فرمود: واقع، یعنی دائماً در حال وقوع است. دارد به وقوع می‌پیوندد. قیامت همین جا و در باطن دنیاست؛ نه در آینده. («يَا كُلُّونَ» فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ «سَ+يَصْلَوْنَ» سَعِيرًا نساء/۱۰)

۶) «واقعی» در فارسی از «واقع» + «یاء نسبت» درست شده است؛ یعنی منسوب به واقع؛ یعنی آنچه به وقوع می‌پیوندد. پس بر اساس معنای دقیق کلمه «واقعی» می‌توان آیه را چنین ترجمه کرد: «بدرستی که آنچه وعده داده می‌شوید، واقعی است.»

۳۸) المرسلات (۷۷) آیه ۱۵ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۱۳۹۵/۲/۷

ترجمه

آن روز وای بر تکذیب‌کنندگان!

حدیث

فَرَأَتْ قَالَةَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ مُعَنَّأ عَنْ [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ] عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ: يَا عَلِيُّ عَلِمْتُ أَنَّ جَبْرَائِيلَ [ع] أَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَغْدِرُ بِكَ مِنْ بَعْدِي فَوَيْلٌ لِمَنْ وََيْلٌ لِمَنْ وََيْلٌ لِمَنْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا وََيْلٌ؟ قَالَ: وَادٍ فِي جَهَنَّمَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ مُعَادُوكَ وَ الْقَاتِلُونَ لِدُرِّيَّتِكَ وَ النَّاكِثُ لِبَيْعَتِكَ.

تفسیر فرات الکوفی، ص: ۲۱۶

حضرت علی ع می‌فرماید:

پیامبر اکرم ص روزی به من فرمود: می‌دانی که جبرئیل به من خبر داد که امتم بعد از من با تو غدیر می‌کنند؛ سپس سه بار فرمود: «ویل لهم» («وای بر آنها»)

عرض کردم: ای پیامبر خدا، «ویل» چیست؟

فرمود: وادی‌ای در جهنم است که اکثر اهالی آن، دشمنان تو، قاتلان ذریه تو و کسانی‌اند که بیعت تو را شکستند.

(۱) «ویل»: کسی گناه کند، ممکن است توبه کند، ممکن است با انواع عذابها عذابش کنند تا پاک شود؛ اما در مورد کسی که حقیقت را تکذیب کند و چشم خود را روی حقیقت ببندد، دیگر هیچ امیدی به او نیست (بقره ۶؛ یس ۱۰)؛ فقط یک کلمه می‌توان گفت: «وای بر او»

(۲) «یومئذ»: کسی که حقیقت را تکذیب می‌کند، در این دنیا ممکن است در ظاهر وضعیت خوبی داشته باشد، اما در آن روز که باطن‌ها آشکار می‌شود معلوم می‌شود که: «وای بر او».

(۳) «مکذبین»: تکذیب کردن فقط با سخن نیست؛ با عمل هم هست: وقتی کسی خطری را به ما هشدار می‌دهد، اما برای دفع آن اقدامی نمی‌کنیم، «واقعی بودن هشدار» را تکذیب کرده‌ایم. وقتی خبر از آمدن مهمان می‌دهند و خود را برای پذیرایی از او آماده نمی‌کنیم، «آمدن مهمان» را دروغ دانسته‌ایم. وقتی برای انجام کاری اجرت بسیار زیاد معین می‌کنند، اما به جای آن کار، سراغ یک کار بسیار کم‌درآمد می‌رویم، «اجرت بر آن کار» را انکار کرده‌ایم؛ و ... اکنون آیا ما وعده‌های خدا را باور کرده‌ایم یا تکذیب؟

مثلاً آیا باور می‌کنیم که نماز بهترین کار است (حی علی خیر العمل) و آن را بر کارهای دیگر ترجیح می‌دهیم؟

۳۹ المؤمنون (۲۳) آیه ۱۸ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ ۱۳۹۵/۲/۸

ترجمه

و از آسمان آبی به اندازه فروفرستادیم پس آن را در زمین ساکن کردیم و/درحالی‌که همانا ما بر [از بین] بردن آن مسلماً توانایی ایم.

نکته نحوی:

«و» در عبارت «وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ...» را می‌توان «و او حالیه» دانست (إعراب القرآن الکریم ۳۲۶/۲) و می‌توان «و او عطف» دانست (إعراب القرآن و بیانه، ۵۰/۶). در حالت اول معنایش می‌شود: «آن را ساکن کردیم در حالی که می‌توانستیم چنین نکنیم و آنگاه آبی برای شما باقی نمی‌ماند» در حالت دوم معنایش می‌شود: «آن را ساکن کردیم ولی می‌توانیم آن را از بین ببریم تا آبی برای شما نماند». اغلب ترجمه‌ها بر اساس عطف معنی کرده‌اند.

حدیث

(۱) ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّهُ مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطَرًا مِنْ سَنَةٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ إِنْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعَاصِي صَرَفَ عَنْهُمْ مَا كَانَ قَدَرًا لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَى غَيْرِهِمْ وَإِلَى الْفَيَافِي وَالْبِحَارِ وَالْجِبَالِ.^{۱۰}

هیچ سالی کم باران تر از سال دیگر نیست ولی خدا آن باران را هر جا خواهد قرار می دهد؛ هر گاه مردمی نافرمانی خدا کنند، خداوند عز و جل آنچه از باران برای آنها در آن سال مقدر کرده، به جانب دیگران بر گرداند و به جانب دشتها و دریاها و کوهها می فرستد ...

(۲) شیخ بهایی نقل می کند که:

ابن عباس (از اصحاب پیامبر ص و شاگرد امیرالمومنین ع در تفسیر قرآن) «ماء» را در «آیه أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» به علم تفسیر کرده است.^{۱۱}

منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح، مقدمه ۲، ص ۴۲^{۱۲}

وَإِنَّ اللَّهَ لَيُعَذِّبُ الْجُعَلَ فِي جُحْرِهَا بِحَبْسِ الْمَطَرِ عَنِ الْأَرْضِ الَّتِي هِيَ بِمَحَلِّهَا بِخَطَايَا مَنْ بِحَضَرَتِهَا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهَا السَّبِيلَ فِي مَسَلِكِ سِوَى مَحَلِّ أَهْلِ الْمَعَاصِي قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

راستی خدا هر آینه جُعَل را در سوراخش عذاب می کند عذاب می کند به واسطه دریغ کردن باران از زمینی که محل او است برای گناهان مردمی که در میان آنها است و به تحقیق خدا برای جُعَل راهی فراهم کرده است که از آن برود به محلی دیگر جز محل معصیت کارها، گوید: سپس امام باقر (ع) فرمود: فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.

(۲۹۲) - [۱ : ۳۹۶] قَوْلُهُ: وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ عَاصِمٍ بِنُحْكِيمٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَا عَامٌ بِأَكْثَرَ مِنْ عَامٍ مَطَرًا.

أَوْ قَالَ: مَا مِنْ عَامٍ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُصَرِّفُهُ حَيْثُ شَاءَ.

وَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ تفسیر یحیی بن السلام

۱۱. حدیثی از ابن عباس ذیل این آیه که ماء را به علم تفسیر کند نیافتم مگر به دلالت ضمنی از این حدیث که در جوامع اهل سنت آمده است: السنن الواردة فی الفتن للدانی (عثمان بن سعید الدانی م ۴۴۴) [ج ۱، ص ۳۱۶] (۶۷۸) - [۶۷۸] حَدَّثَنَا عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ الْمَادَرَائِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْمَاعِيلَ التُّرْمِذِيُّ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سَابِقٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَسْلَمَةُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ حَبَّانٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: "أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ: سِيحُونَ وَهُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ، وَجِيحُونَ وَهُوَ نَهْرُ بَلْخِ، وَدِجْلَةُ وَالْفَرَاتُ وَهُمَا نَهْرَا الْعِرَاقِ، وَالنَّيْلُ وَهُوَ نَهْرُ مِصْرَ أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ مِنْ عُيُونِ الْجَنَّةِ مِنْ أَسْفَلِ دَرَجَةٍ مِنْ دَرَجَاتِهَا، عَلَى جَنَاحَيْ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَاسْتَوْدَعَهَا الْجِبَالَ، وَأَجْرَاهَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ فِيهَا مَنَافِعَ لِلنَّاسِ فِي أَصْنَافٍ مَعَايِشِهِمْ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ» فَإِذَا كَانَ عِنْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَرْسَلَ اللَّهُ تَعَالَى جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَفَعَ مِنَ الْأَرْضِ الْقُرْآنَ وَالْعِلْمَ كُلَّهُ، وَالْحَجَرَ الْأَسْوَدَ مِنْ رُكْنِ الْبَيْتِ، وَمَقَامَ إِبْرَاهِيمَ، وَتَابُوتَ مُوسَى بِمَا فِيهِ، وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ الْخَمْسَةَ فَيَرْفَعُ كُلُّ ذَلِكَ إِلَى السَّمَاءِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ «وَأَنَا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ»، فَإِذَا رُفِعَتْ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ مِنَ الْأَرْضِ فَقَدْ أَهْلَهَا خَيْرُ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا " و مرحوم مجلسی هم در بحار الأنوار، (ج ۵۷، ص ۳۹) آن را به نقل از الدر المنثور (ج ۵، ص ۸) آورده است.

۱۲. روایات دیگری در این زمینه:

الف) الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۳۹۱: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ التَّوْقَلِيِّ عَنِ الْيَعْقُوبِيِّ عَنِ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ فَقَالَ يَعْنِي مَاءَ الْعَقِيقِ.

که در تفسیر صافی (ج ۳، ص ۳۹۷) در توضیح آن آمده است: أَقُولُ: يَعْنِي بِالْعَقِيقِ الْوَادِي.

- ۱) «إِنَّا»: خداست که باران می‌فرستد و آن را در زمین ساکن می‌کند و... درست است که ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا باران ببارد، اما همگی به اراده خدا در کارند.
- (دست خدا را در هر واقعه‌ای جدی بگیریم)
- ۲) (فاسکناه لقادرون): خدا که باران را فرستاد در زمین ساکنش کرد (اگر روی زمین نمی‌ماند و به اعماق دور از دست می‌رفت؛ یا تبخیر می‌شد؛ یا ...). فایده‌ای نمی‌رساند؛ و خدا حتماً می‌توانست این کارها را انجام ندهد یا کارهای دیگری انجام دهد که اثر این را خنثی کند. اگر نکرده، ناشی از ضعفش نیست.
- (قدرت خدا در هر واقعه‌ای - که می‌توانست آن کار را نکند - جدی بگیریم؛ دست خدا بسته نیست)
- ۳) «فاسکناه ... علی ذهاب به ..»: هر نعمتی که بدهند، می‌توانند ندهند، یا آن را طوری بدهند که قابل استفاده نباشد.
- (لطف خدا را در هر واقعه‌ای جدی بگیریم)
- ۴) «بقدر»: خدا آب را «به اندازه» فرستاد؛ کار خدا دقیق است و اندازه دارد.
- (حکمت خدا را در هر واقعه‌ای جدی بگیریم)
- ۵) اعمال ما می‌تواند سهم ما را از این اندازه‌های مقرر کم و زیاد کند. اگر کم شد تقصیر خودمان است (حدیث اول).
- (غضب خدا را هم در هر واقعه‌ای جدی بگیریم)
- ۶) «ذهاب به» (بردن آن) می‌تواند به معنای «از بین بردن آن» باشد؛ می‌تواند به معنای «بردن آن از جایی به جای دیگر» (حدیث اول) باشد؛ و می‌تواند «حرکت دادن» در تقابل با «ساکن کردن» (أَسْكَنَاهُ) باشد یعنی اشاره به اینکه نتوانید آن را مهار کنید یا اینکه سیل راه بیفتد و به جای اینکه استفاده ببرید ضرر کنید.

و در معجم البلدان (ج ۴، ص ۱۳۸) توضیح داده است: العقیق کل واد شقه السیل فانهره و وسعه، و فی بلاد العرب اعقة أربعة ... احدها عقیق المدینة المنورة. و مرحوم مجلسی در مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (ج ۲۲، ص ۲۴۴) در این باره توضیح داده است:

«و لعل المراد وادی العقیق، و إنما ذكره عليه السلام على وجه التمثيل، أي مثله من المواضع التي ليس فيها ماء، و إنما فيها برک و غدر يجتمع فيهما ماء السماء، أو يقال: خص ذلك الموضع لاحتياجهم فيه إلى الماء للدنيا و الدين لوقوع غسل الإحرام فيه، أو يقال: كان أولاً نزول الآية لهذا الموضع بسبب من الأسباب لا نعرفه، و أما حمله على ماء فص العقیق فلا يخفى بعده.»

ب) و فی المجمع عن النبی صلی الله علیه و آله ان الله تعالى انزل من الجنة خمسة انهار سیحون و هو نهر الهند و جیحون و هو نهر بلخ و دجلة و الفرات و هما نهر العراق و النيل و هو نهر مصر أنزلها الله من عين واحدة و أجراها في الأرض و جعل فيها منافع للناس في اصناف معایشهم فذلك قوله وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ الْآيَةِ وَ إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ بِالْإِفْسَادِ او التصعيد أو التعميق بحيث يتعذر استنباطه لِقَادِرُونَ كما كُنَّا قَادِرِينَ عَلَى انزاله قيل في تنكير ذهاب إيماء الى كثرة طرقه و مبالغة في الإيعاد به.

ج) و عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن يقطين، عن عمرو بن إبراهيم، عن خلق بن حماد، عن محمد بن مسلم، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول، قال رسول الله (ص): قال الله عزَّ و جلَّ: وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مَبَارَكًا. قال (ص): ليس من ماء في الأرض، إلّا و قد خالطه ماء السماء. طب الأئمة عليهم السلام (للشبر)، ص: ۲۰۱

٤٠) سوره حدید (٥٧) آیه ٢٥ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ

فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ١٣٩٥/٢/٩

ترجمه

بتحقیق فرستادگانمان را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و میزان (ترازو، وسیله اندازه گیری) نازل کردیم تا مردم برای [تحقق] قسط بپاخیزند و آهن را نازل کردیم که در آن هم آسیبی سخت [= جنگ و کارزار] است و هم منافی برای مردم، و برای اینکه خدا معلوم کند چه کسی او و فرستادگانش را در نهان یاری می کند؛ البته خداوند قوی شکست ناپذیر است.

نکته ای در ترجمه

در جلسه ٩ اشاره شد که قاعده ای هست به نام «استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا» و قرآن کریم با یک آیه معانی متعدد را بفهماند از این قاعده استفاده کرده است. شاید یکی از نمونه های واضح آن جایگاه کلمه «بالغیب» در این آیه باشد که موجب شده مترجمان و مفسران معانی مختلفی را به آیه نسبت دهند که همگی هم معانی صحیحی است؛ از جمله:

الف) برخی «بالغیب» را متعلق به فعل گرفته اند (إعراب القرآن الکریم، ج ٣، ص ٣١٤: «بِالْغَيْبِ» متعلقان بالفعل قبلهم) که این دو حالت دارد:

- متعلق به فعل «يعلم» باشد یعنی «خدا بدین طریق مخفیانه معلوم می کند که ...»
- متعلق به فعل «ينصر» باشد: «خدا و رسولانش را مخفیانه یاری می کند: که برای این حالت مترجمان چند گونه ترجمه کرده اند:

(١) حتی در خلوت که کسی هم نیست؛

(٢) بی ریا؛

(٣) با ایمان قلبی که از دیدگان مخفی است؛

(٤) به وسیله کارهایی که علنی نیست.

ب) ولی برخی آن را حال برای اسم گرفته اند (إعراب القرآن و بیانه، ج ٩، ص ٤٧٤) که در این صورت چند گونه می تواند باشد:

- به «خدا و رسولانش» برگردد: «چه کسی خدا و فرستادگان او را ندیده یاری می کند»

- به «رسولانش» برگردد «چه کسی خدا و پیامبرانش را در غیاب پیامبران یاری می دهد» (اشاره به وضعیت امثال ما که پیامبر ص در میان ما حاضر نیست) که همین دو معنا دارد؛ به قول علامه طباطبائی (المیزان ١٩ / ١٧٢) «كون النصر بالغيب كونه في حال غيبته منهم أو غيبته منه» (ترجمه المیزان ١٩ / ٣٠٢) «در حال غیبت، رسول او را یاری می کنند، حال یا غیبت رسول از ایشان، و یا غیبت ایشان از رسول»

- به «خدا» برگردد، که برای این حالت نیز مترجمان حداقل دو گونه ترجمه کرده اند:

(۱) برخی خدا را در جایگاه فاعل قرار داده‌اند: «خداى نادیده معلوم دارد چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کنند»

(۲) برخی خدا را در جایگاه مفعول قرار داده‌اند: «در حالی که خدا را نمی‌بینند او و رسولانش را یاری کنند».

تمامی موارد فوق جزء مواردی است که در ترجمه‌های موجود آمده است؛ و البته به نظر می‌آید حالات صحیح دیگری هم قابل فرض باشد.

حدیث

(۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سَعْدِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

... وَ نَحْنُ الْمِيزَانُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي الْإِمَامِ «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»

بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۳۱۱

امام باقر ع فرمودند:

و مقصود از «میزان» [در سوره حدید] ما هستیم، و این سخن خداست درباره امام که فرمود: «تا مردم به قسط بپاییزند».

(۲) رَوَى حَمَّادُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ لَهُ:

... يَا عَلِيُّ أَعْجَبُ النَّاسِ إِيمَانًا وَ أَكْثَرُهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَنُوا

بِسَوَادٍ عَلَى بَيَاضٍ

من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص: ۳۶۶

امام صادق ع از پدرانش از امیرالمومنین حکایت وصایای طولانی پیامبر اکرم ص به وی را نقل می‌کنند که در فرازی از

این وصیت فرمودند:

ای علی! اعجاب‌آورترین ایمانها و بزرگترین یقین‌ها از آن مردمانی است که در آخر الزمان‌اند، به پیامبر نرسیدند و حجت

(= امام) هم از آنها در پرده است، اما با سیاهی‌ای بر روی سفیدی‌ای [نوشته‌ای بر کاغذی] ایمان آوردند.^{۱۳}

۱۳. احادیث دیگری هم بود که برای پرهیز از تفصیل در کانال قرار ندادم. برخی که به نظرم هرکدام ظرافت خاص دیگری را منتقل می‌کند در اینجا آوردم:

- تَفْسِيرُ السُّدِّيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» قَالَ أَنْزَلَ اللَّهُ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ مَعَهُ ذُو الْفَقَارِ خُلِقَ مِنْ وَرَقِ آسِ الْجَنَّةِ ثُمَّ قَالَ «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» وَ كَانَ بِهِ يُحَارِبُ آدَمَ أَغْدَاءَهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ عَلَيْهِ مَكْتُوبًا لَا يَزَالُ أَنْبِيَايَ يُحَارِبُونَ بِهِ نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيٍّ وَ صِدِّيقٌ بَعْدَ صِدِّيقٍ حَتَّى يَرْتَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَيُحَارِبُ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ «مَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» مَنِيْعٌ مِنَ التَّقَمُّعِ بِالْكَفَّارِ بَعْلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۲۹۴

ابن عباس در تفسیر این آیه گفته است: «آهن را فرو فرستاد» یعنی خداوند وقتی آدم را از بهشت فرو فرستاد، همراهش ذوالفقار را فرستاد که از برگ درخت «آس»^{۱۳} بهشتی آفریده شده بود که «در آن بَأْس شدید است» و حضرت آدم با آن با دشمنانش از جنیان و شیاطین می‌جنگید و بر آن نوشته

۱) «ل + قد + ارسلنا» خدا حتما رسول می فرستد. انسان‌ها نیاز به راهنمایی دارند و خدا این نیاز را بی پاسخ رها نمی کند.

۲) «بالبینات»: اگر کسی از طرف خدا پیام بیاورد، حتما با دلیل کاملا روشن می آید. پس اگر کسی هم بخواهد عهده دار رسالات الهی (مبلغ دین) شود حتما باید با دلیل کاملا روشن حرکت کند. مسیر خدا مسیر حدس و گمان و احتمال و «فکر کنم که» و ... نیست.

۳) «أَرْسَلْنَا ... وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ» کسی که فرستاده خداست (یا می خواهد عهده دار رسالت الهی شود) حتما دو همراه دارد: محتوای معتبر (کتاب) و معیار برای تشخیص محتواهای دیگر (میزان). با این دو است که دلیل او کاملا آشکار می شود (بینات). پس اولاً کتابی دارد که می داند چه باید بکند و ثانياً معیار و میزان هم دستش است و در قضاوت و تشخیص کارهای دیگران هم خطا نمی کند.

۴) «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» هدف فرستادگان الهی این است که مردم بپاخیزند: پس اولاً به کار مردم کار دارند؛ ثانياً کار داشتن شان به این صورت نیست که خودشان همه کارها را بکنند بلکه باید کاری بکنند که خود مردم برای برقراری عدل و قسط قیام کنند.

شده که همواره پیامبران من، پیامبری بعد از پیامبر دیگر، و صدیقی بعد از صدیق دیگر با آن [با دشمنانشان] می جنگند تا اینکه امیرالمومنین ع آن را به ارث ببرد و با آن از جان پیامبر امی دفاع کند و «منافعی برای مردم دارد» برای محمد ص و علی، «که البته خداوند قوی و عزیز است» و آسیبهایی ناشی از کفار را به وسیله علی بن ابی طالب دفع می کند.

– امام علی ع در ضمن گفتگویی طولانی فرمودند:

قَالَ «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» فَإِنَّزَلَهُ ذَلِكَ خَلَقَهُ إِبَّاه

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۲۵۰

خداوند می فرماید: «آهن را نازل کردیم که...» نازل کردنش همان آفریدنش است.

– مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: ... الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَ هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي يُعْلَمُ بِهِ كُلُّ شَيْءٍ الَّذِي كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا ... وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ» الْكِتَابُ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَ إِنَّمَا عُرِفَ مِمَّا يُدْعَى الْكِتَابَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الْفُرْقَانَ فِيهَا كِتَابُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ فِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ وَ شُعَيْبٍ وَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَأَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ – إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى فَأَيْنَ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّمَا صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَ صُحُفُ مُوسَى الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ ۱۳

کافی ج ۱ ص ۲۹۳

امام صادق ع در ضمن حدیثی طولانی به این آیه رسیدند و فرمودند:

اسم اکبر همان کتابی است که علم هر چیز از آن دانسته شود و همراه پیغمبران صلوات الله عليهم بوده است؛ که خدای تعالی فرماید: «بتحقیق که ما رسولانی فرستادیم ... و به همراه ایشان کتاب و میزان نازل کردیم» کتاب همان اسم اکبر است، و از میان آنچه به نام کتاب شناخته شده، تورات و انجیل و فرقان (قرآن) معروف است، و [لی علاوه بر آنها] در آن کتاب، کتاب نوح علیه السلام و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام است که خدای عز و جل خبر داده است «همانا این [مطلب] در صحف نخستین است، صحف ابراهیم و موسی» پس [اگر کتاب منحصر به تورات و انجیل و قرآن است] صحف ابراهیم کجاست! همانا صحف ابراهیم، اسم اکبر است؛ و صحف موسی هم اسم اکبر است ...

۵) «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»: پیامبران (به عنوان حاکم جامعه دینی) باید اهل عدل و عدالت گستر باشند؛ اما تا خود مردم اهل قیام به قسط نشوند، هدف آنها محقق نشده است.

پس: اگر عدالت حاکم در حد امیرالمومنین ع هم باشد، تا مردم همراهی نکنند، معاویه‌ها همچنان جولان خواهند داد.
۶) «أَرْسَلْنَا ... أَنْزَلْنَا ... لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» بعد از اتمام حجت از طرف خداوند، مسئولیت با مردم است که برای عمل و اجرا بپاخیزند. (قرائتی، تفسیر نور ۹/ ۴۸۷)

۷) «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»: وقتی خدا برای برپایی عدالت پیامبر می‌فرستد، آهن را هم نازل می‌کند که بتوان از آن سلاح ساخت؛ برقراری عدالت فقط با نصیحت، شدنی نیست.

۸) «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ» آنچه خدا آفریده و نازل کرده، هم کارکرد خشن دارد و هم کارکرد منفعت‌آمیز؛ آهن هم به درد ساخت وسایل جنگی می‌خورد و هم به درد رفع نیازهای متداول فناورانه؛ بستگی به خود ما دارد که در کجا از آن استفاده کنیم.

۹) «مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ»: آنچه خدا آفریده برای همه مردم (صرف نظر از دسته‌بندی‌های کافر و مسلمان، خوب و بد، و ...) قابلیت استفاده دارد: پس توان استفاده بیشتر و ساخت تکنولوژی‌های برتر، فقط نشان‌دهنده «بهره‌گیری بیشتر از این ظرفیت عمومی» است، ربطی به «حقانیت» یا «بهتر و عزیزتر بودن نزد خدا» ندارد؛ نه دلیل بر آن است و نه دلیل بر عدم آن.

۱۰) «وَ لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ...»: هر چیزی یک قابلیت استفاده به خودی خود دارد - که از آن می‌توان خوب یا بد (بأس یا منافع) استفاده کرد - و یک قابلیت برای اینکه با کمک آن بین انسان‌های خوب و بد تمیز دهیم؛ اما این تمایز، بر اساس کمیت استفاده نیست (که گمان شود هرکس بیشتر استفاده کرد خدا عنایت بیشتری به او دارد!)، بلکه بر اساس کیفیت استفاده است (که چه کسی اینها را در مسیر خدایی استفاده می‌کند).

۱۱) «وَ لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلُهُ»: فرستادن انبیا یک هدف خاص دارد (قیام مردم به قسط)، خلقت (فرو فرستادن) اشیای طبیعی هم هدفی به خودی خود دارد (فیه ...); اما این امور ظاهراً بی‌ربط، یک هدف مشترک هم دارند: هدف مشترک از این دو فرو فرستادن این است که آیا ما این فرستاده‌های مادی (مخلوقات) را در راستای آن فرستاده‌های معنوی (پیامبران) به کار می‌گیریم یا نه؟ آیا نظام تکوین و تشریع را به هم مرتبط می‌بینیم که اولی را در راستای دومی به کار بگیریم یا خیر؟
۱۲) بِالْغَيْبِ: یاری کردن خدا نیاز به جار و جنجال ندارد: اگر برای خدا کار می‌کنیم، خودش خبردار شود کافی است. اگر اصرار بر خبردار کردن بقیه داریم، معلوم نیست که هدف واقعی مان یاری خدا باشد.

۱۳) بِالْغَيْبِ: یاری کردن دین خدا نیاز به حضور فیزیکی پیامبر ص و امام ع ندارد. اگر در مقابل چشمت نبود و یاری کردی، ایمانت برتر است. (حدیث دوم)

۱۴) مَنْ يَنْصُرُهُ ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. اینکه خدا از ما یاری خواسته، به معنای نیاز او نیست. او هیچگاه شکست نمی‌خورد.
۱۵) مَنْ يَنْصُرُهُ ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. یاری کردن کسی که قوی است و هیچگاه شکست نمی‌خورد، یعنی همیشه پیروز بودن. کسی که برنامه زندگی‌اش را بر اساس «یاری کردن خدا و رسول» ببندد، هیچگاه دچار ضعف نمی‌شود و شکست نمی‌خورد.

۱۶) «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» اگر آهن مظهر بأس و شدت است، مخلوق خدایی است که قوی و شکست‌ناپذیر است.

۱۷) «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» کسی که خدا را یاری کند، شدت و صلابت آهن و توپ و تانک در نظرش ناچیز می‌شود: «رهبر ما آن طفل دوازده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگ‌تر است، با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.» امام خمینی (ره) (صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۷۳) <http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=14&page=73>

نکته دریافتی از یکی از مخاطبان

«وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» آهن در مرکز کره زمین و اکثر آهنی که بر روی کره زمین است حاصل از برخورد و نازل شدن نوعی از ستاره‌ها و ابر کهکشان‌ها بر روی زمین است. برای توضیحات این مطلب به لینک زیر مراجعه کنید:

<https://www.newscientist.com/article/dn27570-supernova-space-bullets-could-have-seeded-earths-iron-core/>

۴۱) سوره حمد (۱) آیه ۳ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۱۳۹۵/۲/۱۰

ترجمه

[همان خدایی که] دارای رحمتی فراگیر و همیشگی است
درباره دو کلمه رحمن و رحیم در [جلسه ۱](#) توضیح داده شد

حدیث

۱) وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: فِي قَوْلِهِ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» قَالَ الشُّكْرُ لِلَّهِ، فِي قَوْلِهِ «رَبُّ الْعَالَمِينَ» قَالَ خَلَقَ الْمَخْلُوقِينَ، «الرَّحْمَنُ» بِجَمِيعِ خَلْقِهِ، «الرَّحِيمُ» بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» قَالَ يَوْمَ الْحِسَابِ ... «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» مُخَاطَبَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» مِثْلُهُ «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» قَالَ الطَّرِيقَ وَ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ

تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۲۸

امام صادق ع درباره «الْحَمْدُ لِلَّهِ» فرمودند «همه شکرها سزاوار خداوند است»؛ و درباره «رَبُّ الْعَالَمِينَ» فرمودند «همه مخلوقات را آفرید»؛ «الرَّحْمَنُ» رحمتی به همه خلقتش دارد؛ «الرَّحِيمُ» رحمتی خاص مومنان است؛ «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» روز حساب است ... «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خطاب قرار دادن خداست؛ «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» راه و شناخت امام است.

۲) قَالَ الْإِمَامُ ع:

«الرَّحْمَنُ»: الْعَاطِفِ عَلَى خَلْقِهِ بِالرِّزْقِ، لَا يَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ رِزْقِهِ، وَإِنْ انْقَطَعُوا عَنْ طَاعَتِهِ.
«الرَّحِيمُ» بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَخْفِيفِهِ عَلَيْهِمْ طَاعَتِهِ وَ بِعِبَادِهِ الْكَافِرِينَ فِي الرِّقْقِ بِهِمْ فِي دُعَائِهِمْ إِلَى مُوَافَقَتِهِ ...

قَالَ: وَ مِنْ رَحْمَتِهِ - أَنَّهُ لَمَّا سَلَبَ الطِّفْلَ قُوَّةَ النُّهُوضِ وَ التَّغَدَّى - جَعَلَ تِلْكَ الْقُوَّةَ فِي أُمِّهِ، وَ رَفَقَهَا عَلَيْهِ لِتَقُومَ بِتَرْبِيَّتِهِ وَ حَضَانَتِهِ، فَإِنْ قَسَا قَلْبُ أُمٍّ مِنْ الْأُمَّهَاتِ أُوجِبَ تَرْبِيَّةَ هَذَا الطِّفْلِ [وَ حَضَانَتَهُ] عَلَى سَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَمَّا سَلَبَ بَعْضَ الْحَيَوَانَاتِ قُوَّةَ التَّرْبِيَّةِ لِأَوْلَادِهَا، وَ الْقِيَامَ بِمَصَالِحِهَا، جَعَلَ تِلْكَ الْقُوَّةَ فِي الْأَوْلَادِ لِتَنْهَضَ حِينَ تُؤَلَّدُ وَ تَسِيرَ إِلَى رِزْقِهَا الْمُسَبَّبِ لَهَا.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۴

إمام حسن عسكري عليه السلام (در تفسیر «الرحمن الرحيم») فرمودند:

رحمن، [یعنی] کسی که با دادن روزی به خلائق بر آنها عطوفت می‌ورزد، اصل روزی آنها را قطع نمی‌کند هر چند که آنها از اطاعتش سر باز زنند.

و «رحیم» بودنش نسبت به بندگان مومن این است که انجام طاعاتش را بر آنها سهل می‌کند و نسبت به بندگان کافر این است که با آنها در دعوت به سوی اینکه آنها با [تعالیم] خدا همسو شوند مدارا می‌کند ...

فرمود: و از مصادیق رحمت [رحمانی] اش این است که چون نیروی بلند شدن و غذا خوردن را از کودک گرفته، به جایش، هم آن توان را به مادر داده و هم او را نسبت به کودکش عاطفی و رقیق‌القلب قرار داده تا به تربیت و پرستاری اش قیام کند - و بدین جهت است که اگر مادری از مادران سنگدل بود تربیت و پرستاری از این طفل را بر دیگر مؤمنین واجب گردانیده است - و از آنجا که خداوند نیروی تربیت فرزندان و قیام به مصالح آنها را در برخی از حیوانات قرار نداده، آن تاب و توان را در خود فرزندان قرار داده که می‌توانند هنگامی که به دنیا می‌آیند بپاخیزند و به سوی روزی مقدرشان به راه افتند!

یادآوری: در [جلسه ۱](#) نکاتی درباره «الرحمن الرحيم» گفته شد که دیگر تکرار نمی‌شود.

تدبر

(مقدمه ۱)

در آیه قبل، بدایت کار (خالقیت و ربوبیت خدا، رب العالمین) مطرح شده و در آیه بعد نهایت کار (مالک یوم الدین). «رحمن و رحیم» بین این دو است.

(مقدمه ۲)

رحمانیت، [دلالت بر گستردگی رحمت] آن رحمت ابتدایی خداست که بی هیچ چشمداشتی همه موجودات را در بر می‌گیرد: از وجود دادن و روزی دادن، تا پیامبر فرستادن (شعرا/۵؛ یس/۵۲) و حتی امداد و کمک به گمراهان (مریم/۷۵)، ولی رحیمیت خدا آن رحمتی است که هرکس بخواهد هدایت شود از آن بهره می‌برد (حدیث ۲) و بنابراین نمودش در مومنین آشکارتر است (احزاب/۴۳؛ و حدیث ۱)؛ یعنی هرکس اگر بخواهد به سمت خدا حرکت کند مشمول رحیمیت خدا می‌شود (= با رحیمیت اوست که به سوی او برمی‌گردیم).

نتیجه:

پس، از خدا (رب) که می‌آییم، با رحمتش می‌آییم (رحمن)، و به او که برمی‌گردیم (مالک یوم الدین)، باز هم با رحمتش برمی‌گردیم (رحیم).

پس سپاس و ستایش خدایی را رب العالمین است؛ و با رحمت گسترده‌اش ما را وارد عوالم آفرینش می‌کند و دائماً امداد می‌رساند؛ و با رحمت همیشگی‌اش ما را به سوی معاد و نهایت کارمان (یعنی به سوی خودش) برمی‌گرداند. آیا نمی‌توان گفت که «الرحمن الرحیم» توضیح «رحمت» خدا در مسیر «انا لله و انا الیه راجعون» است؟

(۴۲) سوره نمل (۲۷) آیه ۶۷ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ آبَاؤُنَا إِنَّا لَمُخْرَجُونَ ۱۳۹۵/۲/۱۱

ترجمه

و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: آیا هنگامی که خاک شدیم، و [همچنین] پدرانمان؛ آیا واقعا ما حتما بیرون آورده می‌شویم؟

حدیث

(۱) وَ مِنْ سُؤَالِ الزَّيْدِيِّ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ:

... وَ أَنَّنِي لَهُ بِالْبُعْثِ وَ الْبَدَنِ قَدْ بَلَى وَ الْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ فَعُضْوٌ بِلَدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا وَ عُضْوٌ بِأُخْرَى تُمَرِّقُهُ هَوَامُّهَا وَ عُضْوٌ صَارَ تُرَابًا يُبْنَى بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطٌ؟

قَالَ ع إِنَّ الَّذِي أَتَشَاءُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَ صَوْرَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ^{۱۴}

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۳۵۱

از امام صادق ع سوال می‌شود:

... چگونه برانگیختن انسان ممکن است در حالی که بدن پوسیده و اعضای آن پراکنده شده‌اند؛ عضوی را در جایی درندگان خورده‌اند و عضو دیگر را حشرات فاسد کرده‌اند و عضوی به خاک تبدیل شده و در ساختن دیوار از آن استفاده شده است؟

امام ع فرمود:

کسی که آن را ایجاد کرد بدون اینکه قبلاً چیزی باشد و صورتی که از روی آن طراحی کند داشته باشد، می‌تواند دوباره آن را برگرداند همان گونه که در ابتدا آفرید. (سپس درباره روح که با مرگ از بدن جدا می‌شود توضیحاتی دادند ...)

۱۴. ادامه روایت توضیح مطلب است لذا در پاورقی آوردم: قَالَ أَوْضَحَ لِي ذَلِكَ قَالَ إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةٌ فِي مَكَانِهَا رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَ فُسْحَةٍ وَ رُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضِيْقٍ وَ ظُلْمَةٍ وَ الْبَدَنُ يُصِيرُ تُرَابًا كَمَا مِنْهُ خُلِقَ وَ مَا تَقْدِفُ بِهِ السَّبَاعُ وَ الْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَاهِهَا مِمَّا أَكَلَتْهُ وَ مَرَّقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ وَزْنَهَا وَ إِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبُعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرُ النُّشُورِ فَتَرَبُّو الْأَرْضُ ثُمَّ تَمْخَضُوا [تَمْخَضُ] مَخْضَ السَّقَاءِ فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ - وَ الزُّبْدُ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مَخْضَ فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحُ فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا وَ تَلْجُ الرُّوحُ فِيهَا فَإِذَا قَدْ اسْتَوَى لَا يُنْكَرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئاً

(۲) عَنْ ابْنِ بَابُوَيْهٍ عَنْ أَبِيهِ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ بْنِ عَمِيرَةَ النَّخَعِيِّ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: كَانَ فِيمَا وَعَظَ بِهِ لُقْمَانُ عَ ابْنَهُ أَنْ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنْ تَكُ فِي شَكٍّ مِنَ الْمَوْتِ فَارْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ النَّوْمَ وَلَنْ تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ وَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِنَ الْبُعْثِ فَادْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ الْإِنْتِبَاهَ وَلَنْ تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ فَإِنَّكَ إِذَا فَكَّرْتَ عَلِمْتَ أَنَّ نَفْسَكَ بِيَدٍ غَيْرُكَ وَإِنَّمَا النَّوْمُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا الْيَقَظَةُ بَعْدَ النَّوْمِ بِمَنْزِلَةِ الْبُعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ ...

قصص الأنبياء عليهم السلام (للراوندي)، ص ۱۹۱

امام باقر ع فرمود:

از حمله نصایح لقمان به پسرش، این بود که: فرزندم! اگر در مورد مرگ شک داری، خواب را از خودت بردار [که بتوانی اصلاً نخوابی] در حالی که هرگز نخواهی توانست؛ و اگر در برانگیخته شدن شک داری، بیدار شدن را از خودت بردار [که بعد از خوب، بیدار نشوی] در حالی که این را هم نخواهی توانست؛ پس اگر بیندیشی، خواهی دانست که نفس تو در دست دیگری است، و خواب به منزله مرگ، و بیدار شدن به منزله برانگیخته شدن بعد از مرگ است ...

تدبر

(۱) «كفروا + أ + إن + ك»: همیشه پرسش‌های انسان ریشه در حقیقت‌جویی ندارد؛ «گاهی» بالعکس است، چون می‌خواهد زیر بار حقیقت نرود، اهل پرسش و تحقیق می‌شود؟! «آیا واقعا؟ حتما؟»

(۲) کسی که منکر حقیقت می‌شود حقیقت «خود» را هم بیش از «خاک» نمی‌بیند؛ لذا «مردن» را صرفاً «تبدیل شدن به خاک» می‌شمرد؛ افق نگاه و آرزوهایش کوچک می‌شود و امیدی به حیاتی برتر از این زندگی پر از رنج ندارد.

(۳) نظریه داروین شاید درباره بُعد مادی ما درست باشد، اما مشکلش این است که بُعد دمیده شدن روح را کاملاً ندیده می‌گیرد و در نتیجه حقیقت انسان در حد خاک (فقط عناصر مادی) می‌بیند؛ و کسی که انسان را این گونه دید، مرگ را پایان کار می‌شمرد.

(۴) انبیاء همواره با تعبیری مانند برانگیخته شدن (بعث، بعثت) و محشور شدن (حشر) از قبر درباره قیامت سخن گفته اند، اما کافران، چون حقیقت انسان را کاملاً فیزیکی می‌دانسته‌اند، آن را بیرون آمدن از خاک قلمداد کرده‌اند (تعبیر «اخراج» در قرآن فقط از قول مخالفان آمده است: این آیه و نیز مومنون/۳۵)

(۴۳) سوره علق (۹۶) آیه ۴ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۱۳۹۵/۲/۱۲

ترجمه

[همان پروردگاری] که به وسیله قلم تعلیم نمود.

(۱) وَقَالَ ص قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ^{۱۵}.

تحف العقول، ص ۳۶

پیامبر اکرم ص فرمود: علم را با کتاب (کتابت) در قید و بند [خود] آورید.

(۲) تَوْحِيدُ الْمُفَضَّلِ، بِرَوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْهُ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ مِنْ هَذَا النُّطْقِ الَّذِي يُعَبَّرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَكَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلَّاتِينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْأَدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمِنَةِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتْ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتْ الْأَدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رَوَى لَهُمْ مِمَّا لَا يَسَعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَةِ وَ الْفِطْنَةِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ مِنْ خَلْقِهِ وَ طِبَاعِهِ إِلَى أَنْ قَالَ فَاصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِي جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أَثِيبَ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ^{۱۶}.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص ۲۵۹

امام صادق ع فرمود:

ای مفضل! تأمل نما در این «نطق»ی که با آن از آنچه در نهان توست تعبیر می کنی ... و همچنین کتابتی که با آن اخبار گذشتگان برای حاضران و اخبار حاضران برای آیندگان باقی می ماند و به وسیله آن است که کتابها در علوم و آداب و غیره

۱۵. در سرائر ابن ادریس، ج ۱، ص ۴۴؛ و «أعلام الدين في صفات المؤمنين» (ديلمی م ۸۴۱)، ص ۸۲ بدین صورت آمده است «وَقَالَ قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ» و در منیه المريد، ص ۲۶۷ بدین صورت آمده است وَقَدْ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: قَيِّدُوا الْعِلْمَ قَبْلَ وَ مَا تَقْيِيدُهُ قَالَ كِتَابَتُهُ.

۱۶. متن کاملتر کلام امام که این فقره از بحث را تمام می کند بدین صورت است:

تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ بِه عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ هَذَا الْمُنْطَقِ الَّذِي يُعَبَّرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ وَ مَا يَخْطُرُ بِقَلْبِهِ وَ يُنْتَجُهُ فِكْرُهُ وَ بِهِ يَفْهَمُ عَنْ غَيْرِهِ مَا فِي نَفْسِهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهَائِمِ الْمُهْمَلَةِ الَّتِي لَا تُخْبِرُ عَنْ نَفْسِهَا بِشَيْءٍ وَ لَا تَفْهَمُ عَنْ مُخْبِرٍ شَيْئاً وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلَّاتِينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْأَدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمِنَةِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتْ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتْ الْأَدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رَوَى لَهُمْ مِمَّا لَا يَسَعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَةِ وَ الْفِطْنَةِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ مِنْ خَلْقِهِ وَ طِبَاعِهِ وَ كَذَلِكَ الْكَلَامُ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ يَصْطَلِحُ عَلَيْهِ النَّاسُ فَيَجْرِي بَيْنَهُمْ وَ لِهَذَا صَارَ يَخْتَلِفُ فِي الْأُمَمِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ كَذَلِكَ لِكِتَابَةِ الْعَرَبِيِّ وَ السَّرْيَانِيِّ وَ الْعِبْرَانِيِّ وَ الرُّومِيِّ وَ غَيْرِهَا مِنْ سَائِرِ الْكِتَابَةِ الَّتِي هِيَ مُتَفَرِّقَةٌ فِي الْأُمَمِ إِنَّمَا اصْطَلَحُوا عَلَيْهَا كَمَا اصْطَلَحُوا عَلَى الْكَلَامِ فَيَقَالُ لِمَنْ ادَّعَى ذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَ إِن كَانَ لَهُ فِي الْأُمُورِ جَمِيعاً فَعَلٌ أَوْ حِيلَةٌ فَإِنَّ الشَّيْءَ الَّذِي يُبْلَغُ بِهِ ذَلِكَ الْفِعْلُ وَ الْحِيلَةُ عَطِيَّةٌ وَ هِبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِي خَلْقِهِ فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ لِسَانٌ مُهِياً لِلْكَلَامِ وَ ذَهْنٌ يَهْتَدِي بِهِ لِلْأُمُورِ لَمْ يَكُنْ لِيَتَكَلَّمَ أَبَداً وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كَفٌّ مُهَيَّئَةٌ وَ أَصَابِعٌ لِلْكِتَابَةِ لَمْ يَكُنْ لِيَكْتُبَ أَبَداً وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ مِنَ الْبَهَائِمِ الَّتِي لَا كَلَامَ لَهَا وَ لَا كِتَابَةَ فَاصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِي جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أَثِيبَ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ. توحيد

جاودانه می‌شود و به وسیله آن است که انسان حکایت آنچه بین او و دیگران رخ می‌دهد (مانند معاملات و حساب و کتاب‌ها) را نگه می‌دارد، و اگر نبود، اخبار یک زمان به زمان دیگر نمی‌رسید و کسانی که از وطن خود دور مانده‌اند بی‌خبر می‌ماندند و علوم از بین می‌رفت و آداب ضایع می‌شد و خلل‌های عظیمی می‌افتاد در امور مردم و معاملاتشان و آنچه از در امر دینشان به نظر کردن در آن نیاز دارند و آنچه برایشان نقل شده که در ندانستنش معذور نیستند؛ و چه بسا گمان کرده بودی که از آن چیزهایی است که با تدبیر و زیرکی می‌توانستند از آن رهایی یابند و از آن چیزهایی نیست که در خلقت و طبیعت انسان گذاشته شده است؟! و همچنین است «کلام»...^{۱۷}

متن کامل حدیث در لینک مقابل: <http://lib.eshia.ir/71404/1/79>

تدبیر

۱) بنیاد علم انسانی، بر اساس قلم است: تفاوت انسان با سایر موجودات در این است که انسان ادراکاتش منحصر در غریزه نیست، بنابراین فرهنگ و تمدن دارد؛ و فرهنگ و تمدن داشتن در صورتی ممکن می‌شود که انسانها بتوانند دانش خود را بدون حضور فیزیکی منتقل کنند و این کار عظیمی است که «قلم» انجام می‌دهد.

۲) پس خدا با قلم، [تمام] آنچه انسان را نمی‌داند به او می‌آموزد (آیه بعد این است: عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ). شاید بدین جهت است که معجزه پیامبر خاتم (که معجزه جاودان است) از جنس کتاب است؛ البته کتابی که می‌تواند همه حقایق را در خود بگنجاند و منتقل کند.

۳) قلم مایه کرامت و برتری آدم بر سایر موجودات شد (بر اساس آیه قبل، «ربک الاکرم» است که با قلم تعلیم نمود؛ و در آیه ۷۰ سوره اسراء، «کرامت» است که مایه برتری انسان معرفی شده است) چرا که با قلم انسان توانست هر چیزی را که فراگرفته بود، به نسلهای بعدی منتقل کند و جهان را تحت سلطه درآورد.

۱۷. این احادیث هم بسیار ارتباط داشت که به علت ضیق مجال در کانال نیاوردم

۱) قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمُ فَقَالَ لَهُ أَكْتُبْ فَكَتَبَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۸

۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّيِّدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ: الْإِسْتِهَارُ بِالْعِبَادَةِ رِبَّةٌ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ أَغْبَدُ النَّاسَ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ ... وَ أَغْلَمَ النَّاسَ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ وَ أَشْجَعَ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَ أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا ...

الأمالی (للسدوق)، ص: ۲۱

۳) «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» و عن قتادة في تفسيرها: "القلم نعمة من الله عظيمة، لو لا القلم ما قام دين و لم يصلح عيش ... و نبه على فضل علم الكتابة، لما فيه من المنافع العظيمة التي لا يحيط بها إلا هو، و ما دونت العلوم و لا قيدت الحكم و لا ضبطت أخبار الأولين و مقالاتهم، و لا كتب الله الكتب المنزلة إلا بالكتابة، و لولاها ما استقامت أمور الدين و الدنيا".

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۱، ص ۳۸۹ (الدر المنثور ۲۵۰: ۶ و ۳۶۹ و القرطبی ۱۲۰: ۲۰ و المجمع ۵۱۴: ۱۰ و الطبری ۱۶۱: ۳۰ و تفسیر الرازی ۱۷: ۳۲ و التبیان ۳۸۰: ۱۰ و الجامع لأخلاق الراوی ۳۹۲: ۱)

۴) پس «قلم» نعمت ویژه خدا به انسان است؛ که البته همانند هر نعمت عظیمی ظرفیت عظیمی برای سوءاستفاده دارد؛ اما یادمان باشد، اگر با «قلم» می‌خوانیم و می‌نویسیم، همه‌اش عنایت ویژه خدا بوده است؛ حتی کسی که علیه خدا و علیه تعالیم الهی قلم می‌زند؛ چقدر رحمان است این خدا، که دشمنش هم با کمک گرفتن از لطف و عنایت خودش با او دشمنی می‌کند!

۴) اگر به این تفاوت انسان به سایر موجودات توجه شود، معلوم می‌شود که برخلاف نظر آنترپولوژیست‌ها (انسان‌شناسان، مردم‌شناسان)، اولین انسان، «انسان ماهر» و «انسان شکارچی» (حدود ۲ میلیون سال قبل) یا «انسان جاوه» (حدود ۱ میلیون سال قبل) و حتی «نئوآندرتال» (حدود ۱۵۰ تا ۳۵ هزار سال قبل) نبوده؛ آن موجودات، اگرچه ظاهری همچون انسان داشتند اما «آدم» نبودند؛ آنچه مربوط به «ما قبل تاریخ» است، انسان نیست؛ انسان از زمانی انسان شد که خدا با «قلم» به او آموزش داد و او توانست فرهنگ خود را منتقل کند و تمدن ایجاد کند؛ لذا حضرت آدم، نه غارنشین بود، نه شکارچی، نه ...؛ همه اینها موجوداتی قبل از آدم‌اند؛ اگرچه بدنی کاملاً شبیه انسان داشته باشند (دیروز اشاره شد که اشکال تلقی داروینی از انسان این است که روح را نادیده می‌گیرد و فقط بر اساس بدن حکم می‌کند).

۴۴) سوره علق (۹۶) آیه ۵ عِلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۱۳۹۵/۲/۱۳

ترجمه

[پروردگارت] به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.

حدیث

۱) عَنْ عُنْوَانَ الْبَصْرِيِّ عَنِ الصَّادِقِ ع:

... لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْعِلْمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ^{۱۸} فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ

بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵

امام صادق ع در فرازی از حدیث معروف «عنوان بصری» می‌فرماید:

[حصول و ایجاد] علم به تعلم نیست [یعنی حقیقت علم، یک حقیقت متعالی است که آنچه آن را ایجاد می‌کند، صرف یادگیری از دیگران نیست؛ بلکه] آن نوری است که در قلب کسی قرار می‌گیرد که خداوند تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت کند.

۲) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع:

۱۸. در کتاب مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۲۶ (نوشته مرحوم طبرسی م ۶۰۰) به جای «یهدیه» «بیدیه» نوشته شده است که ترجمه اش چنین می‌شود: در قلب کسی قرار می‌گیرد که خداوند تبارک و تعالی بخواهد بر او آشکار کند

يَا هِشَامُ ... لَا نَجَاهَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ وَلَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ

اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷

امام کاظم ع در ضمن حدیث مفصلی فرمودند:

ای هشام! ... نجاتی نیست مگر با طاعت [خداوند]؛ و طاعت به وسیله علم است؛ و علم با تعلم به دست می‌آید؛ و تعلم با تعقل به عقیده قلبی تبدیل می‌شود؛ و علمی نیست مگر [آنچه] از عالم ربانی [به دست آوری]؛ و شناخت علم [از شبه علم] به وسیله عقل است.

(۳) عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: مَنْ أَعْلَمَ النَّاسِ؟ قَالَ: مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ الْمَحَاسِنِ (للبرقي)، ج ۱، ص ۲۳۰

از امیرالمومنین ع سوال شد که عالم‌ترین مردم کیست؟

فرمود: کسی که علم دیگران را نزد علم خود گردآورد.^{۱۹}

تدبر

- (۱) هرکس هر علمی دارد (حتی علمی که محصول مطالعه است: بالقلم)، خدا به او داده است؛ پس اگر با علم‌مان جایگاه اجتماعی‌ای به دست آوردیم، مغرور نشویم؛ به کسانی که علم ندارند، تکبر نورزیم و ...^{۲۰}
- (۲) خدا علم را به ما داده است. اما وقتی به این واقعیت توجه نمی‌شود، علم منجر به احساس بی‌نیازی می‌شود و طغیان می‌آورد (دو آیه بعدی همین سوره) شاید همین نکته یکی از علل این واقعیت است که در نظام آموزشی مدرن دینداری در میان تحصیل‌کردگان رو به افول می‌گذارد و علم‌آموزی عمدتاً در راستای کسب ثروت و شهرت قرار می‌گیرد.
- (۳) اگر خدا علم می‌دهد، پس معلم اصلی اوست، پس آنچه حقیقتاً موجب عالم شدن می‌شود ارتباط با خدا (عبودیت) است، تا هر کار دیگر. (حدیث ۱)

۱۹. و حدیثی دیگر در تفسیر کل آیات و تطبیق آن بر پیامبر اکرم ص و امیرالمومنین ع به نقل از تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۰: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ قَالَ وَ مَا اقْرَأَ قَالَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ يُعْنِي خَلَقَ نُورَكَ الْأَقْدَمَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ يُعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ [عَلَقَةٍ] وَ شَقَّ مِنْكَ عَلِيًّا اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ يُعْنِي عَلَّمَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ يُعْنِي عَلَّمَ عَلِيًّا مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ.

۲۰. خود را برتر نبینیم و فخر فروشی نکنیم و فکر نکنیم خودمان کاره‌ای بوده‌ایم و خودمان زحمت کشیده‌ایم و ... (قصص/۷۸)

۴) در عین حال، علمی که محصول مطالعه است، علمی است که خدا داده است: «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عِلْمَ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ»: پس نه سزاوار است به بهانه خدادادی بودن، تحصیل و مطالعه و نقش قلم را نادیده بگیریم (حدیث ۲ و ۳)، و نه سزاوار است که مطالعه و قلم را همه‌کاره در عالم شدن بدانیم (حدیث ۱).^{۲۱}

۵) بسیاری از ما علم حقیقی را در کشف و شهودی جستجو می‌کنیم که راهش از جنس عمل کردن است. دنبال این هستیم که کسی دائماً به ما بگوید «چنین و چنان بکن»

اما قرآن وقتی می‌خواهد از تعلیم الهی به انسان سخن بگوید، ابتدا نام قلم را می‌آورد.^{۲۲} شاید یکی از علل کم‌اعتنایی ما به «مطالعه جدی قرآن»، این است که: نقش «معرفت حاصل از عمل» را مهم‌تر از «معرفت حاصل از قلم» می‌دانیم، ولو آن قلم، قلم الهی باشد!

البته باید بدانچه می‌دانیم عمل کنیم و از خدا طلب فهم کنیم (حدیث ۱) تا توان بهره‌گیری‌مان از قرآن هم بالا رود؛ اما آیا به جای اهتمام به مرشد و حکیم، نباید جدی‌تر سراغ قلم و نوشته (قرآن کریم) برویم؟!

۴۵) آل عمران (۳) آیه ۱۳۴ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

۱۳۹۵/۲/۱۴

ترجمه

[متقین] کسانی [اند] که در راحتی و سختی [خوشی و ناخوشی، گشایش و تنگدستی] انفاق می‌کنند و مهارکننده [یا فروبرنده] خشم، و بخشاینده [تقصیرات] مردم‌اند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

توضیح کلمات از علامه طباطبائی

«سراء» و «ضراء» یعنی آنچه مایه مسرت و مایه بدحالی انسان شود، یا به معنای آسانی و دشواری است، و «کظم» در اصل به معنای بستن سر مشک بعد از پرکردن آن بوده که به صورت استعاره در مورد انسان وقتی که پر از اندوه یا خشم باشد، به کار می‌رود؛ و «غیظ» به معنای برانگیخته شدن طبیعت آدمی برای انتقام در اثر مشاهده فراوان مواردی است که او را ناراضی می‌کند؛ برخلاف غضب که به معنای اراده انتقام یا مجازات است، و به همین جهت، گفته می‌شود که خدا غضب کرد، ولی گفته نمی‌شود که خدا غیظ ورزید. (المیزان ۴/ ۲۰) (ترجمه المیزان ۴/ ۲۸)

۲۱. هر علمی را که به دست می‌آوریم (حتی علم محصول مطالعه: بالقلم) خدا به ما داده است. پس هم حواسمان باشد که علم را خدا می‌دهد، نه صرف تعلم (حدیث ۱)؛ و هم اینکه این بهانه نشود که تعلم را کنار بگذاریم (حدیث ۲ و ۳).

۲۲. اگر علم را خدا می‌دهد از راه غیر مطالعه و تعلم ظاهری هم می‌تواند بدهد (بقره/۲۸۲: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ؛ و حدیث ۱) اما محور را بر آموزش با قلم گذاشته است (عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عِلْمَ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ)

امروز سالروز شهادت امام موسی کاظم ع است. به همین مناسبت امروز چهار حدیث مرتبط با آیه از کلام ایشان نقل می‌شود:

(۱) اصْبِرْ عَلَى أَعْدَاءِ النِّعَمِ فَإِنَّكَ لَنْ تُكَافِيَ مَنْ عَصَى اللَّهَ فَيَكِبُ بِأَفْضَلِ مَنْ أَنْ تُطِيعَ اللَّهَ فِيهِ.^{۲۳}

اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۹

بر [آزار و اذیت] دشمنانِ نعمت‌ها صبر کن؛ زیرا که تو در مورد کسی که در حق تو خدا را نافرمانی کرده است، سزایی نمی‌توانی بدهی بالاتر از آنکه در حق او دستور خدا را اطاعت کنی.

(۲) ... يَا هِشَامُ مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ طُوبَى لِلْمُتَرَحِّمِينَ أَوْلِيكَ هُمْ الْمَرْحُومُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ طُوبَى لِلْمُصْلِحِينَ بَيْنَ النَّاسِ أَوْلِيكَ هُمْ الْمُقَرَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ طُوبَى لِلْمُطَهَّرَةِ قُلُوبُهُمْ أَوْلِيكَ هُمْ الْمُتَّقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ طُوبَى لِلْمُتَوَاضِعِينَ فِي الدُّنْيَا أَوْلِيكَ يَرْتَقُونَ مَنَابِرَ الْمُلْكِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...

يَا هِشَامُ الْغَضَبُ مِفْتَاحُ الشَّرِّ وَ اكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا

تحف العقول، ص ۳۹۴-۳۹۵

ای هشام! در انجیل نوشته شده است: خوشا به آنان که به هم رحم می‌کنند، آنهاست که در قیامت مورد رحمت واقع می‌شوند؛ خوشا به آنان که بین مردم آتی می‌دهند؛ آنهاست که در قیامت در زمره مقربین‌اند؛ خوشا به آنان که قلبشان را پاک نگه می‌دارند، آنهاست که در قیامت در زمره متقین‌اند؛ خوشا به متواضعان در دنیا، آنهاست که در قیامت بر اریکه‌های سلطنت بالا می‌روند ...

ای هشام! غضب کلید بدی‌هاست؛ و ایمان مومنی کاملتر است که حسن خلق بیشتری داشته باشد ...

(۳) لَا تَتِمَّ صَبِيغَةُ عِنْدَ الْمُؤْمِنِ لِصَاحِبِهَا إِلَّا بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ تَصْغِيرِهَا وَ سِتْرِهَا وَ تَعْجِيلِهَا فَمَنْ صَغَّرَ الصَّبِيغَةَ عِنْدَ الْمُؤْمِنِ فَقَدْ عَظَّمَ أَخَاهُ وَ مَنْ عَظَّمَ الصَّبِيغَةَ عِنْدَهُ فَقَدْ صَغَّرَ أَخَاهُ وَ مَنْ كَتَمَ مَا أَوْلَاهُ مِنْ صَبِيغَةٍ فَقَدْ كَرَّمَ فَعَالَهُ وَ مَنْ عَجَّلَ مَا وَعَدَ فَقَدْ هَنَى الْعَطِيَّةَ.

تحف العقول، ص ۴۰۳

نیکوکاری انسان مومن به همنشین خود به حد تمام و کمال نمی‌رسد مگر به سه چیز: کوچک شمردنش، پوشاندنش، و تعجیل در انجامش؛ پس آن که کار خود برای یک مومن را کوچک بداند، برادر ایمانی‌اش را بزرگ داشته است؛ و آن که کار خود را بزرگ بداند، برادر ایمانی‌اش را کوچک شمرده است؛ و آن که احسانش را بپوشاند کردارش ارجمند شود، و آن که در انجام وعده‌اش تعجیل وفا کند، عطا را گواراتر سازد.

(۴) السَّخِيُّ الْحَسَنُ الْخُلُقِ فِي كَنْفِ اللَّهِ لَا يَتَخَلَّى اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا سَخِيًّا وَ مَا زَالَ أَبِي يُوصِينِي بِالسَّخَاءِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ حَتَّى مَضَى.

تحف العقول، ص ۴۱۲

۲۳. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ وَ مُحَمَّدَ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع قَالَ:

آدم سخاوتمند خوش‌خلف در تحت حمایت خداوند است و خدا دست از سر او برنمی‌دارند تا او را به بهشت وارد کند و خدا هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه سخاوتمند بود و پدرم تا زمانی که از دنیا رفت همواره مرا به سخاوتمندی و حسن خلق سفارش می‌کرد.^{۲۴}

تدبر

نکته مقدماتی: در آیه قبل وعده بهشت را برای متقین می‌دهد و در این آیه متقین را توضیح می‌دهد. در جلسه ۳ توضیح داده شد که معنای دقیق تقوی «خودنگهداری» است.

(۱) می‌دانیم معیار دینداری و برتری در اسلام تقوی است (حجرات/۱۳). در قرآن همان‌گونه که گاه متقین (دینداران واقعی) گاه بر اساس ایمان و اعمال عبادی معرفی می‌شوند (بقره/۲-۴)، گاه (مانند آیه محل بحث) بر اساس حسن روابط اجتماعی معرفی می‌شوند. پس متقین (دینداران واقعی) نه افرادی منزوی و عبوس، بلکه بشدت مردم‌دار هستند.

۲۴. چند حدیث دیگر که به آیه بسیار مرتبط است و به علت ضیق مجال در کانال نیاوردم:

(۱) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مَالِكِ بْنِ حُصَيْنٍ السَّكُونِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَأَنَابَهُ اللَّهُ مَكَانَ غَيْظِهِ ذَلِكَ.

کافی، ج ۲، ص ۱۱۰

(۲) حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عُيَيْنَةَ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّزَّاقِ يَقُولُ: جَعَلَتْ جَارِيَةٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع تَسْكُبُ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ فَسَقَطَ الْإِبْرِيْقُ مِنْ يَدِ الْجَارِيَةِ عَلَى وَجْهِهِ فَسَجَّهَ فَرَفَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع رَأْسَهُ إِلَيْهَا فَقَالَتْ الْجَارِيَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» فَقَالَ لَهَا قَدْ كَظَمْتَ غَيْظِي قَالَتْ «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» قَالَ قَدْ عَفَى اللَّهُ عَنْكَ قَالَتْ «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» قَالَ أَذْهَبِي فَاتِّبِ حُرَّةً.

الأمالي (لصدوق)، ص ۲۰۱

(۳) أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَغَيْرُهُ قَالُوا: وَقَفَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَاسْمَعُهُ وَشْتَمَهُ فَلَمْ يُكَلِّمْهُ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لِجُلَسَائِهِ قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قَالَ هَذَا الرَّجُلُ وَ أَنَا أَحِبُّ أَنْ تَبْلُغُوا مَعِيَ إِلَيْهِ حَتَّى تَسْمَعُوا رَدِّي عَلَيْهِ

قَالَ فَقَالُوا لَهُ نَفْعُ لُ وَلَقَدْ كُنَّا نَحِبُّ أَنْ تَقُولَ لَهُ وَ نَقُولَ

قَالَ فَأَخَذَ نَعْلَيْهِ وَ مَشَى وَ هُوَ يَقُولُ «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَا يَقُولُ لَهُ شَيْئاً

قَالَ فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى مَنْزِلَ الرَّجُلِ فَصَرَخَ بِهِ فَقَالَ قُولُوا لَهُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ

قَالَ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُتَوَتِّباً لِلشَّرِّ وَ هُوَ لَا يَشْكُ أَنَّهُ إِنَّمَا جَاءَهُ مُكَافِئاً لَهُ عَلَى بَعْضِ مَا كَانَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَا أَخِي إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَى أَنفَاءِ

فَقُلْتَ وَ قُلْتَ فَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا فِي فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ وَ إِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا لَيْسَ فِي فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ

قَالَ فَقَبِلَ الرَّجُلُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ بَلْ قُلْتَ فِيكَ مَا لَيْسَ فِيكَ وَ أَنَا أَحَقُّ بِهِ

قَالَ الرَّاَوِيُّ لِلْحَدِيثِ وَ الرَّجُلُ هُوَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ.

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶

- ۲) پیش آمدن مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی که «غیظ» آدم را درآورد و حتی انسان متقی هم ممکن است «غیظ»ش به جوش آید، اما مهم این است که می‌تواند خود را کنترل کند و غیظش را مهار کند.
- ۳) انسان متقی (دیندار واقعی) نه فقط در خوشی و گشایش، بلکه در سختی و تنگنا نیز انفاق می‌کند زیرا می‌داند که انفاق کردن ضرر نیست، بلکه حتی روزی را نازل می‌کند (اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ. کافی، ج ۴، ص ۳)
- ۴) انسان متقی (دیندار واقعی) وقتی می‌خواهد ببخشد برایش مهم نیست آن شخص، مسلمان است، مسیحی است، راست است، چپ است، ... همین که جزء مردم (ناس) باشد می‌بخشد (العافین عن الناس).
- ۵) اگرچه عدل یک دستورالعمل کلی برای تنظیم روابط اجتماعی است اما متقین و بهشتیان در افقی بالاتر از عدل با دیگران رفتار می‌کنند؛ در مسائل شخصی، مبنا را بر این نمی‌گذارند که حتماً «حق»شان را بگیرند، بلکه مبنا را بر «عفو» می‌گذارند.
- ۶) هر انسانی در سطح غرایزش دو قوه جذب و دفع (شهوت و غضب) وجود دارد که باید تحت عقل کنترل شود. انسان خودنگهدار (= متقی، دیندار) و بهشتی هم بر جذب غریزی (= منفعت‌طلبی) غلبه می‌کند (اهل انفاق است) و هم بر دفع غریزی (غیظ و غضب) غلبه می‌کند (اهل کظم غیظ و عفو مردم است). شاید به همین جهت است که حدیث ۴ دو خصلت سخاوتمندی (اهل انفاق بودن) و حسن خلق (اهل کظم غیظ بودن) را عامل بهشتی شدن معرفی کرد.
- ۷) انسان خودنگهدار (= دیندار = نیکوکار) در عرصه غضب، از طرفی خشم خود را کنترل می‌کند (الكاظمين الغيظ) و از طرف دیگر، انتظار ندارد که دیگران هم حتماً بتوانند خشم خود را کنترل کنند و به وی ضرر نزنند؛ لذا وقتی به او ضرر می‌رسانند، آنها را می‌بخشد (العافین عن الناس).
- ۸) انسان خودنگهدار (= دیندار = نیکوکار) در عرصه غلبه بر منفعت‌طلبی، از طرفی منفعت‌طلبی خود را کنترل می‌کند (در خوشی و راحتی (فی السراء) انفاق می‌کند؛ وقتی دارد، همه چیز را فقط برای خود نمی‌خواهد)؛ و از طرف دیگر، انتظار ندارد که دیگران هم مانند او باشند، بنابراین در سختی (فی الضراء) هم که علی‌القاعده دیگران باید به او کمک کنند، باز او انفاق می‌کند؛ حتی انتظار ندارد که دیگران هم حتماً بتوانند منفعت‌طلبی خود را کنترل کنند، لذا علاوه بر این، آنها را می‌بخشد.
- ۹) اگر مواظب خودمان باشیم (= خودنگهدار = متقی)، حتماً نیکوکار (محسنین) خواهیم بود (این نشان می‌دهد باطن ما جز خوبی نیست که اگر از «خود» مراقبت کنیم و نگذاریم شیطان در ما تصرف کند و خود را نگه‌داریم، فقط خوبی از ما سر می‌زند) و آنگاه محبوب خدا خواهیم بود؛ و اگر خدا کسی را دوست داشته باشد، ...
- ۱۰) خودنگهداری (= تقوی) هم در حوزه عمل و کنش (انفاق کردن) بروز می‌یابد و هم در حوزه خلق و ملکه (کاظمین، عافین، محسنین، همگی اسم فاعل هستند و دلالت بر ثبوت خلق در آدمی دارند) و اگر کسی هر دو را داشت نیکوکار (محسن) است که خدا دوستش دارد.

ترجمه

و از نشانه‌های او کشتی‌های جاری در دریاست مانند کوه‌ها [ی مرتفع].

توضیحات برخی کلمات:

جوار: جمع «جاریه»^{۲۵} به معنی «کشتی» ای است که در دریا حرکت می‌کند؛ این کلمه از ریشه «جری» (جریان) به معنای حرکت سریع است. (مفردات/۱۹۴)

اعلام، جمع «عَلَم» به معنای «علامت» (نشانه) است که در اصطلاح به معنای «کوه مرتفع» به کار برده می‌شود از این جهت که به عنوان علامت راه قلمداد می‌شد. (مفردات/۵۸۱؛ مجمع البحرین ۶/۱۲۳)

حدیث

عن الْمُفَضَّلِ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ:

... تَأْمَلْ خِلْقَةَ الْجِدْعِ كَيْفَ هُوَ فَإِنَّكَ تَرَاهُ كَالْمَسْجُوعِ نَسْجًا مِنْ خُيُوطِ مَمْدُودَةٍ كَالسَّيِّ وَ أُخْرَى مَعَهُ مُعْتَرِضَةٌ كَاللُّحْمَةِ كَنَحْوِ مَا يُنْسَجُ بِالْأَيْدِي وَ ذَلِكَ لِيَشْتَدَّ وَ يَصْلُبَ وَ لَا يَتَقَصَّفَ مِنْ حَمْلِ الْقَنَوَاتِ الثَّقِيلَةِ وَ هَزَّ الرِّيحُ الْعَوَاصِفِ إِذَا صَارَ نَحْلَةً وَ لِيَتَهَيَّأَ لِلسَّقُوفِ وَ الْجُسُورِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَتَّخِذُ مِنْهُ إِذَا صَارَ جِذْعًا وَ كَذَلِكَ تَرَى الْخَشَبَ مِثْلَ النَّسْجِ فَإِنَّكَ تَرَى بَعْضَهُ مُدَاخِلًا بَعْضَهُ بَعْضًا طَوَّلًا وَ عَرْضًا كَنَدَاخِلِ أَجْزَاءِ اللَّحْمِ وَ فِيهِ مَعَ ذَلِكَ مَتَانَةٌ لِيَصْلَحَ لِمَا يَتَّخِذُ مِنْهُ مِنَ الْأَلَاتِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ مُسْتَحْصَفًا كَالْحِجَارَةِ لَمْ يُمْكِنَ أَنْ يُسْتَعْمَلَ فِي السَّقُوفِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُسْتَعْمَلُ فِيهِ الْخَشَبُ كَالْأَبْوَابِ وَ الْأَسْرَةِ وَ التَّوَابِيَتِ وَ مَا أَشَبَهُ ذَلِكَ وَ مِنْ جَسِيمِ الْمَصَالِحِ فِي الْخَشَبِ أَنَّهُ يَطْفُو عَلَى الْمَاءِ فَكُلُّ النَّاسِ يَعْرِفُ هَذَا مِنْهُ وَ لَيْسَ كُلُّهُمْ يَعْرِفُ جَلَالَةَ الْأَمْرِ فِيهِ فَلَوْ لَا هَذِهِ الْخَلْقَةُ كَيْفَ كَانَتْ هَذِهِ السُّفُنُ وَ الْأَطْرَافُ تَحْمِلُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ مِنَ الْحَمُولَةِ وَ أَنَّى كَانَ يَنَالُ النَّاسُ هَذَا الرَّفْقَ وَ خِفَةَ الْمُتُونَةِ فِي حَمْلِ التَّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ كَانَتْ تَعْظُمُ الْمُتُونَةُ عَلَيْهِمْ فِي حَمْلِهَا حَتَّى يُلْقَى كَثِيرٌ مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ الْبُلْدَانِ مَفْقُودًا أَصْلًا أَوْ عَسَرَ وَجُودَهُ

توحيد المفضل، ص ۱۶۲-۱۶۳

امام صادق ع به مفضل (در ضمن حدیثی طولانی) فرمود:

تأمل کن خلقت درخت خرما را که چگونه از تار و پود بافته شده - مانند جامه‌ها که به دست می‌بافند- برای آن که صلب و محکم شود و از برداشتن خوشه‌های گران نشکند و از بادهای تند کسری بر آن راه نیابد و برای بناهای سقف‌ها و پل‌ها و غیر آن به کار توان برد.

و هم چنین سایر چوب‌ها را که ملاحظه می‌کنی بافته شده و اجزایش در طول و عرض در میان یک دیگر داخل شده‌اند مانند تداخل تار و پود و مع ذلك استحکامی دارد با نرمی که از آن آلات و ادوات و درها و پنجره‌ها به عمل توان آورد زیرا که اگر مانند سنگ، محکم و سنگین بود و در سقف‌ها به کار نمی‌توانست برد و درها و کرسی‌ها و صندوق‌ها و امثال آن از آن

۲۵. در قرآن کریم به صورت «جاریات» هم جمع بسته شده است: والجاریات یسرا

نمی‌توانست ساخت. و از مصالح عظیمه که در چوب و تخته است، آن است که بر روی آب می‌ایستد و از آن کشتی‌ها به عمل می‌آید که مانند کوه از بارهای گران در آن جا می‌دهند و از شهر به شهر نقل می‌کنند با نهایت خفت مئونه و آسانی، و اگر این نمی‌بود، کار بر مردم دشوار می‌شد در حمل و نقل بسیاری از امتعه که بدون کشتی نقل آن‌ها میسر نیست یا بسیار دشوار است.^{۲۶}

توحید مفضل، ترجمه علامه مجلسی، ص ۲۰۳

تدبر

(۱) «و من آیاته» آیات قرآن به ما یاد می‌دهند که، نه فقط خود قرآن، بلکه تمام عالم را هم «آیات» ببینیم.
(۲) خدا به عنوان آیه، از یک مصنوع بشری (کشتی) نام برد؛ پس مصنوعات بشری هم آیه و نشانه‌ای برای خدا هستند. چگونه؟ یک جهتش این است که انسان از قوانین عالم طبیعت (که مخلوق خداست) و از اشیای عالم طبیعت (که همگی مخلوق خدا هستند) استفاده کرده تا توانسته کشتی یا هر چیز دیگری بسازد.

پس این گونه نیست که اگر بشر پیشرفت کرد و چیزی را ساخت دیگر خدا کنار رفته باشد؛ همان ساخته بشر هم نشانه‌ای بر خداست.

(۳) اینکه خدا آب سست و چوب سخت را به گونه‌ای قرار داده که بتوان کشتی عظیم و سنگینی ساخت که روی آب باقی بماند و بلکه بارهای سنگینی را هم از آن طریق جابجا کند، نشانه‌ای بر «حکمت» خداست. امروزه هم که کشتی‌های

۲۶. فقره دیگری از توحید المفضل، (ص ۱۴۶) نیز در ذیل این آیه ممکن بود بیاوریم که برای رعایت اختصار در کانال نیاوردم:

فَإِنْ شَكَّكَتْ فِي مَنَفَعَةِ هَذَا الْمَاءِ الْكَثِيرِ الْمُتَرَاكِمِ فِي الْبَحْرِ وَقُلْتَ مَا لِلرَّبِّ فِيهِ فَعَلِمَ [فَاعْلَمْ] أَنَّهُ مُكْتَنَفٌ وَمُضْطَرَبٌ مَا لَا يُحْصَى مِنْ أَصْنَافِ السَّمَكِ وَدَوَابِّ الْبَحْرِ وَمَعْدِنِ اللَّوْلُؤِ وَالْيَاقُوتِ وَالْعَنْبَرِ وَأَصْنَافِ شَيْءٍ تُسْتَخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ وَفِي سَوَاحِلِهِ مَنَابِتُ الْعُودِ الَّتِي تُجَوِّجُ وَضُرُوبٌ مِنَ الطَّيِّبِ وَالْعَقَاقِيرِ ثُمَّ هُوَ بَعْدَ مَرْكَبٍ لِلنَّاسِ وَمَحْمِلٌ لِهَذِهِ التَّجَارَاتِ الَّتِي تُجْلَبُ مِنَ الْبُلْدَانِ الْبَعِيدَةِ كَمَثَلِ مَا يُجْلَبُ مِنَ الصِّينِ إِلَى الْعِرَاقِ وَمِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الصِّينِ فَإِنَّ هَذِهِ التَّجَارَاتِ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهَا مَحْمِلٌ إِلَّا عَلَى الظُّهْرِ لَبَارَتْ وَبَقِيَتْ فِي بُلْدَانِهَا وَأَيْدِي أَهْلِهَا لَأَنَّ أَجَرَ حَمْلِهَا يُجَاوِزُ أَثْمَانَهَا فَلَا يَتَعَرَّضُ أَحَدٌ لِحَمْلِهَا وَكَانَ يَجْتَمِعُ فِي ذَلِكَ أُمُورَانِ أَحَدُهُمَا فَقْدُ أَشْيَاءٍ كَثِيرَةٍ تَعْظُمُ الْحَاجَةُ إِلَيْهَا وَالْآخَرُ انْقِطَاعُ مَعَاشٍ مَنِ يَحْمِلُهَا وَيَتَعَيَّشُ بِفَضْلِهَا

امام صادق ع در توضیح فواید دریا پس از بیان نکاتی می‌فرماید:

اگر در فایده این آب بسیار که در دریاها گرد آمده در تردیدی و می‌گویی به آن چه نیاز است؟ بدان که جایگاه و مأوای جانوران بی‌شمار آبی؛ چون: انواع ماهیها و حیوانات دریایی آب است.

معدن و مخزن گوهر، یاقوت، عنبر و انواع اشیایی که از آب استخراج می‌گردد آب است.

در ساحل‌های آن، انواع عودهای خوشبو و عطرها [ای مست‌کننده] و داروهای سودمند یافت می‌شود. آب برای مردم همانند مرکبی است که بازرگانان بر آن سوار می‌شوند و کالاهای خود را از سرزمین‌های دور دست براحتی منتقل می‌کنند. به وسیله آنها از چین به عراق و از عراق به چین کالا حمل می‌کنند. بی‌تردید اگر آب وسیله حمل این کالاها نبود و همه چیز با پشت حمل می‌شد، همه کالا در همان سرزمین‌ها و در دست صاحبانشان می‌ماند؛ زیرا هزینه حمل آنها از ارزش خود کالاها بیشتر می‌گشت و هیچ کس به حمل آنها اقدام نمی‌کرد؛ در نتیجه، دو پیامد داشت: ۱- بسیاری از چیزهای مفید که به آن نیاز بود به دست نیازمندان نمی‌رسید. ۲- بسیاری از مردم نمی‌توانستند در راه حمل و بازرگانی، این گونه روزی درآورند و زندگی بگذرانند.

شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص ۱۳۴

فولادی می‌سازند، علاوه بر شکل لگنی آن (که هوا را در خود قرار می‌دهد)، با محفوظ ساختن هوا در میان ورقه‌های فولاد همان کاری را می‌کنند که در چوب وجود دارد (به حدیث دقت شود) و در مجموع چگالی کشتی را از آب کمتر می‌کند. برای توضیح علمی مطلب، به دو لینک زیر مراجعه کنید.

^{۲۷} <http://vista.ir/article/84125>

^{۲۸} <http://ask.dnoj.ir/637>

۴) در زبان عربی، وقتی به «سفینه» (= کشتی) «جاریه» می‌گویند که «جریان» و حرکت کردنش مد نظر باشد. اینکه «کشتی کوه‌پیکر» حرکت می‌کند و گویی کوه حرکت می‌کند، آیه‌ای بر «قدرت» خداست: جهان را به گونه‌ای آفریده که چیزی که همانند کوه، عظیم و سنگین است (و در نتیجه، انتظار می‌رود ساکن و استوار باشد) روی آب راه می‌رود! آن هم توسط باد! یعنی دو چیزی که به نظر ما بسیار سست است (آب و باد)، چیزی همانند کوه را بر دوش خود حمل می‌کنند و بسادگی حرکت می‌دهند! پس هیچ کار سختی برای خدا سخت نیست؛ سخت‌ترین کارها را با ساده‌ترین امور انجام می‌دهد؛ و نه فقط خودش چنین است بلکه به انسان هم این ظرفیت را داده است که چنین کند.

۲۷۲۷. شناور ماندن یک شیء بر روی یک سیال بستگی به چگالی «نسبت وزن به حجم» آن شیء و سیال دارد، بدین ترتیب اگر چگالی شیء کمتر از چگالی آب باشد، آن شیء فقط تا نقطه‌ای در آب فرو می‌رود که آب جا به جا شده هم وزن شیء مورد نظر باشد. اگر چنین اصلی صادق باشد، پس چگونه ممکن است یک کشتی از جنس فولاد بر روی آب شناور بماند در حالی که وزن مخصوص فولاد در حدود هشت برابر وزن مخصوص آب است. حقیقت این است که بدنه کشتی به وسیله هوا که دارای وزن مخصوص ۸۱۶ برابر کمتر از آب است، پر میشود. ۲۸. چرا کشتی‌های غول پیکر با این وزن اندازه در آب فرو نمی‌روند؟ غرق نمی‌شوند یا در آب فرو نمی‌روند؟ فرو رفتن یک جسم در آب درست مثل پایین رفتن یک کفه ترازو و بالا آمدن کفه دیگر است. وقتی جسمی در آب فرو می‌رود به اندازه حجمش آب را بالا می‌آورد. مثلاً اگر یک بطری یک لیتری را در آب فرو ببریم یک لیتر آب بالا می‌آید و در سطح آب پخش می‌شود. البته چون سطح آب خیلی وسیع است، یک لیتر آب در این سطح وسیع پخش می‌شود و ارتفاع آن بسیار ناچیز خواهد شد. نیرویی که برای بالا آوردن آن حجم آب نیاز دارید به اندازه وزن آب هم حجم آن است؛ بنابراین وقتی جسمی یک لیتری را به درون آب فرو ببرید، به اندازه بالا آمدن یک لیتر آب انرژی مصرف می‌کنید. بنابراین اگر نیروی جاذبه روی جسمی بیشتر از نیروی جاذبه روی آب به همان حجم باشد، آن جسم در آب فرو می‌رود؛ ولی اگر نیروی جاذبه روی جسمی کمتر از نیروی جاذبه روی آن حجم آب باشد، آن جسم روی آب شناور می‌ماند. این همان قانون مشهوری است که ارشمیدس در حمام کشف کرد. به زبان ساده تر هر چیزی که چگال تر از آب باشد (جرم حجمی بیشتری داشته‌اشد) در آب فرو می‌رود. کشتی‌ها هرچقدر هم سنگین باشند، وقتی در آب قرار می‌گیرند، حجم بسیار زیادی دارند همان حجم آب باید به جای آن‌ها بالا بیاید. علت این موضوع هم شکل لگن مانند کشتی‌هاست. در واقع کشتی از ماده‌ای چگال ساخته شده؛ ولی آن ماده چگال‌طوری پخش شده که وقتی در آب قرار بگیرد، عملاً حجمی زیاد از آب را به بالا می‌راند؛ نیرویی که به خاطر وزن به کشتی وارد می‌شود، تنها معادل وزن دیواره‌های فلزی کشتی است؛ اما نیرویی که کشتی به آب وارد می‌کند، به اندازه حجمی از آب است که به خاطر فرو رفتن کشتی به سمت بالا آمده و چون بیشتر حجم کشتی که در آب فرو رفته خالی است (در واقع هواست) چگالی کلی کشتی بسیار کمتر از چگالی آب خواهد شد و روی آب می‌ماند (مگر اینکه درون کشتی پر از آب شود که در آن صورت مانند سنگریزه غرق می‌شود) اما تمام حجم یک سنگ چگال است و وقتی در آب می‌اندازیمش غرق می‌شود؛ زیرا نیرویی که وزن سنگ به آب وارد می‌کند بیشتر از نیروی مورد نیاز برای جا به جا کردن آب هم حجم سنگ به سمت بالا است.

۵) «کالاعلام» (مانند کوه‌های مرتفع) در ساده‌ترین حالت، تشبیه برای خود «کشتی» است؛ به همین جهت بسیاری از مترجمان، آیه را بدین صورت ترجمه کرده‌اند: «و از نشانه‌های او کشتی‌های کوه‌پیکر جاری در دریاست» و نکات فوق را هم بر همین اساس گفتیم. اما می‌تواند تشبیه برای «کشتی جاری» باشد که کشتی جاری به کوه‌های در حال حرکت تشبیه شده باشد (شبیه نکته موجود در آیه ۸۸ سوره نمل)؛ و می‌تواند تشبیه برای «کشتی جاری در دریا» باشد، که این کشتی‌ها به کوه‌های یخ (که در دریا حرکت می‌کنند) تشبیه شده باشند.

۶) الجوار به معنای ستارگان (که در پهنه آسمان شناورند) نیز آمده است (قرآن کریم می‌فرماید: الجوار الكنس) در این صورت «اعلام» به همان معنای «علامت‌ها» است که ستارگان برای راه‌یابی بشر همواره علامت بوده‌اند. بر این اساس معنای کاملاً جدیدی برای آیه در نظر می‌توان گرفت که به عجایی دیگر از خلقت اشاره می‌کند.

۴۷) سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ

۱۳۹۵/۲/۱۶

مبعث پیامبر رحمت بر همه جویندگان حقیقت مبارک باد

ترجمه

به یقین که فرستاده‌ای از خودتان نزد شما آمد که آنچه شما را به رنج و مشقت می‌اندازد برایش شدید (ناگوار) است و بشدت علاقمند [خیر و رشد] شماست و نسبت به مومنین بسیار مهربان و دارای رحمتی همیشگی است.

حدیث

رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَنَّهُ لَمَّا أَجْمَعَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَدَكَ ... فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

... وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا (ص) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتَارَهُ وَ انتَجَبَهُ ... ابْتَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِنِّمَاماً لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمضَاءِ حُكْمِهِ، وَ إِنْفِذاً لِمَقَادِيرِ حُكْمِهِ، فَرَأَى الْأَمَمَ فِرْقاً فِي أَدْيَانِهَا، عُكُفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا، فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ظُلُمَهَا، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا، وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، وَ أَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ إِثَارٍ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ تَعَبٍ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةِ، قَدْ خَفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأُبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَ صَفِيِّهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيِّهِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

...«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»،

... فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ، صَادِعاً بِالنَّذَارَةِ، مَائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِباً تَبَجُّهَهُمْ، آخِذاً بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِياً إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ، وَيَنْكُثُ الْهَامَ، حَتَّى أَنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَلَوْ الدُّبْرَ، حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَاسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَخْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَخَرِسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَطَاحَ وَشِيطُ النَّفَاقِ، وَانْحَلَّتْ عُقْدَةُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ ...

بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۰-۲۲۵

هنگامی که ابوبکر بر ندادن فدک به حضرت زهرا س مصمم شد، حضرت به مسجد رفت و خطبه‌ای خواند و در فقراتی از آن پیامبر اکرم ص را توصیف کرد که بخشی از آن فقرات تقدیم می‌شود:

... و گواهی می‌دهم که پدرم، محمد، بنده و فرستاده اوست. او را برگزید و انتخاب کرد...

... خداوند متعال او را برانگیخت تا فرمانش را کامل، حکمش را نافذ، و آنچه را مقدر ساخته بود، به انجام رساند. پیامبر مشاهده نمود که هر گروه آیینی را پذیرا گشته‌اند. دسته‌ای بر گرد آتش در طواف، گروهی در برابر بت به نماز، و همگان یاد خدایی را که می‌شناسند، از خاطر زدوده‌اند. پس خداوند با محمد بساط ظلمت را برچید، و دلها را از تیرگی رهانید، و ابرهای تیره و تار را از مقابل دیدگان به یک سو فکند. او (پیامبر خدا) برای هدایت مردم به پای خاست و آنها را از گمراهی و ناراستی رهایی بخشید و چشمانشان را بینا ساخت. آنان را به آیین پابرجا رهنمون و به راه راست دعوت نمود. سپس خداوند روح او را قبض کرد، قبض روحی از روی اختیار و مهربانی، و از باب رغبت به او و ترجیح محمد ص که او را از رنج این جهان دل آسوده و راحت نماید، پس در احاطه فرشتگان مقرب و رضوان پروردگار غفار و هم‌نشینی خداوند جبار قرار گرفت؛ درود خداوند بر پدرم، نبی و امین وحی خدا و برگزیده و مورد پسند او از میان خلایق، و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر او باد. ...» به‌یقین که فرستاده‌ای از خودتان نزد شما آمد که آنچه شما را به رنج و مشقت می‌اندازد برایش شدید (ناگوار) است و بشدت علاقمند شماست و نسبت به مومنین بسیار مهربان و دارای رحمتی همیشگی است...».

...او رسالت خود را به مردم ابلاغ و آنان را از عذاب خداوندی بر حذر داشت. از روش مشرکان روی گرداند و گردنهایشان را به ضرب تازیانه توحید کوفت و حلقومشان را به سختی فشرد. او مردم را با حکمت و اندرزه‌های سودمند به راه خداوند رهنمون بود. شوکت بت و بت پرستان را در هم شکست تا جمع آنها از هم گسیخت و ظلمت شب تار زدوده شد و صبح ایمان دمید و نقاب از چهره حقیقت به یک سو فکند، زبان پیشوای دین به گفتار باز شد و عربده‌جوییهای شیاطین به خاموشی گرایید. تاج نفاق بر زمین فرو افتاد، گره‌های کفر و اختلاف گشوده شد ...

زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار) ترجمه روحانی [با اندکی دخل و تصرف]، ص ۸۲۷-

۸۲۹ ۲۹

۲۹. حدیثی دیگر درباره پیامبر اکرم ص

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّلْتِ الْقُمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ قَالَ: إِنَّ أَسْمَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْمَاحِي وَفِي تَوْرَةِ مُوسَى الْحَادِّ وَفِي أَنْجِيلِ عِيسَى أَحْمَدُ وَفِي الْفُرْقَانِ مُحَمَّدٌ ص قِيلَ فَمَا تَأْوِيلُ الْمَاحِي فَقَالَ الْمَاحِي صُورَةُ الْأَصْنَامِ وَ الْمَاحِي الْأَوْتَانِ وَالْأَزْلَامِ وَ كُلُّ مَعْبُودٍ دُونَ الرَّحْمَنِ قِيلَ فَمَا تَأْوِيلُ الْحَادِّ قِيلَ يُحَادُّ مَنْ حَدَّ اللَّهُ وَ دِينَهُ قَرِيباً كَانَ أَوْ بَعِيداً قِيلَ فَمَا تَأْوِيلُ أَحْمَدَ قَالَ حَسَنُ ثَنَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ فِي

۱) خدا برای ابلاغ پیامش، پیکی به ما فرستاده و تمام شرایط را برای اینکه بتوان به این «پیامبر» اعتماد کرد مهیا نموده است، او:

- از خودمان است (غریبه نیست)

- به مشقت افتادن ما او را ناراحت می‌کند. (با تمام وجود هوای ما را دارد)

- نسبت به هدایت ما حریص است

- مهربان است و لذا با حداکثر نرمی و دلسوزی مطلب را به ما می‌رساند

- رحیم است: دارای رحمتی از جنس رحمت خدا، که اگر کسی کمترین تلاشی بکند، بشدت به او کمک می‌کند.

۲) «به مشقت افتادن ما او را ناراحت می‌کند» پس اگر در تعالیمش گاه احساس سختی و مشقت می‌کنیم؛ دیگر این حداقل ممکن برای رهایی از سختی بوده است؛ مانند پزشک مهربانی که مجبور شده برای علاج کودکی، آمپول تجویز کند؛ درد دارد، اما جلوی دردهای عظیمی را می‌گیرد؛ ولو خود کودک ارتباطش را نفهمد. در بسیاری از موارد، اگر قرار باشد به دلخواه ما رفتار کند، آنگاه است که بسیار به مشقت خواهیم افتاد (حجرات/۷) ۳۰

۳) و برخی از ما چقدر ناسپاسیم. به خاطر دیدن برخی سختی‌هایی که دیگر چاره‌ای از آنها نیست، به سخن پیامبری که بشدت از «به سختی افتادن» ما ناراحت می‌شود، اعتنا نمی‌کنیم؛ و به جایش باب دوستی با جوامع یا افراد چرب‌زبانی را باز می‌کنیم که با عمیق شدن در رفتارشان می‌توان فهمید که آرزوی «به سختی افتادن» ما را دارند (آل عمران/۱۱۸) ۳۱.

۴) محبت پیامبر ص نسبت به ما از شوق گذشته و به حرص رسیده است! مثل مادری که حرص بچه‌اش را می‌خورد. گویی می‌خواهد به خاطر هدایت ما خودش را به کشتن دهد (کهف/۶؛ شعراء/۳).

الْكُتُبُ بِمَا حُمِدَ مِنْ أَعْمَالِهِ قِيلَ فَمَا تَأْوِيلُ مُحَمَّدٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَجَمِيعَ أَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعَ أُمَّهَاتِهِمْ يَحْمَدُونَهُ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَإِنْ أَسْمَهُ لَمْ تُكْتُوبْ عَلَى الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَكَانَ صَ يَلْبَسُ مِنَ الْقَلَانِسِ الْيَمِينِيَّةِ وَالْبَيْضَاءِ وَالْمُضْرِبَةِ ذَاتِ الْأَذْنَيْنِ فِي الْحَرْبِ وَكَانَتْ لَهُ عَزَّةٌ يَتَكَبَّرُ عَلَيْهَا وَيُخْرِجُهَا فِي الْعِيدَيْنِ فَيَخْطُبُ بِهَا وَكَانَ لَهُ قَضِيبٌ يُقَالُ لَهُ الْمَمْشُوقُ وَكَانَ لَهُ فُسْطَاطٌ يُسَمَّى الْكَنْ وَكَانَتْ لَهُ قَصْعَةٌ تُسَمَّى الْمَنْبَعَةُ [السَّعَّةُ] وَكَانَ لَهُ قَعْبٌ يُسَمَّى الرَّيَّ وَكَانَ لَهُ فَرَسَانٍ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْمُرْتَجِزُ وَلِلْآخَرِ السَّكْبُ وَكَانَ لَهُ بَغْلَتَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا ذُلْدُلٌ وَلِلْآخَرِ الشَّهْبَاءُ وَكَانَتْ لَهُ نَاقَتَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْعَضْبَاءُ وَلِلْآخَرِ الْجَذْعَاءُ وَكَانَ لَهُ سَيْفَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا ذُو الْفَقَارِ وَلِلْآخَرِ الْعَوْنُ وَكَانَ لَهُ سَيْفَانِ آخَرَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْمَخْذَمُ وَلِلْآخَرِ الرُّسُومُ وَكَانَ لَهُ جِمَارٌ يُسَمَّى يَعْفُورٌ [يَعْفُورًا] وَكَانَتْ لَهُ عِمَامَةٌ تُسَمَّى السَّحَابُ وَكَانَ لَهُ دِرْعٌ تُسَمَّى ذَاتُ الْفُضُولِ لَهَا ثَلَاثُ حَلَقَاتٍ فَضَةٌ حَلَقَةٌ بَيْنَ يَدَيْهَا وَحَلَقَتَانِ خَلْفَهَا وَكَانَتْ لَهُ رَايَةٌ تُسَمَّى الْقُعَابُ وَكَانَ لَهُ بَعِيرٌ يَحْمِلُ عَلَيْهِ يُقَالُ لَهُ الدِّيْبَاجُ وَكَانَ لَهُ لَوَاءٌ يُسَمَّى الْمَعْلُومُ وَكَانَ لَهُ مَغْفَرٌ يُقَالُ لَهُ الْأَسْعَدُ فَسَلَّمَ ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَى عَلِيٍّ عَ عِنْدَ مَوْتِهِ وَ أَخْرَجَ خَاتَمَهُ وَجَعَلَهُ فِي إِصْبَعِهِ فَذَكَرَ عَلِيٌّ عَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي قَائِمَةِ سَيْفٍ مِنْ سُبُوفِهِ صَحِيفَةً فِيهَا ثَلَاثَةُ أَحْرَفٍ صِلَ مِنْ قَطْعِكَ وَقُلِ الْحَقُّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ وَ أَحْسِنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ وَ رُكُوبِي الْحِمَارَ مُؤَكَّفًا وَ حَلْبِي الْعِزَّ بِيَدِي وَ لُبْسُ الصُّوفِ وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ لِتَكُونَ سُنَّةٌ مِنْ بَعْدِي.

الأُمَالِي (للصدوق)، ص ۷۱-۷۲

۳۰. وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ

۳۱. لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ

۵) «رئوف» صیغه مبالغه از مصدر «رأفت» است؛ یعنی «بسیار مهربان». هر کاری که می‌کند از شدت مهربانی‌اش نسبت به ماست. کافی است کفر (لجاجت با حقیقت) نورزیم و حقیقت را جدی بگیریم (مومن باشیم) تا مهربانی شدید او نسبت به خود را احساس کنیم.

۶) آیه می‌فرماید پیامبر علاوه بر «رؤوف»، «رحیم» هم هست. در تفاوت «رأفت» و «رحمت» گفته‌اند در «رأفت» رقت قلب بیشتری از «رحمت» وجود دارد؛ لذا کلمه رأفت هیچگاه در موردی که با کراهت توأم باشد به کار نمی‌رود؛ اما «رحمت» گاه با کراهت توأم است. (النهاية فی غریب الحديث و الأثر، ج ۲، ص ۱۷۶) (آنچه در پزشک است، «رحمت» است؛ نه «رأفت» و گرنه هیچگاه آمپول تجویز نمی‌کرد).

پیامبر ص هم به ما رأفت دارد و هم رحمت. چون رأفت دارد، سختش می‌آید که برخی تکالیف برایمان دشوار است ولی چون «رحمت» دارد، آن تکالیف سخت را به ما ابلاغ می‌کند و در انجامش اصرار می‌ورزد.

۷) رؤوفیت و رحیمیت او ویژه مومنین است، پس اگر به پیام او گوش دهیم و در راه خدا قرار بگیریم، نگران «کم‌آوردن» نباشیم چون خود پیامبر ص به کمک ما خواهد آمد. حقیقت شفاعت هم از همین جا ریشه می‌گیرد. (شیعه و سنی در شفاعتگری پیامبر ص تردید ندارند)

۴۸) سوره توبه (۹) آیه ۱۲۹ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۱۳۹۵/۲/۱۷

ترجمه

پس اگر روی گردانند بگو خدا مرا بس است، خدایی جز او نیست، تنها بر او توکل کرده‌ام و او پروردگار عرش عظیم است.

نکات نحوی

جمله «لا اله الا هو» جمله حالیه برای «حسبی الله» است؛ اما اینکه «و» در جمله «وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» چیست برخی گفته‌اند «واو» حالیه است (إعراب القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱) و برخی گفته‌اند واو عطف است و عطف به «لا اله الا هو» است (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۱۱، ص ۶۸) و (و هر دو معنا می‌تواند درست باشد) و اینکه حال یا عطف به چه باشد گزینه‌های دیگری هم محتمل است.

حدیث

۱) قال رسول الله ص:

... إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ... لَمَّا أَرِيدَ قَذْفُهُ فِي النَّارِ، فَرْمَى بِهِ فِي الْمُنْجَنِقِ فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جِبْرِيلَ ع وَ قَالَ لَهُ: أَذْرِكْ عَبْدِي.

فَجَاءَهُ فَلَقِيَهُ فِي الْهَوَاءِ، فَقَالَ: كَلَّفَنِي مَا بَدَأَ لَكَ فَقَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ لِنُصْرَتِكَ.

فَقَالَ: بَلْ «حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»، إِنِّي لَا أَسْأَلُ غَيْرَهُ وَ لَا حَاجَةَ لِي إِلَّاءَ إِلَيْهِ.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۵۳۳

پیامبر اکرم ص در ضمن یکی از بحثهایی که با مسیحیت داشت، فرمود:

وقتی خواستند ابراهیم ع را در آتش بیندازند، او را با منجینی پرتاب کردند؛ پس خدا جبرئیل را نزد او فرستاد و به او گفت بنده مرا دریاب. جبرئیل آمد در موقعیتی که او در هوا بود و به او گفت «آنچه می‌خواهی از من بخواه که برای یاریت آمده‌ام. ابراهیم گفت «خدا مرا کافی است که او بهترین وکیل و کارگزار است» من از غیر او درخواستی ندارم و حاجتم را جز به نزد غیر او نمی‌برم.

این اقدام حضرت ابراهیم ع در روایت دیگری در تفسیر قمی، (۲/ ۷۳) این گونه نقل شده است که فرمود: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا؛ وَ أَمَّا إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَعَمْ» (اما به تو، هیچ [نیازی ندارم]، اما به پروردگار عالمین، بله [نیازمندم])

(۲) سَهْلٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصِ التَّمِيمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ الْخَثْعَمِيُّ «۶» قَالَ: قَالَ لَمَّا سَيرَ عُثْمَانُ أَبَا ذَرٍّ إِلَى الرِّبْذَةِ شَيْعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَقِيلٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْوَدَاعِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع ... ثُمَّ تَكَلَّمَ عَقِيلٌ ... ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحَسَنُ ع ... ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحُسَيْنُ ع ... ثُمَّ تَكَلَّمَ عَمَّارٌ ... ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا بِي وَ أُمِّي هَذِهِ الْوُجُوهُ فَإِنِّي إِذَا رَأَيْتُكُمْ ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِكُمْ وَ مَا لِي بِالْمَدِينَةِ شَجَنٌ لَأُسْكُنَ غَيْرُكُمْ وَ إِنَّهُ ثَقُلَ عَلَى عُثْمَانَ جَوَارِي بِالْمَدِينَةِ كَمَا ثَقُلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ بِالشَّامِ فَآلِي أَنْ يُسَيِّرُنِي إِلَى بَلَدِهِ فَطَلَبْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ إِلَى الْكُوفَةِ فَرَعِمَ أَنَّهُ يَخَافُ أَنْ أَفْسِدَ عَلَى أَخِيهِ النَّاسَ بِالْكُوفَةِ وَ آلِي بِاللَّهِ لَيْسَيِّرُنِي إِلَى بَلَدِهِ لَا أَرَى فِيهَا أُنَيْسًا وَ لَا أَسْمَعَ بِهَا حَسِيْسًا وَ إِنِّي وَ اللَّهُ مَا أُرِيدُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ صَاحِبًا وَ مَا لِي مَعَ اللَّهِ وَ خَشَةُ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ.

الکافی، ج ۸، ص ۲۰۷-۲۰۸

ابو جعفر خثعمی گوید: چون عثمان ابو ذر را بر بده تبعید کرد امیر مؤمنان و عقیل و حسن و حسین علیهم السلام و عمار بن یاسر رضی الله عنه او را بدرقه کردند و در وقت خداحافظی هر کدام مطالبی فرمودند [که برای رعایت اختصار آنها را در اینجا نمی‌آورم] آنگاه ابو ذر رضی الله عنه به سخن آمده، گفت:

سلام و رحمت خدا بر همگی شما باد، پدر و مادرم بقربان این چهره‌ها که برآستی هر گاه من شما را می‌بینم به یاد رسول خدا ص می‌افتم، و دلخوشی من برای سکونت در مدینه تنها شما بودید، ولی بودم در مدینه بر عثمان ناگوار بود، چنانچه در شام نیز توقف من بر معاویه ناگوار مینمود و از این رو تصمیم گرفت مرا به شهر دیگری تبعید کند. من از او خواستم که آن شهر را کوفه قرار دهد ولی او به خیال خود ترسید اگر من به کوفه روم آن شهر را بر علیه برادرش [ولید بن عقبه که برادر مادری عثمان بود] بشورانم، و به خدا سوگند خورد که مرا به شهری تبعید کند که در آنجا هیچ گونه همدمی نداشته باشم و آوازی نشنوم، و برآستی که من جز خدای عز و جل یار و یآوری نخواهم و در پناه او هراس و وحشتی ندارم، «خدا مرا بس است، خدایی جز او نیست، بر او توکل کرده‌ام و او است پروردگار عرش بزرگ» و درود خدا بر آقای ما محمد و خاندان پاکش باد.

۳۲. متن کامل حدیث و ترجمه کامل آن به قرار زیر است:

سَهْلٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصِ التَّمِيمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ الْخُثَعَمِيُّ قَالَ: قَالَ لَمَّا سِيرَ عُثْمَانُ أَبَا ذَرٍّ إِلَى الرَّبَذَةِ شِيعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَقِيلٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْوَدَاعِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ إِنَّمَا غَضِبْتَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَارْجُ مِنْ غَضَبِهِ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَارْحَلُوكَ عَنِ الْفَنَاءِ وَ امْتَحِنُوكَ بِالْبَلَاءِ وَ اللَّهُ لَوْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ عَلَى عَبْدٍ رَتْقًا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لَهُ مِنْهَا مَخْرَجًا فَلَا يُؤْنِسُكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ

ثُمَّ تَكَلَّمَ عَقِيلٌ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَا تُحِبُّكَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تُحِبُّنَا وَ أَنْتَ قَدْ حَفِظْتَ فِينَا مَا ضَيَّعَ النَّاسُ إِلَّا الْقَلِيلَ فَتَوَابَكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِذَلِكَ أَخْرَجَكَ الْمُخْرِجُونَ وَ سَيَّرَكَ الْمَسِيرُونَ فَتَوَابَكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ اعْلَمْ أَنَّ اسْتِعْفَاءَكَ الْبَلَاءَ مِنَ الْجَزَعِ وَ اسْتِبْطَاءَكَ الْعَافِيَةَ مِنَ الْيَأْسِ فَدَعِ الْيَأْسَ وَ الْجَزَعَ وَ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ

ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحَسَنُ فَقَالَ يَا عَمَّاهُ إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ أَتَوْا إِلَيْكَ مَا قَدْ تَرَى وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى فَدَعِ عَنْكَ ذِكْرَ الدُّنْيَا بِذِكْرِ فِرَاقِهَا وَ شِدَّةِ مَا يَرِدُ عَلَيْكَ لِرِخَاءِ مَا بَعْدَهَا وَ اصْبِرْ حَتَّى تَلْقَى نَبِيَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ عَنْكَ رَاضٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحُسَيْنُ فَقَالَ يَا عَمَّاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ مَا تَرَى وَ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنِ إِنْ الْقَوْمَ مَنُوعَكَ دُنْيَاهُمْ وَ مَنَعْتَهُمْ دِينَكَ فَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنُوعَكَ وَ مَا أَحْوَجُهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ وَ الصَّبْرُ مِنَ الْكَرَمِ وَ دَعِ الْجَزَعَ فَإِنَّ الْجَزَعَ لَا يُغْنِيكَ

ثُمَّ تَكَلَّمَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَوْحَشَ اللَّهُ مَنْ أَوْحَشَكَ وَ أَخَافَ مَنْ أَخَافَكَ إِنَّهُ وَ اللَّهُ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يَقُولُوا الْحَقَّ إِلَّا الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا وَ الْحُبُّ لَهَا إِلَّا إِنَّمَا الطَّاعَةُ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ الْمُلْكُ لِمَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ دَعَوْا النَّاسَ إِلَى دُنْيَاهُمْ فَأَجَابُوهُمْ إِلَيْهَا وَ وَهَبُوا لَهُمْ دِينَهُمْ فَخَسِرُوا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ بَابِي وَ أُمِّي هَذِهِ الْوُجُوهُ فَإِنِّي إِذَا رَأَيْتُكُمْ ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِكُمْ وَ مَا لِي بِالْمَدِينَةِ شَجْنٌ لَأَسْكُنَ غَيْرُكُمْ وَ إِنَّهُ ثَقُلَ عَلَى عُثْمَانَ جَوَارِي بِالْمَدِينَةِ كَمَا ثَقُلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ بِالشَّامِ فَآلِي أَنْ يُسِيرَنِي إِلَى بَلَدَةٍ فَطَلَبْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ إِلَى الْكُوفَةِ فَرَعِمَ أَنَّهُ يَخَافُ أَنْ أَفْسِدَ عَلَى أَخِيهِ النَّاسَ بِالْكُوفَةِ وَ آلِي بِاللَّهِ لَيُسِيرَنِي إِلَى بَلَدَةٍ لَا أَرَى فِيهَا أُنَيْسًا وَ لَا أَسْمَعُ بِهَا حَسِيْسًا وَ إِنِّي وَ اللَّهُ مَا أُرِيدُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ صَاحِبًا وَ مَا لِي مَعَ اللَّهِ وَ حَشَّةٌ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ.

ابو جعفر خثعمی گوید: چون عثمان ابو ذر را بریده تبعید کرد امیر مؤمنان و عقیل و حسن و حسین علیهم السلام و عمار بن یاسر رضی الله عنه او را بدرقه کردند؛

در وقت خداحافظی امیر مؤمنان، علیه السلام فرمود: ای ابا ذر برستی که تو تنها برای خدای عز و جل (در برابر عثمان) خشم کردی، پس بهمان کس که بخاطر او خشم کردی امیدوار باش، و همانا این مردم (یعنی عثمان و دار و دسته اش) از وجود تو بر دنیای خود ترسیدند (و بودن تو را مزاحم دنیای خود دیدند) ولی تو از کارهای آنها بر دین خود بیمناک شدی، و از این رو اینها تو را از حومه خود کوچ دادند و بیلا و گرفتاری آزمودند، و بخدا سوگند اگر همه آسمانها و زمین بروی بندهای بسته باشد و آن بنده تقوای خدا را پیشه کند خداوند برای او گشایشی (از آن بلا و گرفتاری) مقرر سازد، پس مبدا چیزی جز حق و راستی تو را به انس و همدمی گیرد، و چیزی جز باطل و نادرستی بهراس اندازد.

آنگاه عقیل بسخن آمده و چنین گفت:

ای ابا ذر تو بخوبی میدانی که ما تو را دوست داریم، و ما هم بخوبی دانسته ایم که تو ما را دوست داری، و تو در حق ما مراعات کردی آنچه را مردم دیگر بجز اندکی از آنها آن را ضایع کردند، پاداش تو با خدای عز و جل خواهد بود، و بهمین خاطر بود که اینان بیرون رفتند. و از وطن آوارهات ساختند پاداشت بر خدای عز و جل، از خدا پرهیز داشته باش، و بدان که تن بیلا ندادن از بی تابی است، و دیر پنداشتن تندرستی و رفع بلا از نومییدی

۱) این آیه و آیه قبلی در زمره آخرین آیات نازل شده می‌باشند (شش ماه قبل از رحلت پیامبر اکرم ص، به نقل «سدی» و «ابن عباس» در مناقب ابن شهر آشوب، ۱/ ۲۳۴) در آیه قبل (که دیروز بدان اشاره شد) توضیح داد که چه فرستاده‌ای به سوی شما گسیل کردیم و او چه اندازه دغدغه شما را دارد؛ در این آیه پیامبر (و به تبع ایشان، مومنان واقعی) را تسلی می‌دهد که اگر مردم از این دعوت دلسوزانه دین، روی گردان شدند، دیگر تو مسئولیتی نداری، خدا تو را کفایت می‌کند و ... شاید یک نوع پیش‌بینی باشد بر آنچه بعد از پیامبر نسبت به امت گذشت. می‌بینیم که هم حضرت فاطمه س در خطبه فدکیه که مسلمانان او را تنها گذاشتند به این آیه (آیه ۱۲۸) اشاره می‌کند، هم ابوذر وقتی با انحرافات جامعه زمان خویش مواجه می‌شود و به مکانی

است (یعنی اگر حاضر بتحمل در بلا نباشی شخص بی‌تابی هستی. و اگر خیال کنی رفع آن بطول میانجامد و با خود بگویی چرا از این بلا آسوده نمی‌شوم دلیل بر نومید بودن از درگاه خداوند است) پس نومیدی و بی‌تابی را از خود دور کن (و مردانه به ایست) و بگو: «حسبی الله و نعم الوکیل» سپس حضرت حسن بن علی علیه السلام بسخن آمده فرمود:

عموجان این مردم با تو آن کردند که دیدی، و همانا خدای عز و جل در فرازمندترین دیدگاه این وضع را می‌نگرد، پس ذکر دنیا را با یاد مرگ و جدائی از آن از سر بنه، و سختی آنچه را بر تو میرسد بخاطر آسودگی و سعادت سرانجامش بر خود هموار کن، و شکبیا باش تا پیغمبرت (ص) را دیدار کنی با حال خوشنودی و رضایت از تو ان شاء الله. سپس حسین علیه السلام بسخن آمده فرمود:

ای عموجان برآستی که خدای تعالی توانا است که این وضع (جانخراشی) را که می‌بینی دگرگون کند و او است که هر روز در کاری است (و تغییرات و تحولات همه بدست او است)، همانا این مردم دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو هم دین خود را از آنها بازداشتی و راستی که تو چه بی‌نیازی از آنچه آنان از تو دریغ داشتند و چه نیازمندند آنان بدان چه تو از آنها بازداشتی، بر تو باد بصبر که برآستی خیر و خوبی در صبر است، و صبر پیشه کردن از بزرگواری است، و بی‌تابی مکن که بی‌تابی سودت نبخشد. سپس عمار رضی الله عنه آغاز سخن کرده چنین گفت:

ای ابا ذر خدا بهراس و وحشت اندازد آنکه تو را بهراس انداخت و بترساند آنکه تو را ترساند و برآستی سوگند بخدا که چیزی مردم را از حقگوئی باز نداشته جز دل بستن بدینا و دوستی آن، بدان که طاعت و فرمانبرداری در پرتو اکثریت است (مجلسی (ره) گوید یعنی مردم عموماً تابع اکثریت هستند اگر چه آن اکثریت بر باطل باشد، و ممکن است مقصود این باشد که طاعت با جماعت اهل حق است ...) و سلطنت و فرمانروائی از آن کسی است که بدان دست یافته، و برآستی این گروه مردم را برای رسیدن بدنیشان دعوت کردند و آنها دعوتشان را پذیرفتند و در مقابل دین خود را بدانها دادند و در نتیجه زبان دنیا و آخرت را بردند و زبان آشکارا برآستی همین است. آنگاه ابو ذر رضی الله عنه بسخن آمده گفت:

سلام و رحمت خدا بر همگی شما باد، پدر و مادرم بقریان این چهره‌ها که برآستی هر گاه من شما را می‌بینم پیاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌افتم، و دلخوشی من در سکونت مدینه تنها شما بودید، ولی بودنم در مدینه بر عثمان ناگوار بود (و مرا مزاحم کارهای خویش میدید) چنانچه در شام نیز توقف من بر معاویه ناگوار مینمود و از این رو تصمیم گرفت مرا بشهر دیگری تبعید کند. من از او خواستم که آن شهر را کوفه قرار دهد (و مرا بکوفه تبعید کند) ولی او بخیال خود ترسید اگر من بکوفه روم آن شهر را بر علیه برادرش (ولید بن عقبه که برادر مادری عثمان بود) بشورانم، و بخدا سوگند خورد که مرا بشهری تبعید کند که در آنجا هیچ گونه همدمی نداشته باشم و آوازی نشنوم، و برآستی که من جز خدای عز و جل یار و یاورم نخواهم و در پناه او هراس و وحشتی ندارم، خدا مرا بس است و معبودی جز او نیست بر او توکل کنم و او است پروردگار عرش بزرگ و درود خدا بر آقای ما محمد و خاندان پاکش باد.

تبعید می‌گردد که قرار است در آنجا «تنها بماند، تنها بمیرد و تنها محشور شود» (حدیث نبوی، تاریخ الاسلام ذهبی، ۲/ ۴۰۷) به این آیه (آیه ۱۲۹) استناد می‌کند، و حضرت ابراهیم ع هم وقتی در اوج تنهایی است همین تعبیر را (حسبی الله و ...) را به کار می‌برد. امروز جمعه بود و گذشت. آیا امام زمان عج هم همین را با خود گفت؟

۲) این آیه فقط تسلی پیامبر ص نیست؛ بلکه ما هم باید متوجه شویم که اگر پیامبر ص را تنها بگذاریم او ضرر نکرده است و خدا نیازی به ما ندارد. برای همین، فقط پیامبر را تسلی نداد، بلکه فرمود: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ...» فرمود: «اگر روی گردانند خدا تو را بس است، به او توکل کن و ..» بلکه فرمود «اگر روی گردانند «بگو» که ...»

اگر همین را هم بشنویم، ممکن است بیدار شویم و دیگر از دعوت پیامبر رحمت روی برنگردانیم. ان شاء الله.

۳) از نظر علامه طباطبایی (المیزان ۹/ ۴۱۲) دلیل این که به جای گفتن «بر خدا توکل کن»، فرمود: «بگو خدا مرا کفایت می‌کند ...» این است که به مبنای توکل اشاره کند. یعنی کسی که بفهمد خدا همه‌کاره است و بقیه هیچ‌کاره‌اند، قطعاً همه کارهایش را به خدا واگذار می‌کند؛ لذا در ادامه‌اش فرمود: «که خدایی جز او نیست و بر او توکل کردم»

۴) رویگردانی مردم از دین، نباید در ایمان و روحیه‌ی ما تأثیر گذارد (قرائتی، تفسیر نور ۵/ ۱۷۴)

۵) «عرش» اصطلاحاً در مورد «تخت»ی به کار می‌رود که سلاطین در هنگام جلسات رسمی بر آن تکیه می‌زدند و به تعبیر علامه طباطبایی «مردم از شنیدن آن متوجه نقطه‌ای می‌شدند که مرکز تدبیر امور مملکت و اداره شؤون آن است» (ترجمه المیزان ۸/ ۱۵۸) اصطلاح عرش در قرآن کریم به بالاترین مرتبه‌ای از عالم که از آنجا همه چیز سرچشمه می‌گیرد، اطلاق شده است و در روایات به معنای کل علم و قدرت خدا معرفی شده است چنانکه امام رضا ع فرمودند: «الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللَّهُ وَالْعَرْشُ اسْمُ عِلْمٍ وَقُدْرَةٍ وَ عَرْشٍ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ» (عرش خود خدا نیست؛ بلکه عرش اسم علم و قدرت است و عرشی است که همه چیز در آن است؛ کافی ۱۳۱/۱) خدا رب العرش است؛ و اگر رب العرش بودن خدا برای کسی فهم شود کاملاً می‌فهمد که در مقابل همه دشمنی‌ها و سختی‌ها، خدا او را کفایت می‌کند و باید تنها بر او توکل کرد.

۴۹) سوره غافر (۴۰) آیه ۱۷ الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۱۳۹۵/۲/۱۸

ترجمه

امروز [آن روز] هر کس به آنچه به دست آورده، جزا داده می‌شود؛ هیچ ظلمی در این روز نیست؛ بدرستی که خداوند سریع الحساب [حسابرس سریع] است.

حدیث

أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُحْضَبِيُّ، ثنا سَعِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ، ثنا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، أَنبَأَ هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَقِيلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: بَلَغَنِي عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْقِصَاصِ، وَلَمْ أَسْمَعْهُ، فَأَبْتَعْتُ بَعِيرًا، فَشَدَدْتُ رَحْلِي عَلَيْهِ، ثُمَّ سِرْتُ شَهْرًا حَتَّى قَدِمْتُ مِصْرَ، فَأَتَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَنَسٍ، فَقُلْتُ لِلْبَوَّابِ: قُلْ لَهُ جَابِرٌ عَلَى الْبَابِ، فَقَالَ: ابْنُ عَبْدِ

اللَّهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَأَتَاهُ فَأَخْبَرَهُ، فَقَامَ يَطَأُ ثَوْبَهُ حَتَّى خَرَجَ إِلَيْهِ فَأَعْتَقَنِي وَاعْتَقَتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ أَسْمَعْهُ فِي الْقِصَاصِ، فَخَشِيتُ أَنْ أَمُوتَ أَوْ تَمُوتَ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعْهُ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: ٣٣

... ثُمَّ يُنَادِيهِمْ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ مَنْ بَعْدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرُبَ: «أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الدِّيَانُ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ أَنْ يَدْخُلَ النَّارَ، وَعِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ حَتَّى أَقْصَهُ مِنْهُ حَتَّى اللَّطْمَةُ» ... ٣٤ قَالَ: وَتَلَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ»

المستدرک علی الصحیحین (حاکم نیشابوری) ج ۲، ص ۴۳۸، حدیث ۳۵۶۷

مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۸۰۵

جابر بن عبدالله انصاری می گوید خبردار شدم که یکی از اصحاب پیامبر ص حدیثی از ایشان درباره قصاص شنیده که من نشنیده‌ام. پس شتری تهیه کردم و بار سفر بستم و یک ماه در راه بودم تا به مصر رسیدم و نزد عبدالله بن انیس (فرد مورد نظر) رفتم و به دربان گفتم بگو جابر جلوی در است. گفتم: جابر بن عبدالله؟ گفتم بله. به او خبر داد و وی دامن‌کشان آمد و مرا در آغوش گرفت. به او گفتم خبردار شدم که حدیثی از پیامبر اکرم ص شنیده‌ای درباره قصاص که من آن را نشنیده‌ام، ترسیدم بمیرم یا بمیری قبل از اینکه آن را [از خودت، بی واسطه] بشنوم. او گفت: از پیامبر شنیدم که می‌فرمود:

... خداوند در قیامت به صدایی که افراد دور و نزدیک همگی یکسان می‌شنوند ندا می‌دهد: من سلطان هستم، من دیان [جزا دهنده، برپا دارنده دین] هستم. نه کسی از بهشتیان وارد بهشت می‌شود و نه کسی از جهنمیان وارد جهنم می‌شود مگر اینکه اگر ظلمی بر کسی کرده قصاص آن ظلم را انجام دهم حتی اگر به اندازه خراشی باشد. سپس پیامبر این آیه را تلاوت کرد: «آن روز هر کس به آنچه به دست آورده، جزا داده می‌شود؛ هیچ ظلمی در آن روز نیست»

۲) امیرالمومنین ع می‌فرماید

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتَّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتَّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ خَذَاءً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُهَا أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ لِكُلٍّ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَ لَدٍ سَيُلْحَقُ بِأَبِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٍ

نهج البلاغه، خطبه ۴۲

ای مردم! ترسناک‌ترین چیزی که برای شما از آن می‌ترسم دو چیز است: تبعیت از هوای نفس و بلند بودن آرزو: که تبعیت از هوای نفس، مانع قبول حق می‌شود؛ و بلند بودن آرزو آخرت را از یاد می‌برد؛ آگاه باشید! دنیا به سرعت پشت کرده و از آن جز ته مانده‌ای از ظرف آبی که آن را خالی کرده باشند، نمانده است. بهوش باشید که آخرت به سوی ما می‌آید!

۳۳. "يَخْشُرُ اللَّهُ الْعِبَادَ، وَقَالَ: النَّاسُ غُرَاءُ غُرْلًا بُهْمًا"، قَالَ: قُلْنَا: مَا بُهْمًا؟ قَالَ: "لَيْسَ مَعَهُمْ شَيْءٌ"

۳۴. قَالَ: قُلْنَا: كَيْفَ ذَا، وَإِنَّمَا نَأْتِي اللَّهَ غُرْلًا بُهْمًا؟ قَالَ: "بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ"،

دنيا و آخرت، هر يك فرزندانى دارند. بكوشيد از فرزندان آخرت باشيد، نه دنيا، زيرا در روز قيامت، هر فرزندی به پدر و مادر خویش باز می گردد.

امروز هنگام عمل است نه حسابرسی، و فردا روز حسابرسی است نه عمل.^{۳۵}

۳) وَ سِئِلَ عَ كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقَالَ عَ كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقِيلَ كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ فَقَالَ عَ كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ

نهج البلاغه، حکمت ۳۰۰

و از امام علی ع سوال شد که: چگونه خداوند مخلوقات را با این کثرتشان محاسبه می کند؟

فرمود: همان گونه که با این کثرتشان به همه آنها روزی می دهد.

سوال شد: چگونه محاسبه شان می کند در حالی که او را نمی بینند؟

فرمود: همان گونه که روزی شان می دهد در حالی که او را نمی بینند.

تدبر

۱) اینکه حساب هرکس دقیقاً رسیده شود و هرکس جزای متناسب با عملش را کاملاً دریافت کند و هیچ ظلمی باقی نماند، مربوط به قیامت است؛ نه دنیا. (با توجه به کلمه «الیوم» و نیز حدیث ۲) زیرا دنیا ظرفیت بروز همه حقیقت (همه جزا) را ندارد (تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن (علامه طباطبائی) ج ۵، ص ۶۵)

پس این اشکال که «اگر خدا عادل است چرا این همه ظلم در دنیا وجود دارد» ناشی از این است که از کل سیستم غفلت شده است. همان طور که اگر در یک کارخانه خودروسازی فقط یا دیدن سالن ساخت اتاقک خودرو نمی توان درباره کیفیت و کارایی خودرو قضاوت درستى داشت؛ با دیدن فقط دنیا هم نمی توان درباره عدالت خدا قضاوت درستى داشت.

۲) خدا سریع الحساب است زیرا محاسبه او، همراه و در متن عمل ما انجام می شود و مزاحمی هم ندارد که بخواید معطلش کند (حدیث ۳). همین که عمل می کنیم، در باطنش حسابش معلوم می شود؛ و این باطن در روز قیامت برای ما آشکار می گردد. پس اگر معطلی ای در صحرای محشر رخ می دهد به معطلی های خود ما برمی گردد؛ نه به خدا.

۳۵. این حدیث هم از امیرالمومنین ع بود که به علت ضیق مجال در کانال نیاوردیم

... فَكَيْفَ بَكُمْ لَوْ قَدْ تَنَاهَتْ الْأُمُورُ وَ بُعِثَتِ الْقُبُورُ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ وَ وَفِّعْتُمُ لِلتَّحْصِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ فَطَارَتْ الْقُلُوبُ لِإِشْفَاقِهَا مِنْ سَالِفِ الذُّنُوبِ وَ هَتِكَتْ مِنْكُمْ الْحُجُبُ وَ الْأَسْتَارُ وَ ظَهَرَتْ مِنْكُمْ الْغُيُوبُ وَ الْأَسْرَارُ هُنَالِكَ «تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» اغْتَنِمُوا أَيَّامَ الصَّحَّةِ قَبْلَ السَّقَمِ وَ الشَّيْبَةِ قَبْلَ الْهَرَمِ وَ بَادِرُوا التَّوْبَةَ قَبْلَ النَّدَمِ وَ لَا يَحْمِلَنَّكُمْ الْمُهْلَةُ عَلَى طُولِ الْغَفْلَةِ فَإِنَّ الْأَجَلَ يَهْدِمُ الْأَمَلَ وَ الْأَيَّامُ مُوَكَّلَةٌ بِقُصَصِ الْمُدَّةِ وَ تَفْرِيقِ الْأَحْيَةِ فَبَادِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ حُضُورِ النَّوْبَةِ وَ بَرِّزُوا لِلْغَيْبَةِ الَّتِي لَا يَنْتَظِرُ مَعَهَا الْأَوْبَةَ وَ اسْتَعِينُوا عَلَى بُعْدِ الْمَسَافَةِ بِطُولِ الْمَخَافَةِ ..

بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۴۰

به تعبیر ساده‌تر، معطلی در قیامت، تقصیر خودمان است، نه تقصیر خدا؛ خدا سریع الحساب است و به کسی هم ظلم نمی‌کند؛ اما وجود ما و کارهای ما گیرهایی دارد که معطلمان می‌کند، چه بسا معادل قرن‌ها: لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا (نبا/۲۳) باید تک‌تک گره‌های وجودمان (هرجا که وجودمان را به دنیای فانی گره زده‌ایم) باز شود تا وارد بهشت شویم. به قول حافظ:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh37/>

برای توضیح معنای «سريع الحساب بودن خدا» نگاه کنید به «انسان از آغاز تا انجام» (علامه طباطبایی) ص ۱۵۸-۱۶۷.

<http://download.ghbook.ir/downloads/htm/8000/5221-f-13930127-ensan%20az%20aghaz%20ta%20anjam.htm>

۵۰. سوره هود (۱۱) آیه ۱۵ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْخَسُونَ ۱۳۹۵/۲/۱۹

ترجمه

کسی که روالش بر این بوده^{۳۶} که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، به آنان [ثمره] کارهایشان را در آن [= زندگی دنیا] به طور کامل می‌دهیم و آنان در آن کم داده نشوند.

توضیحات ترجمه

«کان» وقتی به فعل مضارع ضمیمه شود دلالت بر نوعی استمرار دارد. پس در زبان فارسی «کان یرید» فعل ماضی استمراری است و به صورت «می‌خواست» باید ترجمه شود؛ اما با توجه به اینکه جزای شرط (نوف) به صورت مضارع آمده، ترجمه دچار چالش می‌شود و تقریب عموم مترجمان آن را به صورت مضارع ترجمه کرده اند. برای رفع این مشکل همان معنای استمرار را با عبارت «روالش بر این بوده» در ترجمه قرار دادیم.^{۳۷}

«زینت» به معنای هر چیزی است که به وسیله آن چیز دیگری را زیبا جلوه دهند (کتاب العین ۷/ ۳۸۷) و با «جمال» این تفاوت را دارد که زینت، از خود شخص نیست؛ بلکه به اموری می‌گویند که با افزودن چیزی به شخص مورد نظر انجام می‌شود (تاج العروس ۱۸/ ۲۶۷)؛ اما جمال شامل زیبایی‌های خود شخص است. بنابراین، آرایش، گردنبند و گوشواره و ... را «زینت» می‌گویند، اما مثلاً زیبایی طبیعی صورت یا قامت را جمال می‌گویند.

۳۶. ابتدا «باشد» ترجمه کرده بودم که چون ماضی است به بوده تغییر دادم.

۳۷. ابتدا این گونه نوشته بودم که بعد به صورت داخل متن اصلاح شد:

«کان» وقتی به فعل مضارع ضمیمه شود دلالت بر نوعی استمرار دارد. در زبان فارسی فعل مضارع به معنای استمرار است و این تفاوت در زبان فارسی معادل ندارد؛ بنابراین در ترجمه، متناسب با فعل بعد از «کان»، عباراتی نظیر «قرار است که»، «روالش بر این است که» و مانند آن اضافه می‌شود تا معنا را برساند: «یرید ...» به معنای «... را می‌خواهد» است؛ پس «کان یرید ...» به این معنا می‌شود «روالش بر این است که ... را بخواهد»

نُوف: از ریشه «وفی» است که بر تمام و کمال انجام دادن (معجم المقاییس اللغة ۶/ ۱۲۹؛ مفردات ۸۷۸) دلالت می‌کند. «وفات» هم از همین ریشه است و از این جهت به مردن وفات گویند که روح (حقیقت انسان) به تمام و کمال دریافت می‌شود و چیزی از وجود انسان در عالم گم نمی‌شود.

«بیخسون» از ریشه «بخس» است و به معنای «نقص» و «کم گذاشتن»ی است که از روی ظلم باشد. (مفردات ۱۱۰) تعبیر «ثمن بخش» در جایی است که خریدار می‌خواهد کالا را زیر قیمت واقعی بخرد.

حدیث

حلول ماه شعبان، ماهی که شیوه پیامبر خدا در قیام و صیام آن بود، بر همگان مبارک باد و ان شاء الله که همگی بتوانیم به پیامبران اقتدا کنیم؛ آن گونه که در صلوات ماه شعبانیه آمده است: وَ هَذَا شَهْرُ نَبِيِّكَ سَيِّدِ رُسُلِكَ شَعْبَانُ الَّذِي حَقَّقْتَهُ مِنْكَ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّضْوَانِ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَدُأْبُ فِي صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ فِي لَيْلِيهِ وَ أَيَّامِهِ بُخُوعاً لَكَ فِي إِكْرَامِهِ وَ إِعْظَامِهِ إِلَى مَحَلِّ حِمَامِهِ اللَّهُمَّ فَأَعِنَّا عَلَى الْإِسْتِنَانِ بِسُنَّتِهِ فِيهِ وَ نَيْلِ الشَّفَاعَةِ لَدَيْهِ

«و این ماه پیامبرت، سرور فرستادگانت است، شعبانی که آن را در لفافه رحمت و رضایت خود پیچیده‌ای، شعبانی که شیوه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در این ماه تا هنگام مرگش این بود که روزه بگیرد و [برای نماز] قیام کند، در شب‌ها و روزهایش، از باب خشوع برای تو و از باب اکرام و بزرگداشت این ماه؛ پس خدایا ما را در عمل به سنت ایشان و وصول به شفاعت ایشان یاری فرما.»

به همین مناسبت، حدیثی از امیرالمومنین (که هم ناظر به احیای سنت پیامبر ص است و هم مربوط به آیه محل بحث، تقدیم می‌شود.

امیرالمومنین ع در ضمن خطبه‌ای می‌فرمایند:

... فَتَأْسَىٰ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ ص فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَأَ لِمَنْ تَأْسَىٰ وَ غَزَاءَ لِمَنْ تَعَزَّىٰ وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِأَثَرِهِ قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْماً وَ لَمْ يُعْرِهَا طَرَفاً أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحاً وَ أَخْمَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْناً غَرَضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَىٰ أَنْ يَقْبَلَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ وَ حَقَرَ شَيْئاً فَحَقَرَهُ وَ صَغَرَ شَيْئاً فَصَغَرَهُ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ لَكَفَىٰ بِهِ شِفَاقاً لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ لَقَدْ كَانَ ص يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْقُعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ وَ يَكُونُ السُّرُّ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ تَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ - فَيَقُولُ يَا فَلَانَةُ لِأَخَذِي أَزْوَاجِهِ غَيْبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَّارِفَهَا فَأَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا بَقْلِيهِ وَ أَمَاتِ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِي وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتَهَا عَنْ عَيْنِي لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً وَ لَا يَغْتَقِدَهَا قَرَاراً وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مَقَاماً فَأُخْرِجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص مَا يَذُكُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ غُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَ زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَّارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِراً بِعَقْلِهِ أَوْ أَكْرَمَ اللَّهُ بِذَلِكَ مُحَمَّدًا أَمْ أَهَانَهُ فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَ اللَّهُ الْعَظِيمُ وَ أَتَى بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ وَ إِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ

زَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ فَإِنْ تَأَسَّى مُتَأَسٍّ بِنَبِيِّهِ وَافْتَصَّ أَثَرَهُ وَوَلَجَ مَوْلَجَهُ وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا صَ عِلْمًا لِلْسَّاعَةِ وَ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ فَمَا أَعْظَمَ مِنْهُ اللَّهُ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفًا نَتَّبِعُهُ وَ قَائِدًا نَطَأُ عَقِبَهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ رَفَعْتَ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَنْبِذُهَا فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى.

نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰

پس به پیامبر پاکیزه و پاک (ص) خود اقتدا کن، که در- رفتار- او خصلتی است آن را که زدودن اندوه خواهد، و مایه شکیبایی است برای کسی که شکیبایی طلبد، و دوست داشته‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که رفتار پیامبر را سرمشق خود کند، و به دنبال او رود.

از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند، و بدان ننگریست چندان که گوشه چشم بدان افکند. تهیگاه او از همه مردم دنیا لاغرتر بود، و شکم او از همه خالی‌تر. دنیا را بدو نشان دادند، آن را نپذیرفت. و- چون- دانست خدا چیزی را دشمن می‌دارد، آن را دشمن داشت- و ترک آن گفت-، و چیزی را که خوار شمرده آن را خوار انگاشت، و چیزی را که کوچک شمرده، آن را کوچک داشت،

و اگر در ما نبود جز دوستی آنچه خدا و رسول، آن را دشمن می‌دارد، و بزرگ دیدن آنچه خدا و رسول، آن را خرد می‌شمارد، برای نشان دادن مخالفت ما با خدا کافی بود و سرپیچی ما را از فرمانهای او آشکارا می‌نمود.

او که درود خدا بر وی باد، روی زمین می‌خورد، و چون بندگان می‌نشست، و به دست خود پای افزار خویش را پینه می‌بست، و جامه خود را خود وصله می‌نمود، و بر خر بی‌پالان سوار می‌شد، و دیگری را بر ترک خود سوار می‌فرمود، پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود، که تصویرهایی داشت، یکی از زنان خویش را گفت: «این پرده را از من پنهان کن، که هرگاه بدان می‌نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم».

پس به دل خود از دنیا روی گرداند، و یاد آن را در خاطر خود میراند، و دوست داشت که زینت دنیا از او نهان ماند تا زیوری از آن بر ندارد.

دنیا را پایدار نمی‌دانست و در آن امید ماندن نداشت. پس آن را از خود برون کرد، و دل از آن برداشت، و دیده از آن برگاشت.

آری چنین است، کسی که چیزی را دشمن داشت، خوش ندارد بدان بنگرد یا نام آن نزد وی بر زبان رود، و در زندگانی رسول خدا (ص) برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتیها و عیبهای دنیا راهنماست چه او با نزدیکان خویش گرسنه به سر می‌برد، و با منزلتی بزرگ که داشت زینتهای دنیا از دیده او دور ماند- و آن را خوار شمرد-.

پس نگرنده با خرد خویش بنگرد که: آیا خدا، محمد (ص) را به داشتن چنین صفتها اکرام فرمود، یا او را خوار نمود؟ اگر بگویند: او را خوار کرد،- به خدای- بزرگ دروغ گفته است و بهتانی بزرگ آورده است، و اگر بگویند: خدا او را اکرام کرد، پس بداند خدا کسی را خوار شمرد که دنیا را برای وی گسترد، و آن را از کسی که نزدیکتر از همه بدوست، درنوردید.

پس آن که خواهد، باید پیامبر خدا را پیروی کند و بر پی او رود، و پای بر جای پای او نهد، و گر نه از تباهی ایمن نبود، که همانا خدا محمد (ص) را نشانه‌ای ساخت برای قیامت، و مژده دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت.

از دنیا برون رفت و از نعمت آن سیر نخورد، به آخرت در شد، و گناهی با خود نبرد، سنگی بر سنگی نهاد تا جهان را ترک گفت، و دعوت پروردگارش را پذیرفت. پس چه بزرگ است مَنّی که خدا بر ما نهاده، و چنین نعمتی به ما داده. پیشروی که باید او را پیروی کنیم، و پیشوایی که پا بر جای پای او نهیم.

به خدا که این جامه پشمین خود را چندان پینه کردم که از پینه کننده شرمساری بردم. یکی به من گفت: «آن را دور نمی‌افکنی؟» گفتم:

از من دور شو که:

زر کامل عیار از بوته بی‌غش چهره افروزد دل صاحب نظر را سرخ، روز امتحان بینی

نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص ۱۶۲-۱۶۳^{۳۸}

تدبر

۱) در نظام الهی، انسان دنیاطلب است که می‌تواند انتظار داشته باشد نتیجه همه تلاش‌هایش را در دنیا دریافت کند. پس هرگاه انتظار داریم که ثمره تلاش‌هایمان را حتما در دنیا ببینیم، آیا علامت این نیست که در این موارد در راستای دنیاطلبی تلاش می‌کنیم، نه برای خدا؟ بیایید انتظاراتمان را اصلاح کنیم.

۳۸. این احادیث هم با آیه مناسب بود که به علت رعایت اختصار در کانال گذاشته نشد.

۱) و فی الدر المنثور: فی قوله: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»: أَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ فِي الشَّعْبِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ صَارَتْ أُمَّتِي ثَلَاثَ فِرَقٍ: فِرْقَةٌ يَعْبُدُونَ اللَّهَ خَالِصًا، وَفِرْقَةٌ يَعْبُدُونَ اللَّهَ رِيَاءً، وَفِرْقَةٌ يَعْبُدُونَ اللَّهَ يَصِيْبُونَ بِهِ دُنْيَا؛

فَيَقُولُ لِلَّذِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ لِلدُّنْيَا: بَعْزَتِي وَجَلَالِي مَا أَرَدْتَ بَعَادَتِي؟ فَيَقُولُ: الدُّنْيَا فَيَقُولُ: لَا جَرَمَ لَا يَنْفَعُكَ مَا جَمَعْتَ وَلَا تَرْجِعْ إِلَيْهِ انْطَلِقُوا بِهِ إِلَى النَّارِ، وَ يَقُولُ لِلَّذِي يَعْبُدُ اللَّهَ رِيَاءً: بَعْزَتِي وَجَلَالِي مَا أَرَدْتَ بَعَادَتِي؟ قَالَ: الرِّيَاءُ فَيَقُولُ: إِنَّمَا كَانَتْ عِبَادَتُكَ الَّتِي كُنْتَ تَرَائِي بِهَا؛ لَا يَصْعَدُ إِلَى مِنْهَا شَيْءٌ وَلَا يَنْفَعُكَ الْيَوْمَ؛ انْطَلِقُوا بِهِ إِلَى النَّارِ.

و يَقُولُ لِلَّذِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ خَالِصًا: بَعْزَتِي وَجَلَالِي مَا أَرَدْتَ بَعَادَتِي؟ فَيَقُولُ: بَعْزَتِكَ وَجَلَالُكَ لِأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي - كُنْتَ أَعْبَدُكَ لَوَجْهِكَ وَ لِدَارِكَ - قَالَ: صَدَقَ عَبْدِي انْطَلِقُوا بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ.

به نقل از الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۸۱

۲) پیامبر اکرم ص فرمود:

... یا ابن مسعود من تعلم القرآن للدنيا وزينتها حرم الله عليه الجنة، یا ابن مسعود من تعلم العلم و لم يعمل بما فيه حشره الله يوم القيامة أعمى، و من تعلم العلم رياء و سمعة يريد به الدنيا نزع الله بركته و ضيق عليه معيشته و وكله الله إلى نفسه و من وكله الله إلى نفسه فقد هلك ...

الوافي، ج ۲۶، ص ۲۱۱

۲) اگر فرد یا جامعه‌ای اهل تلاش دنیوی بود و ثمرات تلاش‌هایش را در دنیا مشاهده کرد، دلیل نمی‌شود که حتماً آدم یا جامعه‌ای خوب، و مود توجه خداست. (این سخن به معنای نفی اهمیت کار و تلاش در زندگی نیست؛ بلکه تأکید بر این است اینکه بر اساس ثمردهی تلاش‌ها در دنیا درباره افراد و جوامع قضاوت کنیم، اشتباه است)

۳) «زیبایی‌های دنیا» از مقوله «زینت» دانسته شده است نه از مقوله جمال («زینت» چیزی است که به چیز دیگر اضافه می‌کنند تا در نظر زیبا بنماید). دنیا از آن جهت که «دنیا» (پایین‌ترین عالم ممکن) است از خودش زیبایی (جمال) ندارد، آنچه دارد فقط «زینت»هایی است که به آن بسته‌اند تا ما را بیازمایند.

۴) خواستن «دنیا» را با خواستن «زینت آن» گره زد. پس «زندگی دنیا را خواستن» به معنای «افق نگاه خود را به دنیا محدود کردن» بد است؛ وگرنه دعا برای طول عمر در دنیا به منظور عبودیت و آباد کردن هرچه بیشتر آخرت، مورد اهتمام پیامبران و اولیای دین بوده است.

۵) فرمود «آنچه می‌خواهند»، بلکه فرمود «[ثمره] اعمالشان» را تمام و کمال به آنها می‌دهیم. پس در دنیا، به همه خواسته‌هایمان نمی‌رسیم، تنها به مقداری از خواسته‌ها (اسراء/۱۸؛ شوری/۲۰)، آن هم به اندازه‌ای که تلاش کنیم (آیه فعلی) می‌رسیم؛ آن آخرت است که: هم به هرچه بخواهیم می‌رسیم (زخرف/۷۱)، و هم بیش از آن (ق/۳۵)، و حتی چیزهایی که در مخیله ما نمی‌گنجد و لذا آرزویش هم نداشته‌ایم هم به ما می‌دهند (سجده/۱۷)

۶) چه خدای مهربانی! اگر مخلوقی از خدا رویگردان شود و در دنیا و برای دنیا تلاش کند، خدا در همین دنیا برایش کم نمی‌گذارد. (لایب‌خسون)

۷) از مقایسه این آیه با آیه قبلش (که توصیف کسانی است که زیر بار حقیقت نمی‌روند) معلوم می‌شود که دلیل نپذیرفتن حق و حقیقت، دنیاطلبی است. (قرائتی، تفسیر نور ۱۲/ ۳۴)

۵۱) سوره هود (۱۱) آیه ۱۶ **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبَطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**

۱۳۹۵/۲/۲۰

ترجمه

آنان [= کسانی که خواهان زندگی دنیا و زینت آن بوده‌اند] کسانی‌اند که در آخرت جز آتش بهره‌ای ندارند و آنچه در آنجا ساختند تباه شد و آنچه که انجام می‌داده‌اند باطل و پوچ است.^{۳۹}

۳۹. ابتدا این گونه ترجمه کرده بودم و این توضیح نحوی را هم گذاشته بودم که همگی حذف شد

«آنان [که روالشان این است که زندگی دنیا و زینت آن را می‌خواهند] کسانی‌اند که در آخرت جز آتش بهره‌ای ندارند و آنچه در آنجا ساختند تباه شد و آنچه که همواره انجام می‌دهند باطل و پوچ است.»

نکته نحوی

(۱) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّارِئُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَشَّابُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَسِّنٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع:

وَاللَّهِ مَا دُنْيَاكُمْ عِنْدِي إِلَّا كَسَفَرٍ عَلَى مَنْهَلٍ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا وَلَا لَذَاذُهَا فِي عَيْنِي إِلَّا كَحَمِيمٍ أَشْرَبُهُ غَسَاقًا وَ عَلَقَمٍ أَتَجَرَّعُهُ زُعَاقًا وَ سَمٌ أَفْعَى اسْتَفَاهَ دِهَاقًا وَ قِلَادَةٌ مِنْ نَارٍ أَوْهَقُهَا خِنَاقًا وَ لَقَدْ رَفَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ قَالَ لِي أَقْذِفْ بِهَا قَذْفَ اللَّاتِنِ لَا يَرْضِيهَا لِيَرْقِعَهَا فَقُلْتُ لَهُ اغْزُبْ عَنِّي:

فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى وَ تَنْجَلِي عَنَّا غَلَالَاتُ [غَلَالَاتُ] الْكَرَى وَ لَوْ شِئْتُ لَتَسَرَّبَلْتُ بِالْعَبَقَرِيِّ الْمُنْقُوشِ مِنْ دِيْبَاجِكُمْ وَ لَأَكَلْتُ لُبَابَ هَذَا الْبَرِّ بَصْدُورِ دَجَاجِكُمْ وَ لَشَرِبْتُ الْمَاءَ الزُّكَّالَ بَرَقِيقِ زُجَاجِكُمْ وَ لَكِنِّي أَصَدَّقُ اللَّهَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ حَيْثُ يَقُولُ:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ»

فَكَيْفَ اسْتَطِيعَ الصَّبْرَ عَلَى نَارٍ لَوْ قَذَفَتْ بِشَرَرِهِ إِلَى الْأَرْضِ لَأَحْرَقَتْ نَبْتَهَا وَ لَوْ اعْتَصَمَتْ نَفْسٌ بِقُلَّةٍ لَأَنْضَجَهَا وَ هُجُ النَّارِ فِي قُلَّتِهَا وَ أَيْمًا خَيْرٌ لِعَلَى أَنْ يَكُونَ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مُقَرَّبًا أَوْ يَكُونَ فِي لَطَى خَسِيئًا مُبْعَدًا مَسْخُوطًا عَلَيْهِ بِجُرْمِهِ مُكَذَّبًا وَ اللَّهُ لَأَنَّ أَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُرْقَدًا وَ تَحْتَى أَطْمَارُ عَلَى سَفَاها مُمَدَّدًا أَوْ أُجَرٌّ فِي أَعْلَالِي مُصْتَفَدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى فِي الْقِيَامَةِ مُحَمَّدًا خَائِنًا فِي ذِي يَتَمُّهُ أَظْلِمُهُ بِفَلَسَةٍ مُتَعَمِّدًا وَ لَمْ أَظْلِمِ الْيَتِيمَ وَ غَيْرَ الْيَتِيمِ لِنَفْسٍ تُسْرِعُ إِلَى الْبَلَاءِ قُفُولُهَا وَ يَمْتَدُّ فِي أَطْبَاقِ الثَّرَى حُلُولُهَا وَ إِنْ عَاشَتْ رُوَيْدًا فَبِذِي الْعَرْشِ نُزُولُهَا ٤٠

تعبیر «کان یرید» (در آیه قبل) با تعبیر «کانوا یعملون» (در آیه حاضر) به لحاظ نحوی یکسان است (کان + فعل مضارع) و لذا هرگونه که اولی را ترجمه کنیم باید دومی را هم همان گونه ترجمه کنیم. اغلب ترجمه‌ها اولی را به صورت مضارع (می‌خواهد) و دومی را به صورت ماضی (انجام داده‌اند) ترجمه کرده‌اند. فقط ترجمه تفسیر نور (قرائتی) و ترجمه انصاریان در این مورد دقت داشته و دومی را هم به صورت مضارع (انجام می‌دهند) ترجمه کرده‌اند. ظاهراً علت این اشتباه این بوده که جمله «باطلٌ ما کانوا یعملون» عطف به جمله «حَبَطَ ما صَنَعُوا فیها» شده است و مترجمان ناخودآگاه ماضی بودن جمله اول را به دومی هم تسری داده‌اند؛ («باطل» را به صورت «بطل» خوانده‌اند) در حالی که جمله دوم جمله اسمیه است و در تقدیر مضارع می‌باشد. علت حذف شدن را در کانال این گونه توضیح دادم:

چنانکه یکی از کاربران محترم تذکر داده‌اند و تذکر درستی هم بود ترکیب «کان + فعل مضارع» دلالت بر زمان ماضی می‌کند. بنابراین ترجمه آیات امروز و دیروز و توضیحات مربوطه اصلاح شد و نکته نحوی امروز حذف شد.

۴۰. ادامه حدیث بدین شرح است:

مَعَاشِرَ شِيعَتِي احْذَرُوا فَقَدْ عَضَّتْكُمْ الدُّنْيَا بِأَنْيَابِهَا تَخْتَطِفُ مِنْكُمْ نَفْسًا بَعْدَ نَفْسٍ كَذِبًا بِهَا وَ هَذِهِ مَطَايَا الرَّحِيلِ قَدْ أُنِخَتْ لِرُكَابِهَا أَلَا إِنَّ الْحَدِيثَ ذُو شُجُونٍ فَلَا يَقُولَنَّ قَائِلُكُمْ إِنَّ كَلَامَ عَلِيٍّ مُنَاقِضٌ لِأَنَّ الْكَلَامَ عَارِضٌ وَ لَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ قَطَّانِ الْمَدَائِنِ تَبِعَ بَعْدَ الْحَنِيفِيَّةِ عُلوْجَهُ وَ لَيْسَ مِنْ نَالَةِ دِهْقَانِهِ مُسْجُوحُهُ وَ تَضَمَّنَ بِمِسْكٍ هَذِهِ النَّوَافِجَ صَبَاحَهُ وَ تَبَخَّرَ بِعُودِ الْهِنْدِ رَوَاحَهُ وَ حَوْلَهُ رِيحَانٌ حَذِيقَةٌ يَشْمُ نَفَاحَهُ وَ قَدْ مَدَّ لَهُ مَفْرُوشَاتُ الرُّومِ عَلَى سُرُرِهِ نَعْسًا لَهُ بَعْدَ مَا نَاهَزَ السَّبْعِينَ مِنْ عُمرِهِ وَ حَوْلَهُ شَيْخٌ يَدِبُّ عَلَى أَرْضِهِ مِنْ هَرَمِهِ وَ ذُو يَتَمَّةٍ تَضَوَّرَ مِنْ ضَرِّهِ وَ مِنْ قَرَمِهِ فَمَا وَاسَاهُمْ بِفَاضِلَاتٍ مِنْ عِلْقَمِهِ لَئِنْ أُمَكَّنَنِي اللَّهُ مِنْهُ

از امام صادق ع از پدرانش علیهم السلام روایت شده که حضرت امیر المؤمنین فرمود:

به خدا سوگند دنیای شما در پیش من نیست مگر مانند مسافرانی که در کنار برکه‌ای توقف کرده‌اند و جلودارشان فریاد ندا می‌دهد و کوچ می‌کنند؛ و لذات دنیا در چشم من نیست مگر مانند آب جوش چرکی که قرار باشد آن را بنوشم یا مایع تلخی که قرار باشد آن را جرعه جرعه سر کشم یا زهر افعی که آن را اندک اندک بچشم، یا گردنبند هائی از آتش که در گردنم بسته باشند؛ و همانا آنقدر جامه‌ام را وصله زده‌ام که از وصله زنده‌اش شرم دارم، او به من گفت این جامه را دور افکن و دیگر راضی نمی‌شود که آن را وصله زند؛ پس به او گفتم از من این را نخواه که:

زر کامل عیار از بوته بی‌غش چهره افروزد دل صاحب نظر را سرخ، روز امتحان بینی^{۴۱}

من اگر می‌خواستم، می‌توانستم از جامه‌های دیبای رنگین شما پیوشم، و نان گندم با سینه بریان مرغ بخورم، و آبی زلال در جام‌های بلورین بنوشم؛ ولی باور کرده‌ام سخن خدای عز و جل را که فرمود:

«کسی که روالش بر این باشد که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، به آنان [ثمره] کارهایشان را در آن [= زندگی دنیا] به طور کامل می‌دهیم و آنان در آن کم داده نشوند. آنها در کسانی‌اند که در آخرت جز آتش بهره‌ای ندارند»

لَاخْضَمْنَهُ خَضَمَ الْبَرِّ وَ لَاقِيمَنَّ عَلَيْهِ حَدَّ الْمُرْتَدِّ وَ لَاضْرِبْنَهُ الثَّمَانِينَ بَعْدَ حَدِّ وَ لَاسُدَّنَّ مِنْ جَهْلِهِ كُلَّ مَسَدٍّ تَعَسَّ لَهُ أَفْلا شَعْرًا أَفْلا صُوفًا أَفْلا وَبَرًّا أَفْلا رَغِيفًا قَفَّارَ اللَّيْلِ إِفْطَارًا مُقَدَّمًا [أَفْلا رَغِيفًا قَفَّارَ اللَّيْلِ إِفْطَارًا مُعَدِّمًا] أَفْلا عَبْرَةً عَلَى خَدِّ فِي ظُلْمَةِ لَيْالٍ تَتَحَدَّرُ وَ لَوْ كَانَ مُؤْمِنًا لَأَتَسَقَّتْ لَهُ الْحُجَّةُ إِذَا ضَيَّعَ مَا لَا يَمْلِكُ وَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا أَخِي وَ قَدْ أُمْلِقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكَمِ صَاعَةً وَ عَاوَدَنِي فِي عَشْرِ وَسْقٍ مِنْ شَعِيرِكُمْ يُطْعِمُهُ جِبَاعُهُ وَ يَكَادُ يَلْوِي ثَالِثَ أَيَّامِهِ خَامِصًا مَا اسْتَطَاعَهُ وَ رَأَيْتُ أَطْفَالَهُ شُعْتَ الْأَلْوَانِ مِنْ ضُرْهِمْ كَأَنَّمَا اشْمَازَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ قُرْهِمْ فَلَمَّا عَاوَدَنِي فِي قَوْلِهِ وَ كَرَّرَهُ أَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَغَرَّهُ وَ ظَنَنْتِي أَوْتَعُ دِينِي فَاتَّبَعُ مَا سَرَّهُ أَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً لِيَنْزَجِرَ إِذْ لَا يَسْتَطِيعُ مِنْهَا دُنُوءًا وَ لَا يَصْبِرُ ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ فَضَجَّ مِنَ الْإِلْمِ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ يَتَنُّ مِنْ سُقْمِهِ وَ كَادَ يَسْبُتْنِي سَفْهًا مِنْ كُظْمِهِ وَ لِحَرَقَةٍ فِي لَطْفِي [أَضْنَى] لَهُ مِنْ غُدْمِهِ فَقُلْتُ لَهُ تَكَلَّتْكَ التَّوَكُّلُ يَا عَقِيلُ أَتَتَنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِمَدْعَبِهِ وَ تَجْرُنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا مِنْ غَضَبِهِ أَتَتَنُّ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَتَنُّ مِنَ لَطْفِي وَ اللَّهُ لَوْ سَقَطَتِ الْمَكَاافَةُ عَنِ الْأَمَمِ وَ تَرَكْتُ فِي مَضَاجِعِهَا بِالْيَابِتِ فِي الرَّمَمِ لَأَسْتَحْيَيْتُ مِنْ مَقْتِ رَقِيبٍ يَكْشِفُ فَاضِحَاتٍ مِنَ الْأَوْزَارِ فَصَبْرًا عَلَى دُنْيَا تَمُرُّ بِلَاوَائِهَا كَالْيَلَةِ بِأَحْلَامِهَا تَنْسَلِخُ كَمِنْ نَفْسٍ فِي خِيَامِهَا نَاعِمَةٌ وَ بَيْنَ أَثِيمٍ فِي جَحِيمٍ يَصْطَرِخُ وَ لَا تَعْجَبُ مِنْ هَذَا وَ أَعْجَبُ بِلَا صُنْعٍ مِنَّا مِنْ طَارِقٍ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَاتٍ زَمَلَهَا فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ بَسَطَهَا فِي [عَلَى] إِنَائِهَا فَقُلْتُ لَهُ أَوْ صَدَقَةٌ أَمْ نَذْرٌ أَمْ زَكَاةٌ وَ كُلُّ يَحْرُمُ عَلَيْنَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ عَوَضًا مِنْهُ خُمُسُ ذِي الْقُرْبَى فِي الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ فَقَالَ لِي لَا ذَاكَ وَ لَا ذَاكَ وَ لَكِنَّهُ هَدِيَّةٌ فَقُلْتُ لَهُ تَكَلَّتْكَ التَّوَكُّلُ أَوْ فَعَنْ دِينِ اللَّهِ تَخْدَعُنِي بِمَعْجُونَةٍ غَرَقْتُمُوهَا [عَرَقْتُمُوهَا] بِقَنْدَرِكُمْ وَ خَبِصَةٍ صَفَرَاءَ أَتَيْتُمُونِي بِهَا بِعَصِيرِ تَمْرِكُمْ أَوْ مُخْتَبِطٌ أَمْ ذُو جِنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ أَلَيْسَتِ النَّفُوسُ عَنْ مِثْقَالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مَسْئُولَةٌ فَمَا ذَا أَقُولُ فِي مَعْجُونَةٍ أَتَزَقَّمُوهَا مَعْمُولَةً وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا وَ اسْتَرَقَّ قَطَانُهَا مُدْعِنَةً بِأُمْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُغْصِيَ اللَّهُ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا شَعِيرَةً فَالْوَكْهَ مَا قَبِلْتُ وَ لَا أَرَدْتُ وَ لَدُنْيَاكُمْ أَهْوَنُ عِنْدِي مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا وَ أَقْذَرُ عِنْدِي مِنْ عُرَاقَةٍ خِنْزِيرٍ يَقْدِفُ بِهَا أَجْدُمَهَا وَ أَمْرٌ عَلَى فُؤَادِي مِنْ حَظَلَّةٍ يَلُوكُهَا ذُو سَقَمٍ فَيَبْشِمُهَا فَكَيْفَ أَقْبَلُ مَلْفُوفَاتٍ عَكَمَتْهَا فِي طَبِهَا وَ مَعْجُونَةٍ كَأَنَّهَا عُجْنَتِ بِرَبِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَبَا [قَبِيهَا] اللَّهُمَّ نَفَرْتُ عَنْهَا نِفَارَ الْمُهْرَةِ مِنْ كَيْفِهَا أَرِيهِ السُّهَآ وَ يُرِينِي الْقَمَرَ أَمْتَنُ مِنْ وَبَرَةٍ مِنْ قُلُوصِهَا سَاقِطَةٍ وَ أَتْبَلُغُ إِبِلًا فِي مَبْرَكِهَا رَابِطَةً أَوْ دَيْبَ الْعَقَارِبِ مِنْ وَكْرِهَا التَّنْقِطُ أَمْ قَوَاتِلَ الرُّقُوشِ فِي مَبِيتِي أَرْتَبْتُ فِدْعُونِي مِنْ دُنْيَاكُمْ بِمِلْجَى وَ أَقْرَاصِي فَيَتَقَوَّى اللَّهُ أَرْجُو خَلَّاصِي مَا لِعَلِّي وَ نَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ تَنْتَجِهَا [تَنْحُتُهَا] الْمَعَاصِي سَأَلْتِي وَ شَيْعَتِي رَبَّنَا بِعُيُونِ مُرِهِ وَ بَطُونِ خِمَاصٍ - لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَيِّئَاتِ الْأَعْمَالِ.

پس چگونه توانائی شکیبائی دارم بر آتشی که اگر شعله‌ای از آن آتش بر زمین افتد تمام گیاهانش را می‌سوزاند و اگر کسی برای فرار از آن به قله کوهی پناه برد، شعاع حرارت آن از راه دور گوشت بدنش را بپزد!

و کدام برای علی ع بهتر است؟ مقرب در پیشگاه صاحب عرش شود؟ یا در لهیب آتش رانده شده و به خاطر جرمش مورد غضب و تکذیب واقع شده باشد؟ بخدا سوگند اگر بر روی خارهای تیز بخوابم در حالی که جامه‌های ژنده‌ام بر روی تیغ‌هایش کشیده باشد یا در غل و زنجیرها کشیده شوم برایم دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه در قیامت، [حضرت] محمد ص را خائن دیدار کنم در حق یتیمی که او را به خاطر اندک مالی عمداً مورد ستم قرار داده باشم، و [بدانید که] من به خاطر بدنی که نهایتش پوسیدن است و هرچقدر هم که زندگی کند، جایگاه نهایی‌اش درون لایه‌های زمین [=قبر] است و به جانب خداوند ذی‌العرش روان می‌شود در حق یتیم و غیر یتیم ستم نکنم.

(۲) ... أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِينٍ مَنْ كَانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْمَاراً وَ أَبْنَى آثَاراً وَ أَعَدَّ مِنْكُمْ عَذِيباً وَ أَكْثَفَ مِنْكُمْ جُنُوداً وَ أَشَدَّ مِنْكُمْ عُقُوداً تَعْبُدُوا لِلدُّنْيَا أَىَّ تَعْبُدِ وَ آثَرُوهَا أَىَّ إِثَارٍ ثُمَّ طَعَنُوا عَنْهَا بِالصَّغَارِ فَهَذِهِ تُؤْثِرُونَ أُمَّ عَلَى هَذِهِ تَحْرِصُونَ أُمَّ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ يَقُولُ اللَّهُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُنْخَسِرُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَبِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ لَمْ يَنْتَهِيْهَا وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَى وَجَلٍ ...

تحف العقول، ص ۱۸۲

... آیا شما ساکن خانه‌هایی نیستید که صاحبان قبلی آن عمر بیشتر و اثر زیادتر و مال فراوان‌تر و سپاه افزون‌تر و لجاجت بیشتر داشتند، دلبسته دنیا بودند، چه دلبستگی‌ای، و آن را بر همه چیز ترجیح می‌دادند، چه ترجیح دادنی؛ بزودی با خواری از آن کوچ کردند. آیا چنین چیزی را ترجیح می‌دهید؟ آیا برای این حرص می‌زنید؟ یا به چنین چیزی اطمینان کرده‌اید؟ در حالی که خداوند می‌فرماید:

«کسی که روالش بر این باشد که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، به آنان [ثمره] کارهایشان را در آن [= زندگی دنیا] به طور کامل می‌دهیم و آنان در آن کم داده نشوند. آنها در کسانی‌اند که در آخرت جز آتش بهره‌ای ندارند و آنچه درست کردند نابود شد و آنچه عمل کردند همگی هدر رفت»

پس [دنیا] بد جایگاهی است برای کسی که از دنیا نترسد و نسبت به آن نگران و بیمناک نباشد...

تدبر

(۱) در آیه قبل (دیروز) فرمود: «[ثمره] کارهایشان را در زندگی دنیا به طور کامل می‌دهیم و کم داده نمی‌شوند» در این آیه فرمود: «اقداماتشان یا «حبط» (فاسد و تباه) شد یا از ابتدا «باطل» بوده است».

پس

آنچه در دنیا به ما می‌دهند، در واقع چیزی نیست (نحل/۹۶)؛ یا تباه‌شدنی است؛ یا از ابتدا باطل و پوچ بوده است. نعمت باشد یا نعمت، فقط به درد امتحان کردن می‌خورد (فجر/۱۵-۱۶). اگر واقعیت اینها را ببینیم به اینها دلخوش نمی‌شویم (حدیث). نه با آمدنش شاد می‌شویم و نه با رفتنش ناراحت (حدید/۲۳) مشکل این است که چشم حقیقت‌بین‌مان باز نشده است.

۲) اگر کسی در کارهایش جهت‌گیری خدایی و اخروی نداشته باشد، نابودی و جهنمی شدنش در قیامت جای اعتراض ندارد. خدا به زور کسی را به جهنم نمی‌برد؛ اما راه را باز گذاشته که انسان می‌تواند باطن خود را بسوزاند و جهنم کند. خدا به ما اختیار داده است تا هرکسی خودش باطن خود را رقم زند. کسی که زندگی خود را به هیچ عنوان با حقیقت و باطن هستی سازگار نکرده، آیا باید انتظار داشت که حقیقت، او را جدی بگیرد و با او سازگار باشد. کسی که باطن خود را پوچ می‌انگاشته، وقتی وارد عالم باطن بشود جز با پوچی مواجه می‌گردد؟

به نظر می‌رسد آتش ساده‌ترین کلمه‌ای است که فهم انسان از پوچی خودش را نمایان می‌سازد: آتش را می‌بینی، اما دست که به سویش بری، چیزی دستت را پر نمی‌کند؛ ظاهرش زیباست، اما بشدت سوزاننده و نابود کننده است.

۳) علامه طباطبایی اشاره کرده که دو جمله «حَبَطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا» و «بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» تفسیر جمله «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ» می‌باشد. (المیزان ۱۰/ ۱۷۶) اما چگونه؟

تا به حال به آتش فکر کرده‌اید؟ خودش واقعیت «مشت پر کن» ندارد و هر واقعیتی هم که به چنگش بیفتد از بین می‌برد. وقتی آتش به ما برخورد کند چه می‌کند: سوزش می‌گیرد و هرچه که هست، «نیست» می‌کند. تنها در صورتی مفید است که ابزار دیگری باشد که محدود و کنترلش کند (مثلاً قابلمه‌ای باشد که خودش نسوزد و مواد خام درون آن پخته شوند). کسانی که به دنیا بسنده کرده‌اند، در آخرت چیزی ندارند جز آتش (ابزار دیگری ندارند): هم واقعیت «مشت پر کن»ی برایشان نیست؛ هم خودشان را می‌سوزاند (هر هویتی برای خود ایجاد کرده و ساخته بودند (صنعوا)، تباه می‌کند و پوچی‌اش را نشان می‌دهد) و هم اعمال و کارهایشان را می‌سوزاند و باطل می‌کند (باطل ما كانوا يعملون).

۴) آنچه انسان‌ها در عمرشان کسب می‌کنند دو قسم است: یا چیزی می‌سازند (صنعوا) و واقعیتی به واقعیتهای عالم اضافه می‌کنند (مانند قصرهای بهشتی)؛ یا عملی انجام می‌دهند (يعملون) که آثار عملشان باقی می‌ماند (مانند لذتهای بهشتی). اما کسی که به دنیا دلخوش کرده، نه ساخته‌هایش سالم می‌ماند (حبط) و نه اثری از عملش باقی می‌ماند (باطل).

یادمان باشد: حقیقت اصیل آن چیزی نیست که در دنیا می‌بینیم: این امری موقت و از بین رونده است. حقیقت آن چیزی است که در جهانی نامتناهی (آخرت) باقی می‌ماند. برای همین اگرچه برخی نعمتهای وعده داده شده در آخرت ظاهراً شبیه نعمتهای دنیاست؛ اما یک تفاوت مهم دارند: اینها نعمت حقیقی نیست؛ درونشان پر از رنج و زحمت است (بلد/ ۴) و مهم‌تر اینکه باقی نمی‌ماند (نحل/ ۹۶)؛ اما آخرت نه نعمتش زحمت دارد و نه نابودی‌پذیر است.

۵) شاید دو مورد فوق، اشاره به کارهای خوب و بد دنیا طلبان باشد. «حبط» در مورد نابودی کارهای خوب به کار می‌رود؛ و «باطل» مربوط به چیزی است که از ابتدا بد و پوچ است. انسان دنیا مدار چیزی از حقیقت با خود ندارد. اگر در ظاهر کار خوب می‌کند «حبط» می‌شود و اگر کارهای نفسانی خودش (= کاری که بدی‌اش را ما درک می‌کنیم) را انجام می‌دهد، «باطل» است.

ترجمه

ای نفس مطمئن [= به آرامش رسیده]!

میلاد باسعادت سبط‌النبی، سید‌الشهدا، امام حسین علیه‌السلام بر تمامی مسلمانان و محبان آن حضرت مبارک باد.

حدیث

(۱) وَ رَوَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ اقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ارْغَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ خَاصَّةً فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صِ الرَّاضُونَ عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً مَنْ أَذْمَنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

تاویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۶۹

امام صادق ع فرمود:

سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحبان بخوانید، که آن سوره حسین بن علی ع است، و به آن رغبت نشان دهید؛ خدا شما را رحمت کند.

ابواسامه که در مجلس بود پرسید:

چگونه این سوره مخصوص امام حسین ع است؟

فرمود: آیا این سخن خدای متعال [در این سوره] را نشنیده‌ای که: «ای نفس مطمئن [به آرامش رسیده]؛ به جانب پرورداگرت برگرد در حالی که تو از او راضی و او از تو راضی است؛ پس در بندگانم وارد شو؛ و در بهشتم داخل شو!» منظور حسین بن علی ع است؛ چرا که او برخوردار از نفس مطمئنی است که از خدا راضی و خدا از او راضی است و اصحاب او از خاندان محمد ص نیز در روز قیامت از خدا راضی و خدا از آنها راضی است. کسی که بر قرائت سوره فجر مداومت ورزد همراه حسین در مرتبه او در بهشت خواهد بود؛ که خداوند عزیز و حکیم است.^{۴۲}

۴۲. این از باب مصداق خاص است (به تعبیر علامه طباطبایی از باب جری و تطبیق است که آیه به یکی از مصادیق عالی خود تطبیق شده است و گرنه در روایات دیگر هم این را در خصوص حضرت علی ع دانسته‌اند هم در مورد کل مومنان:

مثلاً:

(۱) تفسیر فرات الکوفی، ص: ۵۵۵: فُرَاتُ [بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ] قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الزُّهْرِيُّ [قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ] عَ فِي قَوْلِهِ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى آخِرِهِ [آخِرِ السُّورَةِ] قَالَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع.

(۲) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا عُمَيْرُ بْنُ عُمَرَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرَانَ [عَمْرٍو] النَّخَعِيُّ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ خِرَاشٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَ أَخِذًا بِيَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَعْرِفُوهُ فَإِنَّ أَلَدِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَفِي الْجَنَّةِ وَ مُحِبِّهِ فِي الْجَنَّةِ وَ مُحِبِّي مُحِبِّهِ فِي الْجَنَّةِ.

الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، ص ۵۹۷

حذیفه می گوید: پیامبر ص را دیدم که دست حسین بن علی را گرفته بود و می فرمود: ای مردم! این حسین بن علی ع است؛ او را بشناسید، به کسی که جانم به دست اوست سوگند، بدرستی که او حتما در بهشت است، و همین طور دوستان او در بهشت اند و دوستان دوستان او هم در بهشت اند.

تدبر

(۱) از عمیق ترین خواسته های انسان، رسیدن به آرامش است؛ آرامش وقتی حاصل می شود که انسان به مطلوب خود برسد. برخی گمان می کنند که آرامش واقعی هیچگاه برای آدمی حاصل نمی شود زیرا چون بی نهایت طلب است، به هر چیزی برسد، بعد از مدتی از آن خسته می شود؛ اما خداوند در این آیه برخی انسانها را با تعبیر «نفس به آرامش رسیده» خطاب می کند، و این خطاب قبل از ورود در بهشت است، (زیرا در آیات بعدی به او می گوید وارد بهشت شو). این نشان می دهد که انسان بی نهایت طلب می تواند در همین زندگی قبل از بهشت به آرامش حقیقی برسد.

ظاهرا تنها راهش هم ذکر الله است (رعد/۲۸)؛ زیرا انسان بی نهایت طلب تنها در محضر بی نهایت است که آرام و قرار پیدا می کند.

(۲) آرامش مستلزم سکون و منفعل بودن نیست؛ امام حسین ع نفس مطمئنه است، در حالی که از پر جنب و جوش ترین انسانهای عالم بوده و عالمی را به جنب و جوش واداشته است. شاید تمثیل اقیانوس برای آرامش تمثیل خوبی باشد: شدیدترین

(۲) تفسیر فرات الکوفی، ص: ۵۵۳-۵۵۴: قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ [قَالَ حَدَّثَنَا فَرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ] مُعْنَعًا عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ يُسْتَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى خُرُوجِ نَفْسِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ قَالَ قُلْتُ وَكَيْفَ ذَاكَ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَهْلُ بَيْتِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ جَمِيعَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ [التَّحِيَّةُ وَ الْإِكْرَامُ] وَ لَكِنَّ التَّوَى [كُنُوا أَكْنُوا] عَنْ اسْمِ فَاطِمَةَ وَ يَحْضُرُهُ جَبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ عَزْرَائِيلُ «۱» ع قَالَ فَيَقُولُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ مِمَّنْ يُحِبُّنَا وَ يَتَوَلَّانَا فَأَحْبَبُهُ قَالَ فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّهُ كَانَ مِمَّنْ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ ذُرِّيَّتَهُ فَأَحْبَبُهُ قَالَ فَيَقُولُ جَبْرِئِيلُ ع لِمِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ ثُمَّ يَقُولُونَ جَمِيعًا لِمَلِكِ الْمَوْتِ إِنَّهُ كَانَ يُحِبُّ مُحَمَّدًا وَ آلَهُ وَ يَتَوَلَّى عَلِيًّا وَ ذُرِّيَّتَهُ فَأَرْفُقُ بِهِ قَالَ فَيَقُولُ مَلِكُ الْمَوْتِ وَ الَّذِي اخْتَارَكُمْ وَ كَرَّمَكُمْ وَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا ص بِالنَّبُوَّةِ وَ خَصَّهُ بِالرَّسَالَةِ لَأَنَا أَرْفُقُ بِهِ مِنْ وَالِدٍ رَفِيقٍ وَ أَشْفَقُ مِنْ أَخٍ شَفِيقٍ ثُمَّ مَالَ إِلَيْهِ مَلِكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَأَكْ رَقَبَتِكَ أَخَذْتَ رَهَانَ أَمَانِكَ فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ فَبِمَا ذَا فَيَقُولُ بَحْبَى مُحَمَّدًا وَ آلِهِ وَ بَوْلَايَتِي عَلَيَّ وَ ذُرِّيَّتِهِ فَيَقُولُ أَمَا مَا كُنْتَ تَحْذَرُ فَقَدْ أَمَنَكَ اللَّهُ مِنْهُ وَ أَمَا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ آتَاكَ اللَّهُ بِهِ افْتَحْ عَيْنَيْكَ فَانْظُرْ إِلَى مَا عِنْدَكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَاحِدًا وَاحِدًا وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا فَيَقُولُ لَهُ هَذَا مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَ هَؤُلَاءِ رُقَقَاؤُكَ أَ فَتَحِبُّ لِلْحَقِاقِ بِهِمْ أَوْ الرَّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَمَا رَأَيْتَ شَخْصَتَهُ وَ رَفَعَ حَاجِبِيهِ إِلَى فَوْقٍ مِنْ قَوْلِهِ لَا حَاجَةَ لِي إِلَى الدُّنْيَا وَ لَا الرَّجُوعِ إِلَيْهَا وَ يُنَادِيهِ مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانَ الْعَرْشِ يُسْمِعُهُ وَ يُسْمِعُ مَنْ بِحَضْرَتِهِ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ وَصِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ [بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ] مَرْضِيَّةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ مُحَمَّدٍ [ص] وَ أَهْلِ بَيْتِهِ [ع] وَ ادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَسْثُوبَةٍ.

طوفانها و زلزله‌ها سطح اقیانوس را اندکی موج‌ناک می‌کند؛ اما اقیانوس همه را در خود گم می‌کند. انسان به آرامش رسیده است که در مقابل سختی‌های عظیم عاشورا می‌گوید: ما رایت الا الجمیل.

۳) «آرامش از مهمترین خواسته‌های آدمی است» + «آرامش از خصلت‌های روح (نفس) است، نه بدن» = مهمترین خواسته‌های آدمی مربوط به حوزه روح است؛ روح که به آرامش برسد سختی‌های جسمی آسان می‌نماید و اصلاً جز زیبایی چیزی دیده نمی‌شود: ما رایت الا الجمیل.

۴) این آیه نه تنها شامل امام حسین ع است، بلکه شامل اصحاب ایشان (حدیث ۱) و بلکه دوستداران ایشان (حدیث ۲) می‌شود. پس پیوند روحی با اولیاءالله، مسیر پیوند با خدا می‌شود و انسان را به آرامش حقیقی می‌رساند.

۵۳) سوره فجر (۸۹) آیه ۲۸ اَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً ۱۳۹۵/۲/۲۲

ترجمه

به جانب پروردگارت برگرد در حالی که [هم] راضی و [هم] مورد رضایت [هستی].

حدیث

میلاذ حضرت ابوالفضل ع مبارک باد

۱) حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةٍ قَالَ: نَظَرَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع إِلَىٰ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ: ۴۳ ... رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلَىٰ وَفَدَىٰ أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّىٰ قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأُبْدِلَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لَجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ مَنْزِلَةً يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. الأُمَالِي (لِلصَّدُوق)، ص ۴۶۳

روزی امام سجاد ع نگاهش به عبیدالله، پسر حضرت ابوالفضل، افتاد. اشکش جاری شد و مطالبی فرمود تا بدینجا رسید که:

خدا عباس را رحمت کند. قطعا که ایثار کرد و مبتلا شد و جانش را فدای برادرش کرد تا جایی که دستانش بریده شد؛ پس خداوند به جای آن، دو بال به او داد که همراه فرشتگان در بهشت به پرواز درآید همان گونه که برای جعفر بن ابی طالب [جعفر طیار] چنین کرده بود؛ و بدرستی که عباس نزد خداوند تبارک و تعالی جایگاهی دارد که تمامی شهدا در روز قیامت به حال او غبطه می‌خورند.

۴۳. مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ يَوْمٍ أُحْدِ قُتِلَ فِيهِ عَمُّهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمَ مُوتَةِ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ ع وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ ع اِزْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عِزًّا وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يُدَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعْظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَ ظُلْمًا وَ عَدَوَانًا ثُمَّ قَالَ ع

(۲) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟

قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزِعَ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ص لَنَا أَبْرَبَكَ وَ أَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدِ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَكَ فَانْظُرْ قَالَ وَ يَمْتَلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأُئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ ع فَيَقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأُئِمَّةُ ع رُفَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيَنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً» بِالْوَلَايَةِ «مَرْضِيَّةً» بِالثَّوَابِ «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» يَعْنِي مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ «وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» فَمَا شِئْتَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِئْذَالِ رُوحِهِ وَ اللَّحُوقِ بِالْمُنَادِي

الكافي، ج ۳، ص ۱۲۸

سدیر صیرفی می گوید: به امام صادق ع عرض کردم که: جانم فدای شما ای پسر رسول خدا! آیا مومن از قبض روحش بدش می آید؟

فرمود: به خدا قسم که چنین نیست. هنگامی که ملک الموت برای قبض روح او می آید، او در این هنگام [ابتدا] جزع [ناراحتی] می کند. اما ملک الموت به او می گوید:

ای ولی خدا! ناراحتی نکن! به کسی که محمد ص را مبعوث کرد قسم می خورم که من نسبت به تو دلسوزتر و مهربان تر از پدری مهربانی که بر بالینت باشد. چشمانت را بگشای و نگاه کن!

فرمود: و در این هنگام رسول خدا ص و امیرمومنان ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و ائمه ای که از ذریه ایشان اند در مقابل دیدگان او نمایان می شوند؛ پس به او گفته می شود: این رسول خدا ص و امیرمومنان ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و بقیه ائمه ع دوستان تو هستند.

فرمود: پس چشمانش را می گشاید و می نگرد؛ پس منادی ای از جانب رب العزه روح او را ندا می دهد: «ای نفسی (که به سوی محمد ص و اهل بیت او) به آرامش رسیده؛ به جانب پروردگارت برگرد در حالی که تو راضی (به ولایت [او بر تو]) هستی و (به خاطر پاداش [ی که دریافت می کنی، معلوم می شود]) مورد رضایت هستی. پس در بندگانم (یعنی محمد و اهل بیتش) وارد شو و در بهشت من وارد شو.»

آنگاه برای او چیزی دوست داشتنی تر از رهایی روحش و ملحق شدن به آن منادی وجود ندارد.

تدبر

(۱) فرمود «برگرد»؛ نفرمود «بیا». «برگرد» به کسی می گویند که قبلاً در جایی بوده باشد، نه کسی که اول بار بخواهد به جایی برود. حقیقت وجودی ما ابتدا در بهشت بوده است (بقره/۳۵). ما اگر به سوی خدا می رویم، به اصل خود بازمی گردیم («نفخت فیه من روحی» = «ارجعی الی ربک»)

زین دو چرا نگذیریم منزل ما کبریاست

خود ز فلک برتریم وز ملک افزونتریم

<http://ganjoor.net/moulavi/shams/ghazalsh/sh463/>

۲) این انسانی که مخاطب خدا شده، چرا «مطمئن» (= به آرامش رسیده) است؟ چون «راضی» و «مورد رضایت» است. تمام خواسته‌های ما در دنیا همین دو است: اینکه همه چیز بر وفق مراد ما باشد (از همه چیز راضی باشیم) و اینکه دیگران از ما خوششان بیاید (مورد رضایت واقع شویم). اگر به این دو خواسته برسیم، به آرامش کامل می‌رسیم.

۳) «نفس مطمئن» در حالی که «راضی و مورد رضایت» است دعوت به ورود در بهشت می‌شود. (همچنین حدیث ۲) پس رسیدن به این موقعیت که «هم خودمان کاملاً خشنود باشیم و هم مورد پسند دیگران واقع شویم» قبل از ورود به بهشت هم امکان دارد.

همه گمان می‌کنند که «نمی‌شود زندگی کاملاً ایده‌آل داشت» چون نگاهشان به راه‌هایی است که با ذهن بشر طراحی شده است. اما این آیه می‌فرماید: «می‌شود»! چون خدا می‌تواند نشان دهد. خدا دین فرستاده تا ما به این وضعیت برسیم و این گونه وارد بهشت شویم.

۴) «نفس مطمئن» به «رب» خود رجوع می‌کند. پس آیا اگر کسی بخواهد بدون رجوع به «رب» خود، به آرامش حقیقی برسد دچار توهم نشده است؟ و بالاخره یک وقتی «سرخورده و ناامید» نمی‌شود؟ شاید یکی از علل خسته شدن از زندگی و گسترش پوچی و خودکشی در این زمانه، این است که انسان‌ها به خیال خود راه‌های دیگری برای رسیدن به آرامش در پیش گرفته‌اند. موارد زیر در کانال نیامد:

۵) مرگ رجوع به جانب پروردگار است. (حدیث ۲ این خطاب را مربوط به لحظه مرگ می‌داند) لذا مرگ در عمیق‌ترین معنای خود، به حقیقت خود نزدیک شدن است نه از دست دادن چیزی. اینکه غالباً به خروج روح از بدن مرگ گفته می‌شود از باب این است که ما با کنار گذاشتن بدن یک گام به حقیقت خود نزدیکتر می‌شویم و گرنه تعبیر مرگ اولاً نه فقط برای خروج از دنیا به برزخ بلکه برای خروج از برزخ به قیامت (نفخ صور) و ثانیاً برای فرشتگان مقرب هم به کار رفته است.

۵۴) سوره فجر (۸۹) آیه ۲۹ فَادْخُلْ فِي عِبَادِي ۱۳۹۵/۲/۲۳

ترجمه

پس در [زمره] بندگانم درآ

(۱) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ النَّضْرِ بْنِ سِمْعَانَ التَّمِيمِيُّ الْخَرَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَمَرَ الْأَطْرُوشُ الْخَرَّانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ زِيَادٍ أَبُو سَعِيدٍ الشُّونِي [شُعَيْبُ السُّوسِي] قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيْمُونٍ السُّكْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَعْنٍ الْأَوْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ سُلَيْمٍ قَالَ: كَانَ الزُّهْرِيُّ إِذَا حَدَّثَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ «حَدَّثَنِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ» فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ «وَلِمَ تَقُولُ لَهُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ؟»

قَالَ لِأَنِّي سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ يُحَدِّثُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ فَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى وَلَدِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَخْطُو بَيْنَ الصُّفُوفِ».

علل الشرائع (للصدوق)، ج ۱، ص ۲۳۰

هرگاه «زهري» (از علمای بزرگ اهل سنت) از امام سجاده حديثی نقل می کرد می گفت «زين العابدين على بن حسين برايم روايت کرده است». يكبار سفیان بن عيينه (يکي ديگر از علمای بزرگ اهل سنت) به او گفت: «چرا به او زين العابدين می گویی؟»

گفت: چون از سعيد بن مسيب شنيدم که حديثی را از ابن عباس نقل می کرد که پيامبر خدا ص فرمود:

«هنگامي که روز قيامت شود منادی ای ندا می دهد که «زينت عبادت کنندگان کجاست؟» آنگاه است که نگاهم به فرزندم

على بن حسين بن على بن ابی طالب می افتد که دارد بين صفوف قدم برمی دارد [و جلو می آيد].

(۲) أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَيْمُونٍ الْبَزْازُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ غُلْوَانَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ زِيَادِ بْنِ رُسْتَمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ كَثُومٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع ... ثُمَّ قَالَ:

وَلَقَدْ دَخَلَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنَهُ ع عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ فَرَأَاهُ قَدْ اصْفَرَ لَوْنُهُ مِنَ السَّهَرِ وَ رَمِصَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ دَبَّرَتْ جَبْهَتُهُ وَ انْخَرَمَ أَنْفُهُ مِنَ السُّجُودِ وَ وَرِمَتْ سَاقَاهُ وَ قَدَمَاهُ مِنَ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَلَمْ أَمْلِكْ حِينَ رَأَيْتُهُ بَيْتَكَ الْحَالِ الْبُكَاءُ فَبَكَيتُ رَحْمَةً لَهُ وَ إِذَا هُوَ يُفَكِّرُ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ بَعْدَ هُنَيْهَةٍ مِنْ دُخُولِي فَقَالَ يَا بَنِيَّ أَعْطِنِي بَعْضَ تِلْكَ الصُّحُفِ

۴۴. متن حذف شده چنین است:

فَذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَطْرَاهُ وَ مَدَحَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهُ مَا أَكَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مِنَ الدُّنْيَا حَرَامًا قَطُّ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ مَا عَرِضَ لَهُ أَمْرَانِ قَطُّ هُمَا لِلَّهِ رِضَى إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا عَلَيْهِ فِي دِينِهِ وَ مَا نَزَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ص نَازِلَةٌ قَطُّ إِلَّا دَعَاهُ فَقَدَّمَهُ نَقَّةً بِهِ وَ مَا أَطَاعَ عَمَلُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ غَيْرُهُ وَ إِنْ كَانَ لَيَعْمَلُ عَمَلِ رَجُلٍ كَانَ وَجْهُهُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَرْجُو ثَوَابَ هَذِهِ وَ يَخَافُ عِقَابَ هَذِهِ وَ لَقَدْ أَعْتَقَ مِنْ مَالِهِ أَلْفَ مَمْلُوكٍ فِي طَلَبِ وَجْهِ اللَّهِ وَ النَّجَاةِ مِنَ النَّارِ مِمَّا كَدَّ بِيَدَيْهِ وَ رَشَحَ مِنْهُ جَبِينَهُ وَ إِنْ كَانَ لَيَقُوتُ أَهْلُهُ بِالزَّيْتِ وَ الْخَلِّ وَ الْعُجُوهِ وَ مَا كَانَ لِبَاسُهُ إِلَّا الْكَرَائِسُ إِذَا فَضَلَ شَيْءٌ عَنْ يَدِهِ مِنْ كُمِهِ دَعَا بِالْجَلَمِ فَقَصَّه وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنْ وَلَدِهِ وَ لَا أَهْلِ بَيْتِهِ أَحَدٌ أَقْرَبَ شَبْهًا بِهِ فِي لِبَاسِهِ وَ فَقِهِهِ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع

الَّتِي فِيهَا عِبَادَةٌ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَعْطَيْتُهُ فَقَرَأَ فِيهَا شَيْئًا يَسِيرًا ثُمَّ تَرَكَهَا مِنْ يَدِهِ تَضَجُّرًا وَقَالَ «مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ عَلِيٍّ ع»

الإرشاد في معرفته حجج الله على العباد (للمفيد) ج ٢، ص ١٤٢

امام صادق ع نقل می کند که یکبار امام باقر ع بر پدرش (زین العابدین) ع وارد شد در حالی که هیچکس در عبادت به گرد او نمی رسید و او را دید که از شدت شب زنده داری رنگش زرد شده و از کثرت گریه چشمانش آب آورده بود بدان مقام نرسیده ملاحظه کرد که رنگ صورت مبارکش از بیدارخواهی زرد شده و دیدگانش از زیادی گریه ورم نموده و پیشانی پینه بسته و پاهایش از قیام برای نماز متورم شده بود. امام باقر ع فرمود هنگامی که این حال را در پدر بزرگوارم مشاهده کردم نتوانستم از گریه خودداری نمایم و از باب شفقت بر او گریستم در حالی که او غرق در اندیشه بود. پس به من رو کرد و فرمود بخشی از آن صحیفه هائی که عبادات علی ع در آن نوشته شده بیاور. پس آنها را به وی دادم و اندکی را خواند سپس با دلتنگی آنها را پس داد و فرمود چه کسی می تواند همچون علی ع عبادت کند؟!

٣) حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ حَمَزَةَ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّبْرِيُّ عَنْ سَهْلٍ أَبِي عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ أَبِي زَائِدَةَ عَنْ غَامِرِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: تَكَلَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع ... فَقَالَ: إِلَهِي كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَأَجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ.^{٤٥}

خصال صدوق، ج ٢، ص ٤٢٠

امیرالمومنین ع فرمود:

خدایا در عزت من همین بس که بنده تو باشم؛ و افتخار من همین بس که تو پروردگارم باشی؛ تو آن گونه ای که دوست دارم؛ پس مرا هم آن گونه کن که دوست داری!

٤) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَتِ الْخَوَارِيزِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَاهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يُرَعِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.

اصول کافی، ج ١، ص ٣٩

امام صادق ع از پیامبر اکرم ص روایت کرده اند که:

خواریون به عیسی گفتند: «با چه کسی همنشین شویم؟»

٤٥. متن کامل حدیث این است:

تَكَلَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِتِسْعِ كَلِمَاتٍ ارْتَجَلْنَهُنَّ ارْتِجَالًا فَقَالَ غُيُوثُ الْبَلَاغَةِ وَ أَيْتَمَنَ جَوَاهِرَ الْحِكْمَةِ وَ قَطَعْنَ جَمِيعَ الْأَنَامِ عَنِ اللَّحَاقِ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْمُنَاجَاةِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْحِكْمَةِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْأَدَبِ فَأَمَّا اللَّاتِي فِي الْمُنَاجَاةِ فَقَالَ إِلَهِي كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَأَجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ وَأَمَّا اللَّاتِي فِي الْحِكْمَةِ فَقَالَ قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ وَ مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ وَ أَمَّا اللَّاتِي فِي الْأَدَبِ فَقَالَ أَمْنٌ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرُهُ وَ احْتِجْ إِلَيَّ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أُسِيرُهُ وَ اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرُهُ.

گفت: «کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، و سخن گفتنش بر عمل شما بیفزاید و عملش شما را به آخرت متمایل سازد.»

تدبیر

۱) وقتی به سوی پروردگار حرکت کنیم، اولین چیزی که از این حرکت نتیجه می‌شود، این است که در زمره بندگان خدا وارد می‌شویم. (حرف «ف» اصطلاحاً برای «تفریع بدون فاصله» است. فرمود: «ارجعی .. + ف + ادخلی ...»)
پس اگر حرکت به سمت خدا بالاترین کاری است که می‌توان انجام داد، پس «بنده خدا بودن» و «در میان بندگان خدا بودن» بالاترین مقامی است که یک انسان می‌تواند بدان برسد. (حدیث ۱ و ۲) آیا ما این را بالاترین مقام می‌دانیم؟ آیا به بنده بودن خود افتخار می‌کنیم؟ چه اندازه دنبال انتساب به این و آن هستیم و چه اندازه به انتسابمان به خدا افتخار می‌کنیم؟ (حدیث ۳)

۲) اگر در زمره بندگان خدا وارد شدن، نتیجه‌ی حرکت به سوی خداست پس دقت کنیم که «در این دنیا درصددیم با چه کسانی (کسانی که خود را بنده خدا می‌دانند یا کسانی که دنبال بندگی شیطان‌اند) هم‌نشین باشیم» تا بفهمیم که آیا «در مسیر حرکت به سوی خدا هستیم» یا نه؟ (حدیث ۴)

۳) همه خلائق، نه فقط اولیاءالله، «بنده خدا» هستند، (چون خدا تعبیر «بندگان من» را برای انسان‌هایی که در معرض فریب شیطان‌اند (اسراء/۵۳) یا حتی گناهکاران (زمر/۵۳) نیز به کار برده است)؛ لیکن مشکل کافران و گناهکاران این است که یادشان می‌رود بنده‌اند.

پس اینکه فرمود «در زمره «بندگان من» وارد شو»، یعنی از «خلائقی که بنده نیستند» جدا شو و به «خلائقی که بنده هستند» وارد شو!

اما وقتی همه خلائق مخلوق و لذا «بنده خدا» هستند جمله «از خلائقی که بنده نیستند، جدا شو» چه معنایی دارد؟
یعنی از طرفی همه مخلوق و لذا بنده‌ی خدایند و هیچکس را نباید به چشم تحقیر نگریست و باب رحمت الهی را برای کسی بسته دانست! و از طرف دیگر، اگر کسی می‌خواهد بندگی شیطان کند، از جهت این خواسته‌اش باید از او فاصله گرفت و حتی اگر لازم شد با او درگیر شد (مجادله/۲۲).

دقت کنید:

از این انسان‌ها، از این جهت که خود را «بنده خدا نمی‌دانند»، باید جدا شویم؛ اما در میان همین‌ها هم، از این جهت که واقعاً «بنده خدا هستند» (چه خودشان متوجه باشند چه نباشند)، باید وارد شویم؛ و وقتی از این جهت بر آنها وارد می‌شویم، در حالی که آنها را همانند همه بندگان خدا ارزشمند می‌شمیریم، اما در کفر و گناه و بندگی شیطان با آنها همراهی نخواهیم کرد و خواهیم کوشید که آنها هم به دامن رحمت خدا برگردند.

ترجمه

و به بهشتم وارد شو!

حدیث

(۱) حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ الْكُوفِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى الْأَنْصَارِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُصْعَبٌ عَنْ جَابِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَدْخُلَ جَنَّتِي جَنَّهُ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَيَعْرِفْ فَضْلَهُ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَيَتَّبِرْ مِنْ عَدُوِّي أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهَمِي وَعِلْمِي هُمْ عِثْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَدَمِي ...

کامل الزیارات، ص ۷۱

رسول خدا ص فرمودند:

کسی که خشنود می شود که همچون زندگی من زندگی کند و همچون مرگ من بمیرد و در بهشت من، همان بهشت «عدن»ی که خداوند خودش آن را به نحو خاص مهیا کرده، وارد شود، پس به ولایت علی ع تن دهد و برتری او و جانشینان بعدیش را به رسمیت بشناسد و از دشمنان من برائت جوید، که خداوند به آنان فهم و علم مرا داده است، آنان عترت من و از گوش و خون من هستند ...

(۲) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سُفْيَانَ الْحَرِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ الْخَفَّافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

يَا سَعْدُ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ ... فَيَأْتِي الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا الَّذِي كَانَ يَعْرِفُهُ وَيَجَادِلُ بِهِ أَهْلَ الْخِلَافِ فَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ مَا تَعْرِفُنِي فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَيَقُولُ مَا أَعْرِفُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَالَ فَيَرْجِعُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ وَيَقُولُ مَا تَعْرِفُنِي فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ الْقُرْآنُ أَنَا الَّذِي أَسْهَرْتُ لَيْلَكَ وَأَنْصَبْتُ عَيْشَكَ سَمِعْتَ الْأَذَى وَرُجِمْتَ بِالْقَوْلِ فِيَّ أَلَا وَإِنَّ كُلَّ تَاجِرٍ قَدْ اسْتَوْفَى تِجَارَتَهُ وَأَنَا وَرَاءَكَ الْيَوْمَ قَالَ فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَقُولُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ عَبْدُكَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ قَدْ كَانَ نَصَبًا فِيَّ مُوَظَّبًا عَلَى يُعَادِي بِسَبِيٍّ وَ يُحِبُّ فِيَّ وَ يُبْغِضُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اذْخُلُوا عَبْدِي جَنَّتِي وَ اكْسُوهُ حُلَّةً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَ تَوَجَّوهُ بِتَاجٍ ...

الكافي، ج ۲، ص ۵۹۷-۵۹۸

امام باقر ع در ضمن حدیثی طولانی در وصف قرآن کریم فرمود:

ای سعد! قرآن را بیاموزید که روز قیامت در بهترین شکلی که خلائق می توانند بدان نگاه کنند ظاهر می شود ...

... به نزد یکی از شیعیان ما می‌رود که قرآن را می‌شناخت و با آن در مقابل مخالفان بحث می‌کرد و به او می‌گوید: «مرا

نمی‌شناسی؟»

آن شخص می‌گوید: «ای بنده خدا! من تو را نمی‌شناسم!»

پس قرآن به همان صورتی که در آفرینش ابتدایی ظهور می‌کرده درمی‌آید و او می‌گوید: «مرا نمی‌شناسی؟».

می‌گوید: «چرا، شناختم.»

پس قرآن لب به کلام می‌گشاید که: «من همانم که شب‌ها را با من بیدار بودی و در زندگی‌ات مثال دیدگانت قرار دادی و به خاطر من اذیت شدی و مورد اهانت قرار گرفتی. بدانید که هر معامله‌گری حقیقتاً کامل ادا خواهد شد و من امروز پشتوانه توام.» سپس قرآن به جانب رب‌العزه تبارک و تعالی رو می‌کند و می‌گوید: «پروردگارا! پروردگارا! این بنده توسست و تو به او آگاهی که چگونه مرا با دقت نصب‌العین خود قرار داده بود و به خاطر من اذیت شد و به خاطر من مورد دوستی و دشمنی قرار گرفت.»

پس خداوند عز و جل می‌فرماید: بنده‌ام را در بهشت وارد کنید و از حله‌های بهشتی بر تن و تاج‌های بهشتی بر سرش

کنید ...

۳) مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْخَطَّابِ الْكُوفِيِّ وَمُصْعَبِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لِسَدِيرٍ: وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْبُيُوتِ وَعَجَّلَ رُوحَهُ إِلَى الْجَنَّةِ مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَيَرَى السُّرُورَ أَوْ تَبَيَّنَ لَهُ النَّدَامَةُ وَالْحَسْرَةُ إِلَّا أَنْ يُعَايِنَ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ - عَنْ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ وَ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَقْبِضُ رُوحَهُ فَيُنَادِي رُوحَهُ فَتَخْرُجُ مِنْ جَسَدِهِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَمَا يُجَسُّ بِخُرُوجِهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ وَرِعًا مُوَسِّيًا لِإِخْوَانِهِ وَصَوْلًا لَهُمْ^{۴۶}

۴۶. ادامه روایت چنین است:

وَإِنْ كَانَ غَيْرَ وَرِعٍ وَ لَا وَصَوْلًا لِإِخْوَانِهِ قِيلَ لَهُ مَا مَنَعَكَ مِنَ الْوَرَعِ وَ الْمُوَسَّاتَةِ لِإِخْوَانِكَ أَنْتَ مِمَّنْ اتَّحَلَ الْمَحَبَّةَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُصَدِّقْ ذَلِكَ بِفِعْلٍ وَ إِذَا لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ص لَقِيَهُمَا مُعْرِضِينَ مُقْطَبِينَ فِي وَجْهِهِ غَيْرَ شَافِعِينَ لَهُ قَالَ سَدِيرٌ مَنْ جَدَعَ اللَّهُ أَنْفَهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَهُوَ ذَلِكَ.

همچنین دو روایت دیگر با مضامین مشابه وجود دارد که آنها هم در اینجا تقدیم می‌شود:

۱) مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ عَنْ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ الْوَصَافِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عَبْدَهُ مُوسَى ع قَالَ إِنَّ لِي عِبَادًا أُبِيحُهُمْ جَنَّتِي وَ أَحْكَمُهُمْ فِيهَا قَالَ يَا رَبِّ وَ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تُبِيحُهُمْ جَنَّتِكَ وَ تُحْكَمُهُمْ فِيهَا قَالَ مَنْ أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُورًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُؤْمِنًا كَانَ فِي مَمْلَكَةِ جَبَّارٍ فَوَلَّعَ بِهِ فَهَرَبَ مِنْهُ إِلَى دَارِ الشَّرْكِ فَتَزَلَّ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّرْكِ فَأَظْلَهُ وَ أَرْفَقَهُ وَ أَضَافَهُ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْ كَانَ لَكَ فِي جَنَّتِي مَسْكَنٌ لَأَسْكَنْتُكَ فِيهَا وَ لَكُنْهَا مُحَرَّمَةً عَلَى مَنْ مَاتَ بِمُشْرِكٍ وَ لَكِنْ يَا نَارُ هِيدِيهِ وَ لَا تُؤْذِيهِ وَ يُؤْتَى بِرِزْقِهِ طَرَفِي النَّهَارِ قُلْتُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ مِنْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۸۹

۲) مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مِنْكُمْ وَ اللَّهُ يُقْبِلُ وَ لَكُمْ وَ اللَّهُ يُغْفِرُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَ يَرَى السُّرُورَ وَ قُرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ وَ اخْتَضِرَ حَضْرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِيٌّ ع وَ جَبْرِئِيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ ع فَيَذْنُو مِنْهُ عَلَى ع فَيَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا كَانَ يَحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَاحْبِبْهُ وَ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا

سوگند به کسی که محمد ص را به نبوت برانگیخت و روحش را به جانب بهشت برد، فاصله هریک از شما و اینکه به نهایت غبطه و سرور یا ندامت و حسرت برسد چیزی نیست جز آنکه ببیند آنچه را که خداوند عز و جل در کتابش فرمود «آن دو [فرشته] دریافت کننده در چپ و راست او نشسته اند» [اشاره به لحظه مرگ که انسان فرشتگان کاتب اعمالش را می بیند] و ملک الموت برای قبض روحش بیاید و روحش را ندا دهد پس روح از پیکر وی خارج شود. اما کسی که مومن است اصلاً این خروج را احساس نمی کند و این همان سخن خداوند است که فرمود: «ای نفس به آرامش رسیده؛ به سوی پروردگارت برگرد در حالی که راضی و مورد رضایتی؛ پس در بندگانم درآ و به بهشتم وارد شو!»

سپس فرمود: البته این برای مومنی است که پرهیزگار و اهل برادری و خیررسانی به برادران [ایمانی اش] باشد.

٤) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْقَامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ جَامِعِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّكُونِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

مَا مِنْ عَبْدٍ يُصْبِحُ صَائِماً فَيُشْتَمُ فَيَقُولُ إِنِّي صَائِمٌ سَلَامٌ عَلَيْكَ إِلَّا قَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْتَجَارَ عَبْدِي بِالصَّوْمِ مِنْ عَبْدِي أَجِيرُوهُ مِنْ نَارِي وَأَدْخِلُوهُ جَنَّتِي فِي عِبَادِي.

الأمالي (للصدوق)، ص ۵۸۶

جَبْرِئِيلُ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحْبَبَهُ وَارْتَفَقَ بِهِ فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَأَكْ رَقِيبَتِكَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكَتْ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَالَ فَيُوقِّعُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ وَمَا ذَلِكَ فَيَقُولُ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَيَقُولُ صَدَقْتَ أَمَا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُهُ فَقَدْ أَمَنَكَ اللَّهُ مِنْهُ وَأَمَا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُوهُ فَقَدْ أَدْرَكْتَهُ أَبْشِرْ بِالسَّلَامِ الصَّالِحِ مُرَافَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَعَلَيٍّْ وَفَاطِمَةَ ع ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلَامًا رَقِيبًا ثُمَّ يَنْزِلُ بِكَفَنِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَحَنُوطِهِ مِنَ الْجَنَّةِ بِمِسْكِ أَذْفَرٍ فَيَكْفِنُ بِذَلِكَ الْكَفَنِ وَيَحْنُطُ بِذَلِكَ الْحَنُوطِ ثُمَّ يُكْسِي حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ فَإِذَا وَضِعَ فِي قَبْرِهِ فَتُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا «٤» وَرِيحَانِهَا ثُمَّ يَفْسَحُ لَهُ عَنْ أَمَامِهِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ نَمْ نَوْمَةَ الْعُرُوسِ عَلَى فِرَاشِهَا أَبْشِرْ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ وَرَبِّ غَيْرِ غُضْبَانٍ ثُمَّ يَزُورُ آلَ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّاتِ رَضْوَى فَيَأْكُلُ مَعَهُمْ مِنْ طَعَامِهِمْ وَيَشْرَبُ مِنْ شَرَابِهِمْ وَيَتَحَدَّثُ مَعَهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَهُمُ اللَّهُ فَأَقْبَلُوا مَعَهُ يَلْبُثُونَ زُمْرًا زُمْرًا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ وَيَضْمَحِلُّ الْمُجْلُونَ وَقَلِيلٌ مَا يَكُونُونَ هَلَكْتَ الْمَحَاضِيرُ وَنَجَا الْمُقْرَبُونَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيِّ ع أَنْتَ أَخِي وَمِيعَادُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَادَى السَّلَامِ قَالَ وَإِذَا احْتَضَرَ الْكَافِرُ حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَعَلِيُّ ع وَجَبْرِئِيلُ ع وَمَلَكُ الْمَوْتِ ع فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيُّ ع فَيَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبَغِّضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأُبَغِّضُهُ وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبَغِّضُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأُبَغِّضُهُ وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأُبَغِّضُهُ وَاعْتَفَ عَلَيْهِ فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَأَكْ رَهَانِكَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكَتْ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ أَبْشِرْ يَا عَدُوَّ اللَّهِ بِسَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَذَابِهِ وَالنَّارِ أَمَا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُهُ فَقَدْ نَزَلَ بِكَ ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلَامًا عَنيفًا ثُمَّ يُوَكَّلُ بِرُوحِهِ ثَلَاثُمِائَةِ شَيْطَانٍ كُلُّهُمْ يَبْزُقُ فِي وَجْهِهِ وَيَنَادِي بِرُوحِهِ فَإِذَا وَضِعَ فِي قَبْرِهِ فَتُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ قِيحِهَا وَلَهَبِهَا.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۱۳۱-۱۳۲

امام صادق ع از پدران‌شان از پیامبر اکرم ص روایت کرده‌اند که:

هیچ بنده‌ای نیست که روزه‌دار باشد و مورد دشنام و توهین قرار بگیرد اما [به جای مقابله به مثل] بگوید: من چون روزه‌ام با تو به صلح و سلامت رفتار می‌کنم؛ مگر اینکه پروردگار تبارک و تعالی بفرماید: بنده‌ام از [شر] بنده دیگرم به روزه‌اش پناه برد؛ پس او را از آتش من پناه دهید و در بهشتم در میان بندگانم وارد کنید.

تدبیر

۱) خدا قبل از اینکه انسان را به ورود به بهشت دعوت کند، ابتدا او را به آرامش می‌رساند، راضی و مورد رضایت قرار می‌دهد، او را به ورود در میان بندگان حقیقی خود (همچون امیرالمومنین که عبادتش نه عبادت تجار، بلکه عبادت احرار بود) دعوت می‌کند، بعد بهشت به او می‌دهد:

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

چه اندازه قرآن در میان ما مهجور است که علی‌رغم این آیات آشکار، برخی به اسلام اشکال می‌گیرند که با وعده بهشت، انسان‌ها را تاجر بار می‌آورد نه عاشق؛ و برخی هم این سخنان را باور می‌کنند!

۲) «در بندگان وارد شدن» و «به بهشت وارد شدن» عطف بر همدیگرند. و هر دو ثمره «بازگشت به رب در حالت رضایت» پس این چند کار از هم جدایی ندارند: اگر به آرامش نرسیده‌ایم؛ اگر رضایت نداریم، اگر خلائق را بندگان خدا نمی‌بینیم و بودن ما در میان آنها همچون «بودن افراد متمایز» است نه «بودن جمعی که همه به یک خدا وصلند»، و اگر ... پس هنوز بهشتی نشده‌ایم.

۳) «جنت من» غیر از «الجنة» یا «جنات تجری من تحتها الانهار» است که برای افراد مختلف آماده شده است. در قرآن فقط در همین آیه تعبیر «جنتی» آمده است؛ یعنی بهشتی بسیار ویژه که به خود خدا منسوب می‌شود. خود خدا با خطاب مستقیم به خود انسان مطمئن می‌گوید: «تو وارد بهشت من شو!» از این بالاتر می‌شود؟! واقعا ما هدفمان را در چه افقی تعریف کرده‌ایم؟ آخر خط را چه می‌بینیم؟ نهایت خواسته‌مان چیست؟

(امروز هم جمعه بود و تمام شد. آیا واقعا خواسته‌ای داشتیم که دلمان تنگ شود؟ بگذریم)

برای توضیح مطلب به جملات امام خمینی که در ادامه می‌آید توجه کنید:

تدبری در این چند آیه سوره فجر از امام خمینی ره

... آنی که اطمینان می‌آورد و نفس را از آن تزلزلی که دارد و خواهشی که دارد بیرون می‌آورد «ذکر الله» است. نه ذکر الله به اینکه با لفظ، ما «لا إله إلا الله» بگوییم. [بلکه] ذکر الهی که در قلب واقع می‌شود، یاد خدا، توجه به او: أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. و بعد در آیات دیگر می‌فرماید که يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي.

اگر انسان بخواهد خصوصیات این آیات شریفه را بگوید طولانی است. من یک اشاره به آن بکنم. و آن اینکه آن «نفس مطمئنه»؛ یعنی آن نفسی که دیگر هیچ خواهشی ندارد. این طور نیست که حالا نخست وزیر شده می‌گوید این کم است، باید رئیس جمهور بشوم؛ رئیس جمهور شده است می‌گوید این کم است، من باید رئیس جمهور کشورهای اسلامی باشم. به اینجا

رسید می‌گوید این کم است. به هر جا برسد کم است. تمام عالم را اگر یک لقمه کنند و به دست او بدهند، وقتی فکر می‌کند می‌بند نقیصه دارد؛ خواهشش غیر این است.

آن وقت مطمئن می‌شود که به کمال مطلق برسد. کمال مطلق آن وقتی است که او باشد؛ غیر او نباشد در کار. توجه به ریاست، توجه به سلطنت، توجه به عالم ماده، توجه به عالم‌های دیگر به غیب، به شهادت، هیچ نباشد. یاد منحصر شده باشد به یاد خدا. آنجا نفس «مطمئن» می‌شود.

آن وقت است که مورد این خطاب واقع می‌شود که **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ!** ای نفسی که به آنجا رسیدی که مطمئن شدی؛ از لغزش بیرون رفتی و توجه نداری به جای دیگر. **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ** حالا دیگر هیچ چیز دیگر برای تو نمی‌شود. تو برگرد به سوی خدای «خودت»: **«رَبِّكِ»**. ربّ نفس مطمئنّه.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي نه عبادالله، عبادالصالحین نه. «عبادی». با این ریزه کاری. وقتی که واقع شدی در عباد، آن وقت **وَادْخُلِي جَنَّتِي** نه الجنّه. آن جنت مال دیگران است. آن جنت با همه عرض و طولش مال «عباد صالح» است، «عبادی» نیست. مال «عبادی» آنچه دیگر هیچ نیست جز عبادت، آن هم عبادت «هو».

وقتی آنجا رسیدی، «ادخلی جنتی». جنت لقاء، جنت ذات؛ نه جنت دیگران. جنت شما که ان شاء الله همه وارد بشوید در آن جنت، با این جنت فرق دارد. آن جنت «عباد صالح»، «عبادالله الصالحین» است. اما این جنتی است که انتساب به هیچ جا ندارد، آلا به «هو». آن وقت «نفس مطمئنّه» وارد شده است در یک منبع نور و در یک کمال مطلق، و رسیده است به آن چیزی که عاشق او بود.

به هیچ چیزی عشق ندارد؟ خیال می‌کند! قدرتهای بزرگ خیال می‌کنند که قدرت رسیدن به زمین و هرچه در اینجاست کافیشان است. دلیل اینکه کافی نیست [این است که] می‌بینید که در فطرت همه هست که یک قدرتی من داشته باشم که هیچ محدود به حدی نباشد. اگر به آن بگویند که خوب، حالا همه قدرت مُلک و ملکوت را داری، لکن یک قدرت دیگری هم هست، می‌خواهی یا نمی‌خواهی، جواب مثبت است! [اگر] بگویند همه قدرتهایی که در عالم هست، عالم مُلک و ملکوت و جبروت، هرچه که هست، به تو دادم و تو فرمانفرمای عالم مُلک و ملکوت شدی، لکن یک چیز دیگری هست بالاتر از این، می‌خواهی یا آن را دیگر نمی‌خواهی؟ می‌گویند می‌خواهم. فطرت انسانی می‌گوید می‌خواهم. هیچ کس از شما نیست که وقتی عرضه به او داشتند، بگویند من نمی‌خواهم...

شما قانعید که یک اداره دیگری را دستتان بدهند، چون حالا نمی‌دانید. اما اگر هر یک از شما را به جای رئیس جمهور امریکا بگذارند، یا شوروی بگذارند، همان آشوبی که زیادت‌الآن در دل آنها هست و در دل شما شعله‌اش کمتر است همان آشوب در قلب شما زیادت‌تر می‌شود. و اگر همه دنیا را به شما بدهند، آشوب زیادت‌تر خواهد شد؛ تزلزل زیاد می‌شود. آنکه انسان را از تزلزل بیرون می‌آورد ذکر خداست. با یاد خداست که تزلزلها ریخته می‌شوند؛ اطمینان پیدا می‌شود. وقتی اطمینان پیدا شد و ذکر خدا و یاد خدا شد، وقتی است که مخاطب می‌شود به این خطاب: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ** در روایتی است که خطاب به حضرت سیدالشهداست. آن وقت است که به شما می‌گویند که **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي**. نه فی عبادالله؛ نه فی عباد دیگر. «فی عِبَادِي». یک عنایت خصوصی است مال خودم. این بشر مال خودش است. وقتی این‌طور شد، جنتش هم فرق دارد با جنتهای

دیگر. شما خیال نکنید که بهشت شماها و ماها مثل بهشت رسول الله است. خیر، آن وضع دیگری است، «جَنَّتِي» است. «الجَنَّة» مال همه [است] ان شاء الله؛ لکن وقتی به آنجا رسید، «جَنَّتِي» است دیگر. دیگر دل به جای دیگر نمی‌رسد. پس دنبال چه می‌گردید شماها که با قلمتان، با زبانتان، کوشش می‌کنید که مثلاً یک چیزی دستتان بیاید. شما خیال می‌کنید که دست می‌شود. مطلب دستتان که آمد، دیگر مطمئن می‌شوید، نه! وقتی دستتان آمد، زیادت‌ر متزلزل می‌شوید، نگرانیها بیشتر می‌شود. برای آن درویشی که یک گوشه‌ای نشسته و فرض کنید یک لقمه نانی پیدا می‌کند، تشویش خاطر کمتر است از رئیس جمهور امریکا. او تشویش خاطرش زیادت‌ر است؛ ناآسوده‌تر است؛ متزلزل‌تر است؛ نگران‌تر است. کاری بکنید نگرانیها رفع بشود، نه زیاد کنید نگرانیها را. هرچه بروید جلو، نگرانیها زیاد می‌شود.

کاری بکنید که این پرده‌هایی که بین شما و بین خدای تبارک و تعالی است اینها کنار زده بشود. پرده بزرگ، خودتان هستید. انسان خودش حجاب است. تو خود حجاب خودی. فکر بکنید بخواهید اطمینان قلبی پیدا کنید. بخواهید آسایش داشته باشید؛ نه تزلزل و نگرانی. انسان در همین دنیا هم این نگرانیها در جهنم انسان را نگه می‌دارد. این نگرانیهایی که برای انسان است یک بابی از جهنم است. کوشش کنید این نگرانیها رفع بشود. رفع شدن نگرانیها به این نیست که یک پُست اگر دارید دو تا داشته باشید. نه، اضافه نگرانی است. کاری بکنید که این وحشتِ نَفْسِ که در انسان هست، این نگرانی و این چیزهایی که دنبال این خودخواهیهاست، اینها رفع بشود. خودتان را از بین بردارید. خودتان حجابید. اگر خودتان را از بین برداشدید، تمام نگرانیها تمام خواهد شد....

صحیفه امام خمینی، ج ۱۴، ص ۲۰۶-۲۰۸

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=14&tid=56>

(۵۶) سوره حمد (۱) آیه ۴ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۱۳۹۵/۲/۲۵

ترجمه

[همان خدایی که] مالک و فرمانروای روز جزا [است].^{۴۷}

۴۷. در ترجمه‌اش در طول روز دو نکته به ذهنم رسید:

(۱) شاید ترجمه «صاحب اختیار» بهتر باشد هم بر مالک دلالت دارد و هم بر ملک

(۲) الدین در قرآن جز در مواردی که به صورت یوم الدین آمده و دال بر روز قیامت است، هیچ موردی نیافتیم که دال بر «جزا» باشد. شاید تنها موردی که به این نزدیک است داستان حضرت یوسف است که: كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ (یوسف/۷۶) که اینجا به همان معنای رایج دین در قرآن (شریعت) هم می‌شود اطلاق شود. البته در لغت گفته اند که اصل این کلمه برای اطاعت و ذلت بوده که جزا معنای صریحتر و شریعت معنای استعاره‌ای آن است. اما در هر صورت بعید نیست که بتوان دین را به همان معنای دین حقیقی (حقیقت دین) گرفت یعنی روزی که عرصه جدی گرفته شدن دین الهی است. البته این مطلب نیاز به تأمل بیشتر دارد.

(۱) قَالَ الْإِمَامُ ع (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) أَيُّ قَادِرٍ عَلَى إِقَامَةِ يَوْمِ الدِّينِ، وَهُوَ يَوْمُ الْحِسَابِ، قَادِرٌ عَلَى تَقْدِيمِهِ عَلَى وَقْتِهِ، وَتَأْخِيرِهِ بَعْدَ وَقْتِهِ، وَهُوَ الْمَالِكُ أَيْضاً فِي يَوْمِ الدِّينِ، فَهُوَ يَقْضِي بِالْحَقِّ، لَا يَمْلِكُ الْحُكْمَ وَالْقَضَاءُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَنْ يَظْلِمُ وَ يَجُورُ، كَمَا فِي الدُّنْيَا مَنْ يَمْلِكُ الْأَحْكَامَ.

قَالَ: وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: «يَوْمِ الدِّينِ» هُوَ يَوْمُ الْحِسَابِ؛ وَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَسِ الْكَيْسِيِّينَ وَأَحْمَقِ الْحَقَمِيِّ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَكْبَسُ الْكَيْسِيِّينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ، وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَإِنْ أَحْمَقَ الْحَقَمِيُّ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا، وَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ تَعَالَى الْأَمَانِيَّ....

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۸

امام حسن عسگری علیه السلام در تفسیر «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» فرمود:

یعنی او تواناست بر برپایی روز جزا، که همان روز حساب است. تواناست که آن را از زمانش جلو بیندازد و یا عقب بیندازد؛ و همچنین او در روز جزا «مالک و صاحب اختیار» نیز هست؛ پس او به حق داوری کند. در آن روز این گونه نیست که کسی که خود اهل ظلم و جور است اختیاردار حکم و قضاوت شود؛ آن گونه که در دنیا چنین رخ می‌داد.

[امام عسگری در ادامه فرمود] و أميرالمؤمنين ع می‌فرمود «يوم الدين، همان روز حساب است» و می‌فرمود «از رسول خدا

ص شنیدم که فرمودند: آیا شما را به زیرکترین زیرکها و احمق‌ترین احمقها خبر ندهم؟

گفتند: آری! یا رسول الله!

فرمودند: زیرکترین زیرکها، کسی است که نفسش را محاسبه کند و برای آنچه بعد از مرگ است، عمل نماید. و بدرستی

که احمق‌ترین احمقها کسی است که از هوای نفسش پیروی کند و آرزوهای پوچ از خدا بخواهد [یا: خداپرستی‌اش فقط بر

اساس آرزوهایش باشد، نه بر اساس تعالیم الهی، که اشاره به آیه ۷۸ سوره بقره باشد] ...^{۴۸}

۴۸. ادامه حدیث چنین است:

فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ: إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ - فَقَالَ: يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكَ لَا يَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَاللَّهُ تَعَالَى يَسْأَلُكَ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ - فَمَا الَّذِي عَمِلْتَ فِيهِ أَذَكَّرْتَ اللَّهَ أَمْ حَمِدْتَهُ أَقْضَيْتَ حَوَائِجَ مُؤْمِنٍ أَوْ نَفْسَتْ عَنْهُ كُرْبَةً أَوْ حَفِظْتَهُ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فِي أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ أَوْ حَفِظْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي مُخْلَفِيهِ أَكَفَفْتَ عَنْ غِيْبَةِ أَخٍ مُؤْمِنٍ بِفَضْلِ جَاهِكِ أَوْ أَعْنَتِ مُسْلِمًا مَا الَّذِي صَنَعْتَ فِيهِ فَيَذْكُرُ مَا كَانَ مِنْهُ. فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ جَرَى مِنْهُ خَيْرٌ، حَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى، وَكَبَّرَهُ عَلَى تَوْفِيقِهِ، وَإِنْ ذَكَرَ مَعْصِيَةً أَوْ تَقْصِيرًا، اسْتَغْفَرَ اللَّهَ تَعَالَى، وَعَزَمَ عَلَى تَرْكِ مُعَاوَدَتِهِ، وَمَا ذَلِكَ عَنْ نَفْسِهِ بِتَجْدِيدِ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَغَرَضُ بَيِّنَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَمَلِ نَفْسِهِ، وَقَبُولُهَا، وَإِعَادَةُ لَعْنِ أَعْدَائِهِ وَشَانِيئِهِ وَدَافِعِيهِ عَنْ حَقِّهِ. فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَسْتُ أَنَا قَشَكٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ - مَعَ مَوْلَاتِكَ أَوْ لِيَائِي، وَمُعَادَاتِكَ أَعْدَائِي.

در این هنگام، مردی گفت: یا امیر المؤمنین! و انسان، نفسش را چگونه محاسبه کند؟

فرمود: هر گاه؛ (برایش) بامدادی! سپس شامگاه، فرا رسد، به نفس خویش مراجعه کند و بگوید:

(۲) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيُّ جَمِيعاً عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ :

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَّا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ وَ كَانَ ع إِذَا قَرَأَ - مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ يُكْرَرُهَا حَتَّى كَادَ أَنْ يَمُوتَ.

الكافی، ج ۲، ص ۶۰۲

زهري گوید: حضرت علی بن الحسین ع فرمود:

«اگر همه مردم که ما بین مشرق و مغرب هستند بمیرند، اندکی نهراسم اگرکه قرآن با من باشد. و آن حضرت این گونه بود که هر گاه [در نماز] «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» را می خواند آنقدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود بمیرد.

(۳) حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأُسْتَرَابَادِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

قَسَمْتُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنَصَفْتُهَا لِي وَ نِصْفُهَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ

إِذَا قَالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بَدَأَ عَبْدِي بِاسْمِي وَ حَقُّ عَلَيَّ أَنْ أُتِمَّمَ لَهُ أُمُورُهُ وَ أُبَارَكَ لَهُ فِي أَحْوَالِهِ

فَإِذَا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ حَمِدَنِي عَبْدِي وَ عَلِمَ أَنَّ النِّعَمَ الَّتِي لَهُ مِنْ عِنْدِي وَ أَنَّ الْبَلَايَا الَّتِي إِنَّ دُفِعَتْ عَنْهُ فَبَطَلَتْ أَشْهُدُكُمْ أَنِّي أَضِيفُ لَهُ إِلَى نِعَمِ الدُّنْيَا نِعَمَ الْآخِرَةِ وَ أَرْفَعُ عَنْهُ بَلَايَا الدُّنْيَا

ای نفس! براستی؛ این روز، بر تو سپری شد. هرگز بسوی تو بر نمیگردد! و خدای تعالی! در باره اش ترا بازخواست نماید که؛ در چه فانی اش کردی؟ در آن، چه عملی انجام دادی؟ آیا خدا را بیاد آوردی؟ یا او را ستودی؟ آیا؛ حوائج مؤمنی را برآوردی؟ آیا؛ گرفتاری و بلا را از او برطرف ساختی؟ آیا؛ هنگامی که؛ از تو غایب بود، آبروی او را-

در أهل و اولادش - نگهداشتی؟ آیا؛ بعد از مرگ، احترام او را در أخلافش رعایت کردی؟ آیا، از غیبت برادر مؤمنی [بفضل و برتری مقامت] صرف نظر کردی؟ آیا؛ مسلمانی را کمک کردی؟ در آن چه کردی؟

و آنچه در کمون وجود او است، بیاد آورد.

پس؛ اگر بیادش آید که از او، خیری سر زده، بحمد و ستایش خدای عزّ و جلّ! پردازد و بتوفیقش، او را بیزرگی یاد کند! و هر گاه نافرمانی و عصیان یا تقصیری بیاد آورد، ذات اقدس الهی را- بترک تکرارش - استغفار کند! و با طرق زیر، از نفس خویش، آن را بزداید:

[بتجدید صلوات بر محمد و آل پاک و طاهر او! و پیشنهاد بیعت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، بر نفس خویش! و پذیرفتنش برای آن! و تکرار لعن مبغضین و بدخواهان و دشمنان او و بازدارندگان از حقوقش!] پس؛ هر گاه چنین فعلی از او سر زد، خدای عزّ و جلّ! گفت: با موالات و دوستیت با اولیاء و دوستان من، و عداوت و دشمنیات با دشمنانم، در چیزی از گناهان، با تو مناقشه نکنم!

فَإِذَا قَالَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ شَهِدَ لِي بِأَنِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَشْهَدُكُمْ لَأَوْفِرَنَّ مِنْ رَحْمَتِي حَظَّهُ وَلَأُجْزِلَنَّ مِنْ عَطَائِي نَصِيبَهُ

فَإِذَا قَالَ مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَشْهَدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ أُنِّي أَنَا مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ لَأَسْهَلَنَّ يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ وَ لَأَتَقَبَّلَنَّ حَسَنَاتِهِ وَ لَأَتَجَاوِزَنَّ عَنْ سَيِّئَاتِهِ

فَإِذَا قَالَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَدَقَ عَبْدِي إِيَّايَ يَعْْبُدُ أَشْهَدُكُمْ لَأُثَبِّتَنَّهُ عَلَى عِبَادَتِهِ ثَوَابًا يَغْبِطُهُ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُ فِي عِبَادَتِهِ لِي

فَإِذَا قَالَ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِي اسْتَعَانَ وَ التَّجَأَ أَشْهَدُكُمْ لَأُعِينَنَّهُ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَأُغِيثَنَّهُ فِي شِدَائِهِ وَ لَأَخْذَنَّ بِيَدِهِ يَوْمَ نَوَائِبِهِ

فَإِذَا قَالَ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ هَذَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ قَدْ اسْتَجَبْتُ لِعَبْدِي وَ أَغْطِيَتْهُ مَا أُمِّلَ وَ أَمْتَتْهُ مِمَّا مِنْهُ وَجَلَّ.

الأُمَالِي (للصَّدُوق)، ص ۱۷۵

امام حسن عسگری ع از قول پدرانشان از رسول خدا ص نقل کرده‌اند که خدای تبارک و تعالی فرماید:

فاتحه الكتاب را میان خودم و بندگانم تقسیم کردم، نیمی برای من است و نیمی برای بنده من؛ و برای بنده من است آنچه بخواهد [یعنی خواسته‌های بنده‌ام در این سوره را اجابت می‌کنم]

هنگامی که بنده گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خداوند جل جلاله فرماید «بنده‌ام به نام من آغاز کرد و بر من لازم است کارش را به پایان رسانم و احوالش را مبارک سازم.»

چون گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خداوند جل جلاله فرماید «بنده‌ام مرا ستایش و سپس گفت و دانست هر نعمتی دارد از جانب من است و هر بلا از او دفع شود به احسان من است؛ شما گواه باشید نعمت‌های آخرت را به نعمت‌های دنیایش افزودم و بلایای آخرت را از او دور گردانیدم همان گونه که بلایای دنیا را از او دفع کردم»

چون گوید «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» خداوند جل جلاله فرماید «گواهی داد که من رحمان و رحیمم. شما گواه باشید که بهره‌اش را از رحمتم فراوان کنم و عطایای شایانم را به او ارزانی دارم.»

چون گوید «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خداوند عز و جل فرماید گواه باشید که همان گونه که اعتراف کرد که من صاحب اختیار روز جزایم، در روز حساب، حسابش را آسان کنم و حسناتش را بپذیرم و از بدی‌هایش درگذرم.»

چون گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» خداوند عز و جل فرماید «بنده‌ام راست گفت، تنها مرا می‌پرستد. گواه باشید که بر عبادتش به او پاداشی دهم که هر که با او در بندگی‌اش نسبت به من مخالف می‌کرد، بر او رشک برد.»

چون گوید «وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خداوند عز و جل فرماید «از من کمک خواست و به من پناه برد. گواه باشید که او را در کارش کمک کنم، و در سختیها به فریادش رسم، و ایام گرفتاری دستش را بگیرم.»

چون گوید «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ تا آخر سوره» خداوند جل جلاله فرماید: «این [قسمت‌های سوره] سهم بنده من است و بنده من هر چه خواهد از آن او است؛ برای بنده‌ام اجابت کردم و آنچه آرزو داشت به او دادم و از آنچه نگران بود ایمنش ساختم.»

امالی صدوق، ص ۱۷۵

تدبر

۱) با اینکه خدا همیشه مالک و صاحب اختیار همه چیز است؛ چرا می‌گوییم «صاحب اختیار روز جزا»؟ چون در آن روز اینکه مالکیت حقیقی فقط از آن خدا بوده، آشکار می‌شود. وقتی «صاحب اختیار» مطلق روز جزا خداست، دیگر امکان ندارد حقی ناهق شود، یا کسی بدون اینکه لیاقت داشته باشد، برتری پیدا کند. پس اگر قیامتی هست - که هست - انسان آرام می‌شود؛ چون مالک و صاحب اختیارش خداست. پس خدا را شکر «الحمد لله ... مالک یوم الدین»

۲) در تدبر جلسات ۳۷ و ۴۹ و ۵۱ معلوم شد که: «جزای آخرت، باطنِ عملِ دنیا است». اگر خدا صاحب اختیار آخرت است؛ پس باطن دنیا هم دست خداست؛ پس اگر چشم باطن‌بین ما باز شود می‌بینیم در همین دنیا هم امکان ندارد حقی ناهق شود، کسی بناحق به جایگاه یا ثروتی برسد و ...، و آب از آب تکان نخورد. اگر قیامتی هست، جای هیچ نگرانی نیست.

۳) چرا برای اشاره به قیامت، تعبیر «الدین» (جزا) به کار برد؟ جزا مربوط به پایان مسابقه است؛ زمان تعیین نتیجه نهایی. یعنی خدا صاحب اختیار جایی است که سرانجام نهایی هر چیزی معلوم می‌شود. چون روز جزاست روز حساب هم است (حدیث ۱ و ۳). اگر کسی روزی حداقل پنج بار به خود متذکر شود که روز حسابی در کار است و اختیارش هم کاملاً دست خدایی است که نمی‌توان فرییش داد، چگونه زندگی خواهد کرد؟ (آیا در نماز حواسمان هست چه می‌گوییم؟)

۴) کسی که سر دیگران کلاه می‌گذارد و از امکانات موجود سوءاستفاده می‌کند، و به مال و مقامی می‌رسد، آیا واقعا سود برده است؟ و آیا ما که چنین نکردیم ضرر کردیم؟ اگر روز جزایی نبود، یا اگر بود، مالکش غیر خدا بود، شاید. اما الان چطور؟ راستی چرا این تاسف خوردن‌ها در جامعه ما زیاد شده؟ آیا کسی که جزا و حساب را جدی بگیرد و محاسبه‌گر و حاکم را خدا بداند، زیرک است یا کسی که اینها را ندیده بگیرد؟ (حدیث ۱) ما مرز زیرکی و حماقت را با چه مبنایی مشخص می‌کنیم؟ ۵) (الحمد لله ... الدین) خدا را شکر که در جایی که قرار است نهایت و سرانجام همه چیز معلوم شود، کارها همگی به دست خداست، نه این و آن. خیال انسان راحت می‌شود و انسان چقدر به آرامش می‌رسد. قطعا یکی از راههای رسیدن به مقام نفس مطمئنه (بحث دیروز)، جدی گرفتن روز جزاست.

۶) کسی که «مالک یوم الدین» را جدی بگیرد، دیگر گویی در افق دنیا زندگی نمی‌کند؛ ولو که دیگران که حقیقت مرگ را نشناخته‌اند، اسم این را مرگ بگذارند. (حدیث ۲) برای همین است که رفتارها و اقدامات انبیاء و ائمه علیهم‌السلام برای مردم زمانه‌شان قابل درک نبود. چون مردم بر اساس دنیا رفتار می‌کردند و آنها بر اساس عالمی دیگر. ما هم می‌توانیم هر روز همین آیه را بارها تکرار کنیم.

۷) در سوره حمد به اوصافی که پشت سر هم برای خدا آمد دقت کنید:

الله، رب العالمین، الرحمن، الرحیم، مالک یوم الدین.

یک دوره کامل «جهان‌شناسی و انسان‌شناسی توحیدی همراه با یک حس مثبت (حمد)» ارائه شده است:

حمد برای کسی است که:

خداست؛

آفریدن و پرورش همه جهانها و جهانیان به دست اوست؛

همه چیز از رحمت او شروع شده است؛

خوبان در رحمت همیشگی او غرق می‌شوند و با کمک این رحمت به خدا برمی‌گردند؛

و نه فقط خوبان، بلکه همگان، سرانجام نهایی‌شان به دست اوست.

۵۷) سوره روم (۳۰) آیه ۴۱ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

۱۳۹۵/۲/۲۸

ترجمه

با آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا پدیدار گشت، تا بعضی از آنچه کرده‌اند بدانها بچشانند، شاید که بازگردند.

حدیث

۱) قَالَ النَّبِيُّ ص إِذَا ظَهَرَتْ فِي أُمَّتِي عَشْرُ خِصَالٍ عَاقِبَهُمُ اللَّهُ بِعَشْرِ خِصَالٍ قِيلَ وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا قَلَّلُوا الدُّعَاءَ نَزَلَ الْبَلَاءُ وَإِذَا تَرَكَوا الصَّدَقَاتِ كَثُرَ الْأُمَرَاءُ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ هَلَكَتِ الْمَوَاشِي وَإِذَا جَارَ السُّلْطَانُ مَنَعَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَإِذَا كَثَرَ فِيهِمُ الزِّنَاءُ كَثُرَ فِيهِمْ مَوْتُ الْفَجَاءِ وَإِذَا كَثَرَ الرُّبَا كَثُرَتِ الزَّلَازِلُ وَإِذَا حَكَمُوا بِخِلَافِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى سَلَّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَإِذَا نَقَضُوا عَهْدَ اللَّهِ ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِالْقَتْلِ وَإِذَا طَفَقُوا الْكَيْلَ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسَّيْنِ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ص ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

جامع الأخبار (للسعیری)، ص ۱۸۰

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

هنگامی که ده ویژگی در امت من پیدا شود، خداوند آنها را ده گونه عذاب می‌کند.

گفتند: ای رسول خدا، آن ده ویژگی چیست؟

فرمودند:

هنگامی که کم دعا کنند (به دعا کردن بی‌اهتمام شوند) بلا نازل می‌شود؛

و هنگامی که صدقه دادن را ترک کنند، مریضی‌ها زیاد می‌شود؛

و هنگامی که زکات را ترک کنند، مرگ و میر چهارپایان زیاد می‌شود؛

و هنگامی که حکومت ستم کند، آسمان از باران دریغ می‌کند؛

و هنگامی که در آنها زنا زیاد شود، در میان آنها مرگ ناگهانی زیاد می‌شود؛

و هنگامی که ربا زیاد شود، شدائد زیاد می‌شود؛

و هنگامی که بر خلاف آنچه خداوند متعال نازل کرده، حکم کنند، دشمنانشان بر آنها مسلط می‌شوند؛

و هنگامی که پیمان خدا را بشکنند، خداوند آنها را به کشتار مبتلا می‌کند؛

و هنگامی که کم‌فروشی کنند؛ خدا آنها را با قحطی مواخذه می‌کند.

سپس رسول الله این آیه را خواندند:

با آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا پدیدار گشت، تا بعضی از آنچه کرده‌اند بدانها بچشاند، شاید

که بازگردند.

(۲) مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» قَالَ ذَاكَ وَاللَّهِ حِينَ قَالَتِ الْأَنْصَارُ «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ».

الكافي، ج ۸، ص ۵۸ (با سندی دیگر در تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۰)

امام باقر ع درباره آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» فرمودند:

به خدا قسم این آن زمانی بود که انصار گفتند: «امیری از ما باشد و امیری از شما»

(اشاره به جریان بعد از شهادت پیامبر (ص) که عده‌ای علی‌رغم دستورات الهی پیامبر ص درباره جانشینی حضرت علی

ع، برای تعیین جانشین در سقیفه جمع شدند؛ و انصار هم قبول کردند با کنار گذاشتن دستور خدا، حاکم انتخاب کنند و فقط

در نحوه آن اختلاف داشتند)

(۳) ... «ظَهَرَ الْفَسَادُ» فَلَا مُنْكَرَ مُغَيَّرٍ وَلَا زَاجِرَ مُزْدَجِرٍ أَفَبِهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ وَتَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَاءِهِ عِنْدَهُ هَيْهَاتَ لَا يُخَدِّعُ اللَّهُ عَنْ جَبَّتِهِ وَلَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ

به

نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹

امیرالمومنین ع در خطبه‌ای پس از مذمت شیوع دنیاگرایی در جامعه اسلامی و ذکر مصادیقی از آن می‌فرمایند:

... فساد آشکار گشت، نه کار زشت را دگرگون کننده‌ای مانده است و نه نافرمانی و معصیت را بازدارنده‌ای. با چنین

دستاویز می‌خواهید در دار قدس خدا مجاور او شوید؟ و نزد وی از گرامیترین دوستانش گردید؟ هرگز! با خدا و بهشت او

خدعه نتوان کرد، و خشنودی او را جز به طاعت به دست نتوان آورد. لعنت خدا بر آنان که به معروف فرمان دهند، و خود آن

را واگذارند، و از منکر بازدارند و خود آن را به جا آرند.

نهج البلاغه (ترجمه سید جعفر شهیدی) ص ۱۲۸ ۴۹

۴۹. ابتدای خطبه چنین است:

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّكُمْ وَمَا تَأْمُلُونَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا أَثْوِيَاءُ مُوَجَّلُونَ وَمَدِينُونَ مُقْتَضُونَ أَجَلَ مَنْقُوصٍ وَعَمَلٌ مَحْفُوظٌ قَرُبَ دَائِبٍ مُضَيِّعٌ وَرُبَّ كَادِحٍ خَاسِرٍ وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمَنِ لَا يَزِدُّاكَ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِدْبَاراً وَلَا الشَّرُّ فِيهِ إِلَّا إِقْبَالاً وَلَا الشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعاً فَهَذَا أَوَانٌ قَوِيَتْ عُدَّتُهُ وَعَمَتْ مَكِيدَتُهُ وَأَمْكَنْتْ

- (۱) همه چیز در زمین برای انسان آفریده شده (بقره/۲۹) پس فساد انسان هم فقط دامن انسان و جوامع انسانی را نمی گیرد، بلکه دامن خشکی و دریا را هم می گیرد. (هر چیز خوبی، اگر بد شود، بدیش هم از اشیای معمولی بیشتر می شود).
- (۲) نه فقط جامعه مثل کشتی ای است که سوراخ کردن جای خود (گناه) به ضرر همه تمام می شود؛ بلکه نظام طبیعت هم همین گونه است. گناه یک عده، موجب می شود فساد در خشکی و دریا ایجاد شود که علی القاعده ضررش به همه می رسد. پس، نه فقط به خاطر جامعه مان، بلکه به خاطر محیط زیست مان هم لازم است به امر به معروف اهتمام داشته باشیم (البته امر به معروف را در چندتا مطلب ظاهری خلاصه نکنیم و اول هم خودمان عامل شویم. احادیث ۱ و ۳)
- (۳) تا به حال دقت کرده اید که این فسادهایی که در نظام طبیعت مشاهده می کنیم و غالباً به خاطرش باب انتقاد به عدل الهی را باز می کنیم، تقصیر خود ما انسانهاست! تازه خدا با ما با فضلش رفتار می کند، نه با عدلش: (لِيَذِيقَهُمْ «بَعْضُ» الَّذِي عَمِلُوا). اگر قرار بود با عدلش رفتار کند و مردم نتیجه «همه» اعمال بدشان را می دیدند، چه می شد؟!
- (۳) همین عذابهای دنیوی هم برای این است که به مسیر صحیح برگردیم (لعلهم يرجعون). گویی خود جهان طبیعت ما را امر به معروف و نهی از منکر می کند. این عذابها را می توان تشبیه کرد به تنبیه سخت بچه ای که به مواد مخدر معتاد شده است تا بلکه از اعتیادش که زندگی اش را بر باد می دهد دست بردارد. حالا اگر کسی فقط سختی و خشونت تنبیه را ببیند و هدف آن را نبیند درست قضاوت می کند؟
- (۴) اگر این را که فسادهای خشکی و دریا ریشه در اعمال بد مردم دارد، جدی بگیریم، باور خواهیم کرد که هزینه های مربوط به بلایای طبیعی را هم می توان با ارتقای فرهنگی-اخلاقی جامعه کاهش داد. خوب است مقایسه ای بکنیم بین بودجه های
-
- فَرِسْتُهُ اضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يُكَادُ فَقْرًا أَوْ غَنِيًّا بَدَلَ نِعْمَةِ اللَّهِ كُفْرًا أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللَّهِ وَفَرًّا أَوْ مُتَمَرِّدًا كَانَتْ بِأُذُنِهِ عَنْ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَفَرًّا أَيْنَ أَخْيَارِكُمْ وَصُلَحَاؤُكُمْ وَأَيْنَ أَسْرَارِكُمْ وَسَمَحَاؤُكُمْ وَأَيْنَ الْمُتَوَرَّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ وَالْمُتَنَزِّهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ أَلَيْسَ قَدْ ظَنَعُوا جَمِيعًا عَنْ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَالْعَاجِلَةِ الْمُنْغَصَةِ وَهَلْ [خُلِفْتُمْ] خُلِفْتُمْ إِلَّا فِي حُنَالَةٍ لَا تَلْتَقِي إِلَّا بِدَمِهِمُ الشَّفَتَانِ اسْتِصْغَارًا لِقَدَرِهِمْ وَذَهَابًا عَنْ ذِكْرِهِمْ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
- بندگان خدا! شما و آنچه از این جهان آرزومندید، مهمانانی هستید که مدتی معین برای شما نهاده اند. و وامدارانید که پرداخت آن را از شما خواسته اند. - در- مدتی کوتاه، و کرداری ضبط شده- و خدا و فرشتگان از آن آگاه- چه بسا کوشنده ای که تباه گردانید و بسا رنجبرده که زیان دید. و شما در روزگاری هستید که خوبی در آن پشت کرده و همچنان می رود، و بدی روی آورده و پیش می دود. و طمع شیطان در تباه کردن مردمان بیشتر می شود. این روزگاری است که ساز و ساخت شیطان قویتر گردیده، و فریب و بد سگالی او فراگیرتر گشته، و شکار وی در دسترش قرار گرفته. گوشه چشم به هر سو که خواهی به مردم بیفکن! آیا جز مستمندی بینی با فقر دست به گریبان، یا دولتمندی با نعمت خدا در کفران، یا آن که دست بخشش ندارد، و ندادن حق خدا را افزونی مال به حساب آرد، یا سرکشی که- از سخن حق روگردان است-، گویی گوش او از شنیدن موعظتها گران است. کجایند گزیدگان شما و نیکانتان، و آزادگان و جوانمردانتان؟ کجایند پرهیزگاران در کسب و کار، و پاکیزگان در راه و رفتار؟ آیا جز این است که همگان رخت برپستند، و از این جهان پست و گذران، و تیره کننده عیش بر مردمان، دل گسستند؟ و شما ماندید! گروهی خوار و بی مقدار، که از خردی رتبت، لب نخواهد به هم خورد تا نامشان را به زشتی برد، و همی خواهد یادشان را از خاطر بسترد، پس «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

جبران یا پیشگیری از این بلایا، با بودجه‌های فرهنگی کشور تا بفهمیم آیا مسئولان مربوطه اصلاً قرآن می‌خوانند یا نه، و اگر می‌خوانند سخن خدا را باور دارند؟ (بگذریم که بسیاری از بودجه‌های فرهنگی هم ...)

۵) در مورد «بازمی‌گردید» (ترجعون)، قرآن کریم نه «از چه چیزی» را گفته، نه «به سوی چه چیزی» را. اما برخی مترجمان مصداق گفته‌اند: از گناه، از کردار خویش، از کردار زشت، از شرک، از معاصی، از خطا، از راه بد، و ...؛ به سوی حق، به خدا، به توحید، به درگاه خدا، به اطاعت، و

همه اینها درست است و احتمالاً بیش از اینها هم می‌توان گفت؛ اما:

خیلی وقت‌ها نگفتن برخی کلمات، ذهن را برای فهم عرصه‌های بیشتری از حقایق باز می‌کند تا گفتن آنها. هرکسی متناسب با جایی که الان در آن ایستاده، خودش بنگرد که «از چه چیزی» باید برگردد، و «به سوی چه چیزی»؟ کسی که شراب می‌خورد از شرابخواری باید برگردد؛ و کسی که حضور قلبش در نماز شبش کم شده، باید از آنچه عامل این شده برحذر باشد! یادمان باشد: در این رجوع الی الله، اگرچه صراط یکی است اما همه در یک نقطه نیستند و از همه یکسان انتظار نمی‌رود.

(اینکه می‌گویند «هیچکس را در قبر دیگری نمی‌گذارند» به معنای فوق است، نه به معنای ترک امر به معروف.)

۶) پاسخ به یک شبهه در مورد این آیه

با توجه به این آیه، آیا از اینکه در کشور ما بلایای طبیعی این اندازه فساد و خرابی به بار می‌آورد اما در برخی کشورهای حتی کافر و بت‌پرست، این خبرها نیست، آیا می‌توان نتیجه گرفت که جامعه ما فاسدتر است؟ هم بله، و هم خیر. بله، از این جهت که جامعه دینی، ظرفیت انسانها را هم در خوبی‌ها بالا می‌برد و هم در بدی‌ها (لذا همان طور که حضرت علی ع در عالم بی‌نظیر است، معاویه هم بی‌نظیر است: منافق که از از کافر بدتر است، در جامعه دینی پیدا می‌شود. در حدیث ۱ عذابهایی برای جامعه دینی هست که اصلاً گناهش در جامعه کفر موضوعیت ندارد؛ و در حدیث ۲ یک مساله خاص جامعه دینی را بزرگترین عامل فساد در جهان برشمرده است. برای توضیح بیشتر مطلب روی لینک زیر کلیک کنید)

<http://www.souzanchi.ir/the-religious-society-and-nefaq/>

و خیر، از این جهت که مبنای تحلیل در «فاسد بودن یک جامعه» غیر از مبنای تحلیل در «فاسدتر بودن یک جامعه از جامعه دیگر» است. در اولی صرفاً به آنچه عامل فساد است توجه می‌شود؛ اما در دومی ابتدا باید در هر جامعه مجموع فسادها و خوبی‌ها را در نظر گرفت و سپس سرجمع هر جامعه را با سرجمع جامعه دیگر بررسی کرد. (بر همین اساس است که با اینکه انحراف بعد از پیامبر بزرگترین فساد بود (حدیث ۲) اما امام علی ع سکوت کرد تا همین جامعه توسط جامعه کفر نابود نشود.)

نکته بعدی را چون مطمئن نبودم در کانال نگذاشتم:

۷) اگرچه قرآن «فساد فی الارض» را گاه در خصوص ظلم در روابط انسانی (مائده/۳۲-۳۳ و ۶۴) و گاه در مورد مطلق فساد (چه در روابط انسانی و چه در نظام طبیعت (هود/۱۱۶، قصص/۷۸ و ۸۳، غافر/۲۶، فجر/۱۲) به کار برده؛ اما ظاهراً فساد محل بحث در این آیه، اولاً فساد در خشکی و دریاست (یعنی در نظام طبیعت، نه نظام روابط انسانی)؛ و ثانیاً با انسان شروع

شده است (پس از جنس خونخواری و درندگی‌ای که قبل از انسان در روابط حیوانی حیوانات هم وجود دارد، نیست) اگر فساد در طبیعت، فساد حاصل دست انسان است و در خشکی و دریا (در زمین) اگر کارهای انسان نباشد فساد پدیدار نمی‌شود. (مثلاً میلیون‌ها سال که هنوز انسان پا به زمین نگذاشته بود، مساله آلودگی‌های محیط زیست هم وجود نداشت!) پس معلوم می‌شود انسانی که قرآن معرفی می‌کند و درباره‌اش بحث دارد موجودی است که اختیار و توان تصرف غیرغریزی دارد و صرفاً با هدایت غریزه رفتار نمی‌کند، تا حدی که می‌تواند خشکی و دریا را به فساد بکشد. این تمایز مهمی در انسان‌شناسی است. برای همین آنچه انسان‌شناسان به عنوان انسان ماهر و ابزارساز و ... نام می‌برند، انسان نبوده است؛ زیرا تا قبل از انسان کنونی (که سابقه‌ای کمتر از ۱۵۰۰۰ سال دارد) هیچ فساد در طبیعت انجام نشده است.

۵۸) سوره روم (۳۰) آیه ۴۲ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ۱۳۹۵/۲/۲۷

ترجمه

بگو در زمین سیر کنید تا ببینید چگونه بود عاقبت کسانی که قبلاً [در زمین ساکن] بودند؛ اکثرشان مشرک بودند.^{۵۰}

حدیث

۱) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه قاصعه می‌فرماید:

فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأَمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ صَوْلَاتِهِ وَ وَقَائِعِهِ وَ مَثَلَاتِهِ وَ انْعِظُوا بِمَتَاوِي خُدُودِهِمْ وَ مَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ وَ اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبَرِ كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ
نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

پس عبرت گیرید از آنچه به مستکبران پیش از شما رسید، از عذاب خدا و سختگیریهای او و خواری و کیفرهای او، و عبرت گیرید از تیره خاکی که رخساره‌هاشان بر آن نهاده است، و زمینهایی که پهلوهاشان بر آن افتاده است، و به خدا پناه برید از کبر که - در سینه‌ها - زاید، چنانکه بدو پناه می‌برید از بلاهای روزگار که پیش آید.

نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، ص ۲۱۴

۲) مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زَيْدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَثْعَمِيِّ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ:

۵۰. نکته نحوی:

اغلب نحوین جمله «كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» را جمله مستانفه گرفته‌اند؛ و بر همین اساس هم ترجمه شد؛ اما به نظر می‌رسد که می‌توان آن را جمله حالیه هم دانست؛ آنگاه هم می‌تواند حال برای «الذین...» باشد و هم حال برای «عاقبه»؛ که برخی مترجمان بر اساس این دو گونه ترجمه کرده‌اند. ترجمه‌اش در این دو حالت اخیر چنین می‌شود: «عاقبت گذشتگانی که اکثرشان مشرک بودند، چگونه بود» «عاقبت آنها در حالی که اکثرشان مشرک بودند، چگونه بود»

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ... وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ»

فَقَالَ عَنِّي بِذَلِكَ أَيِ انْظُرُوا فِي الْقُرْآنِ فَأَعْلَمُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا أَخْبَرَكُمْ عَنْهُ

الكافی، ج ۸، ص ۲۴۹

ابی ربیع شامی از محضر امام صادق ع سؤالاتی می پرسد از جمله در مورد سخن خداوند عز و جل که می فرماید: « بگو در زمین سیر کنید تا ببینید چگونه بود عاقبت کسانی که قبلاً [در زمین ساکن] بودند». اما می فرمایند: منظور از آن این است که در قرآن نظر اندازند تا بدانند که عاقبت کسانی که قبل از آنها بود و خداوند از آنها خبر داد، چه شد.^{۵۱}

تدبر

۱) در قرآن کریم، در تمامی مواردی که درباره سیر فی الارض سخن آمده - غیر از یک مورد که هدف آن را تفکر در اصل خلقت دانسته (عنکبوت/۲۰) - ثمره اصلی این گشت و گذار را عبرت گیری از گذشتگان معرفی کرده است (دو مورد دیگر هم هست که درباره ثمره این سیر اصلاً سخنی به میان نیامده است: سبا/۱۸؛ حج/۴۶)

اگر زمین برای انسان آفریده شده (بقره/۲۹) و انسان خلیفه خدا در زمین است (بقره/۳۱) پس هدف اصلی گشت و گذار در زمین هم باید مشاهده و عبرت گیری از وضعیت انسان هایی باشد که روی زمین زیسته اند؛ نه صرفاً تفریح یا دیدن بناها و مناظر طبیعی و

این سخن به معنای نفی سفر تفریحی و ... نیست؛ بلکه بحث بر سر محور اصلی سیر و سیاحت از منظر قرآن است؛ که اگر می خواهیم مسافرت هایمان قرآنی باشد، چگونه سفر برویم؟

۲) وقتی هدف اصلی سیر و سفر، نظر کردن و عبرت گیری است؛ بدون جابجایی مکانی و با کمک قرآن می توان سفر رفت؛ سفری حقیقی آن هم به اعماق تاریخ. (حدیث ۲)

۵۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ:

أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ عَيْنٍ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دُنْيَاهُ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقُلُوبَ بِمَا فِيهِ.

الخصال (للصدوق) ج ۱، ص ۲۴۲

امام زین العابدین در ضمن حدیثی طولانی فرمودند:

همانا خدا برای بنده اش چهار چشم قرار داده است: دو چشم که با آن نسبت به کار دین و دنیايش بصیرت یابد و دو چشم که با آن به بصیرت در امر آخرتش برسد. پس اگر خدا خیر بنده ای را بخواهد، دو چشمی را که در قلبش قرار داده بر او باز می کند تا با آن نسبت به آنچه در امر آخرتش بر او نهان است بینا شود؛ و اگر برای او غیر این را خواهد قلبش را با آنچه در آن است رها می کند

و اگر سفر در احوال گذشتگان برای نظر کردن و عبرت‌گیری است؛ پس حکایات تاریخی قرآن هم زمانی برای مان مفید می‌شود که عبرت‌بگیریم؛ و عبرت‌گیری معنی ندارد؛ مگر اینکه وضعیت خود را بر آنها تطبیق دهیم.

(۳) علامه طباطبایی^{۵۲} این آیه را به عنوان شاهی بر مضمون آیه قبلی (دیروز) می‌داند:

این فسادهایی که در خشکی و دریا پر شده، جزای عمل انسانها بوده است تا بازگردند. اگر در زمین سیر کنیم و عاقبت گذشتگان را ببینیم اغلب را مشرک می‌یابیم. پس این فسادهایی که در خشکی و دریا پر شده، به خاطر شرک‌ورزی انسان‌ها و جزای آنها بوده است تا بازگردند.

آیا ما تا به حال در احوال گذشتگان این گونه نگاه کرده بودیم؟ آیا شرک و آسیب‌رسانی آن به کل عالم این اندازه برایمان مهم است؟

(۴) چرا خدا به «مشرک بودن» اغلب گذشتگان در این آیه اشاره کرد؟ چرا شرک این اندازه به کل عالم آسیب می‌زند؟ چون مشکل اغلب انسانها حتی مومنان (یوسف/۱۰۶) هم همین مشرک بودن است. خدا را قبول داریم، اما کنار خدا و در عرض خدا دیگرانی را هم قبول داریم. خدا را کارهای در عالم می‌دانیم؛ اما نه همه‌کاره؛ فقط برای برخی کارها سراغ خدا می‌رویم. از خدا می‌ترسیم؛ اما از دیگران هم می‌ترسیم و گاهی بیش از خدا. و ... با این حال خود را هم موحد خیال می‌کنیم و انتظار «جنت+ی» (جلسه ۵۵) داریم.

ببینیم عاقبت گذشتگان چه شد؟ شاید که از شرک دست برداریم و مصداق «عبادی» (جلسه ۵۴) شویم.

(۵) چرا آیه با «قل» شروع شد؟ یعنی فقط قرار نیست اینها را بشنویم و خودمان را اصلاح کنیم. بلکه به بقیه هم باید این را برسانیم. یعنی، به تعبیر تلگرامی‌ها: «رسانه باشید».

(۵۹) سوره نحل (۱۶) آیه ۷۶ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُهُ

لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۳۹۵/۲/۲۸

ترجمه

و خدا مثلی زده: دو مردی را که یکی از آنها گنگ مادرزاد [عاجز از هرگونه ارتباط کلامی] است، کاری نمی‌تواند انجام دهد و سر بار ولی خویش است، او را به هر سمتی متوجه کند [= برای هر کاری بفرستد] خیری [به بار] نمی‌آورد؛ آیا او با کسی که به عدل فرمان می‌دهد و خود بر راه مستقیم است، برابرنند؟

۵۲. المیزان ۱۶/ ۱۹۷: أمر للنبي ص أن يأمرهم أن يسيروا في الأرض فينظروا إلى آثار الذين كانوا من قبل حيث خربت ديارهم و عفت آثارهم و بادوا عن آخرهم و انقطع دابرهم بأنواع من النوائب و البلايا كان أكثرهم مشركين فأذاقهم الله بعض ما عملوا ليعتبر به المعتبرون فيرجعوا إلى التوحيد، فالآية في مقام الاستشهاد لمضمون الآية السابق

«أبکم» از ریشه «بُکم» است؛ به معنای کسی است که لال به دنیا می‌آید؛ اما به هر لالی نمی‌گویند بلکه لال توام با ناتوانی و ابلهی (لسان العرب ۱۲/ ۵۳)؛ یعنی ناتوانی‌اش در ارتباط کلامی، ریشه در ضعف عقلی او هم داشته باشد (مفردات/ ۱۴۱). یعنی کسی که نه فقط از سخن گفتن، بلکه از هرگونه تفهیم و تفهم کلامی عاجز باشد (مجمع البیان ۶/ ۵۶) (المیزان ۱۲/ ۳۰۰) با توجه به وزن «أفعل»، ظاهراً «أبکم» نشان‌دهنده اوج و شدت «بُکم» بودن است.

«کَلَّ» به معنای ناتوانی و زحمت (عی) (لسان العرب ۱۱/ ۵۹۱) و ثقل و سنگینی نامطلوب (مجمع البیان ۶/ ۵۶) است و به شخص ناتوانی که وجودش باری بر دوش دیگران است (سر بار جامعه است) گفته می‌شود.

حدیث

(۱) حَمَزَةُ بْنُ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ «هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» قَالَ: هُوَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَرَوَى نَحْوًا مِنْهُ أَبُو الْمَضَا عَنِ الرُّضَا^{۵۳}

مناقب آل ابی طالب ع (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۱۰۷

امام باقر ع (و در جایی دیگر: امام رضا ع) درباره آیه «کسی که به عدل فرمان می‌دهد و ...» فرمودند: او علی بن ابی طالب است که به عدل فرمان می‌دهد و خود بر راه مستقیم است.

۵۳. احادیث زیر هم با طرق دیگری همین مطلب را بیان کرده‌اند:

(۱) تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۲۶۲

و أما الذي يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فهو أمير المؤمنين ع لِمَا رَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ جُبَيْرٍ فِي كِتَابِهِ نَخْبِ الْمَنَاقِبِ حَدِيثًا مُسْنَدًا عَنْ حَمَزَةَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ هُوَ عَلَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

(۲) نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۰۵

هل يستوى هو و من يأمر بالعدل و هو على صراط مستقيم عن ابن عباس أنه على ع.

(۳) مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۹۱

و روى السدى ... أيضا قوله تعالى: يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قال: شيعة على الصراط المستقيم و هو حب على، و يأمر به و هو العدل.

(۴) البته مرحوم طبرسی وجوه مختلف دیگری هم برای این آیه برشمرده است:

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵۶

و فيه أيضا وجهان أحدهما أنه مثل ضربه الله تعالى فيمن يؤمل الخير من جهته و من لا يؤمل منه و أصل الخير كله من الله فكيف يسوى بينه و بين شيء سواه في العبادة. و الآخر أنه مثل للكافر و المؤمن فالأبكم الكافر و الذي يأمر بالعدل المؤمن عن ابن عباس و قيل إن الأبكم أبى بن خلف و مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ حمزة و عثمان بن مظعون عن عطاء و قيل إن الأبكم هاشم بن عمرو بن الحارث القرشي و كان قليل الخير يعادى رسول الله ص

(۲) أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع^ه... قَالَ: وَالْقُرْآنُ ضَرْبٌ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَخَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ بِهِ وَنَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵

امام باقر ع فرمود:

و قرآن [کتابی است که] در آن برای مردم مثلها زده شده است؛ و خداوند با آنها پیامبرش و ما را خطاب قرار داده است؛ پس [حقیقت نهایی] آن را غیر از ما کسی نمی داند.

(۳) حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. الكافي، ج ۸، ص ۲۶۸

امام صادق ع فرمود: رسول خدا ص هیچگاه با کنه عقل خود با مردم سخن نگفت و رسول خدا می فرمود: ما جماعت انبیا دستور داده شده ایم که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم.

مقدمه‌ای برای تدبیر در آیات حاوی مَثَل

«مَثَل» ظرفیت‌های معنایی متعددی دارد و می تواند اشاره به معانی مختلفی باشد.

در تمثیل به کار رفته در این آیه حداقل وجوه زیر می تواند مد نظر باشد.

(۱) تمثیلی باشد از بتها (خدایان دروغین) و خدای واقعی. شاهد این مدعا این است که اولاً هم تعبیر «یا امر بالعدل» (نحل/۹۰) و هم تعبیر «علی صراط مستقیم» (هود/۵۶) در مورد خود خداوند آمده است و ثانياً این وجه، با سیاق آیات قبل و بعد سازگار است (المیزان ۱۲/ ۳۰۲) و مقایسه است بین خدایی که همه خیرها از او انتظار می رود و بتهایی که کاری از دستشان بر نمی آید (مجمع البیان ۶/ ۵۶)

(۲) تمثیلی است برای انسان‌ها، که شاهد این وجه، سیاق خود آیه (به ویژه قسمت اول تمثیل و استفاده از تعبیر «رجلین») است؛ که همین وجه لا اقل دو معنا برایش گفته شده است:

(۲-۱) تمثیلی است از مومن (که در صدد عدالت است) و کافر (که مانند انسان گنگ است) (مجمع البیان ۶/ ۵۶)؛

(۲-۲) تمثیل امام حق و امام باطل می باشد (حدیث ۱)

۵۴. (مطلبی که حذف شده چنین است) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» قَالَ اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَانْ غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ - وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقُضَى، قَالَ: «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» قَالَ النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ ع مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلَ^{۵۵}. سخن مرحوم طبرسی چنین است: «و قيل في معنى هذا المثل أيضا قولان (أحدهما) أنه مثل ضربه الله تعالى فيمن يؤمل الخير من جهة و من لا يؤمل منه و أصل الخير كله من الله تعالى فكيف يستوى بينه و بين شيء سواه في العبادة (و الآخر) أنه مثل للكافر و المؤمن فالأبكم الكافر و الذي يأمر بالعدل المؤمن عن ابن عباس؛ و قيل إن الأبكم أبي بن خلف و من يأمر بالعدل حمزة و عثمان بن مظعون عن عطاء و قيل إن الأبكم هاشم بن عمر بن الحارث القرشي و كان قليل الخير يعادى رسول الله ص عن مقاتل»

(۱) چرا خدا همین نکته را مستقیم نگفت که «دو نفر را در نظر بگیرید و...» و ابتدایش گفت «خدا مثل می‌زند» شاید می‌خواهد توجه ما را علاوه بر محتوای تمثیل، به این روش خاص برای تفهیم حقایق جلب کند. برخی از مفسران (مثلاً: فیض کاشانی، تفسیر صافی ۱/ ۳۰) ۵۶ چرایی استفاده از مثل‌ها در قرآن را این دانسته‌اند که این گونه می‌توان معارف عمیق را به زبان ساده گفت تا هرکس در حد خود بفهمد (حدیث ۲ و ۳) و جا برای اشاره به مصادیق ویژه بماند (حدیث ۱)

۵۶. سخن فیض درباره چرایی استفاده قرآن از تمثیل:

مرحوم فیض کاشانی در مقدم چهارم تفسیرش (که درباره معانی وجوه آیات و تحقیق درباره متشابهات و تأویله آنهاست) پس از ذکر احادیثی در این باب توضیحی داده که درباره کاربرد مثل در قرآن مفید است:

و تحقیق القول فی المتشابه و تأویله يقتضی الإتیان بكلام مبسوط من جنس اللباب و فتح باب من العلم یفتح منه لأهله الف باب. فنقول و بالله التوفیق: إن لكل معنى من المعانی حقيقة و روحاً و له صورة و قالب و قد یعدد الصور و القوالب لحقیقة واحدة و إنما وضعت الألفاظ للحقائق و الأرواح و لوجودهما فی القوالب تستعمل الألفاظ فیهما على الحقيقة لاتحاد ما بینهما، مثلاً لفظ القلم إنما وضع لآلة نقش الصور فی الألواح من دون أن یعتبر فیها كونها من قصب أو حديد أو غیر ذلك بل و لا أن یكون جسماً و لا كون النقش محسوساً أو معقولاً و لا كون اللوح من قرطاس أو خشب بل مجرد كونه منقوشاً فیهِ و هذا حقيقة اللوح وحده و روحه فإن كان فی الوجود شیء یستطر بواسطة نقش العلوم فی ألواح القلوب فأخلق به أن یكون هو القلم فان الله تعالى قال: (عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) بل هو القلم الحقیقی حیث وجد فیهِ روح القلم و حقیقته و حده من دون أن یكون معه ما هو خارج عنه و كذلك المیزان مثلاً فإنه موضوع لمعیار یعرف به المقادیر و هذا معنى واحد هو حقیقته و روحه و له قوالب مختلفة و صور شتى بعضها جسمانی و بعضها روحانی كما یوزن به الأجرام و الأثقال مثل ذی الكفتین و القبان و ما یجرى مجراها و ما یوزن به المواقیب و الارتفاعات كالأسطرلاب و ما یوزن به الدوایر و القسی كالفرجار و ما یوزن به الأعمدة كالشاقول و ما یوزن به الخطوط كالمسطر و ما یوزن به الشعر كالعروض و ما یوزن به الفلسفة كالمنطق و ما یوزن به بعض المدركات كالحس و الخیال و ما یوزن به العلوم و الأعمال كما یوضع لیوم القيامة و ما یوزن به الكل كالعقل الكامل إلى غیر ذلك من الموازين.

و بالجملة: میزان كل شیء یكون من جنسه و لفظه المیزان حقيقة فی كل منها باعتبار حده و حقیقته الموجودة فیهِ و على هذا القیاس كل لفظ و معنى. و أنت إذا اهتمدت إلى الأرواح صرت روحانیا و فتحت لك أبواب الملكوت و أہلت لمرافقة الملائة الأعلى و حسن أولئك رفيقاً فما من شیء فی عالم الحس و الشهادة الا و هو مثال و صورة لأمر روحانی فی عالم الملكوت و هو روحه المجرد و حقیقته الصرفة و عقول جمهور الناس فی الحقيقة أمثلة لعقول الأنبیاء و الأولیاء فلیس للأنبیاء و الأولیاء أن یتكلموا معهم إلا بضرب الأمثال لأنهم أمروا أن یكلموا الناس على قدر عقولهم و قدر عقولهم انهم فی النوم بالنسبة إلى تلك النشأة و النائم لا ینكشف له شیء فی الأغلب إلا بمثل، و لهذا من كان یعلم الحکمة غیر أهلها رأى فی المنام أنه یعلق الدر فی أعناق الخنازیر، و من كان یؤذن فی شهر رمضان قبل الفجر رأى أنه یختم على أفواه الناس و فروجهم. و على هذا القیاس و ذلك علاقة خفية بین النشآت فالناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا و علموا حقائق ما سمعوه بالمثال و عرفوا أرواح ذلك و عقلوا أن تلك الأمثلة كانت قشوراً، قال الله سبحانه: (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا) فتمثل العلم بالماء و القلوب بالأودية و الضلال بالزبد ثم نبه فی آخرها فقال: (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ) فكل ما لا یحتمل فهمك فإن القرآن یلقیه إلیك على الوجه الذی كنت فی النوم مطالعاً بروحك للوح المحفوظ لیتمثل لك بمثال مناسب ذلك یحتاج إلى التعبير فالتأویل یجرى مجرى التعبير فالمفسر یدور على القشر و لما كان الناس إنما یتكلمون على قدر عقولهم و مقاماتهم فما یخاطب به الكل یجب أن یكون للكل فیهِ نصیب فالقشریة من الظاهریین لا یدركون إلا المعانی القشریة كما أن القشر من الإنسان و هو ما فی الإهاب و البشرة و من البدن لا ینال الا قشر تلك المعانی و هو ما فی الجلد و الغلاف من السواد و الصور و أما روحها و سرها و حقیقتها فلا یدرك الا أولوا الألباب و هم الراسخون فی العلم و إلى ذلك أشار النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی دعائه لبعض أصحابه حیث قال اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل و لكل منهم حظ قل أم كثر و ذوق نقص أو كمل و لهم درجات فی الترقی إلى أطوارها و أغوارها و أسرارها و أنوارها و أما البلوغ للاستیفاء و الوصول إلى الأقصى فلا مطمع لأحد فیهِ

۲) انسانی که «ابکم» (عاجز از تفهیم و تفهیم کلامی) است، از همه چیز عاجز است و در همه چیز سر بار دیگران، و هیچ کاری را نمی‌تواند درست انجام دهد.

(دلیل نحوی این استنباط: بعد از «ابکم» حرف عطف (و) نیامد؛ پس همه تعابیر بعدی وصف «ابکم» است. جمله «هُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ» نیز یا عطف یا حال برای «لایقدر» است، نه عطف به «ابکم» (الجدول فی إعراب القرآن ۱۴/ ۳۵۸). نتیجه: ظاهراً نقش زبان در تحلیل خلقت انسان - چه گفتار (الرحمن/ ۴) و چه نوشتار (علق/ ۴) - و نقش آفرینی‌اش در جامعه (همین آیه) بسیار اساسی است که ما در مباحث انسان‌شناسی اسلامی رایج کمتر بدان توجه کرده‌ایم. (در وصف فرد ایده‌آل هم نفرمود: «خودش عدالت دارد» یا حتی نفرمود «در مورد دیگران عدالت می‌ورزد»؛ بلکه فرمود: «دستور به عدالت می‌دهد»)

۳) اینکه بلافاصله بعد از «به عدل دستور می‌دهد» اضافه کرد «در حالی که خودش در راه مستقیم است» نشان می‌دهد اولاً دستور دادنش به دیگران، این گونه نیست که فقط برای دیگران باشد و خودش این گونه نباشد؛ و ثانیاً این دستور به عدل، یک امر عارضی بر او نیست؛ بلکه این لازمه ذات خودش است و چون خودش اهل صراط مستقیم است، نسبت به اینکه دیگران هم عدالت بورزند، حساسیت دارد. (المیزان ۱۲/ ۳۰۲) (ترجمه المیزان ۱۲/ ۴۳۷)

۴) قرآن کریم در اوج ظرافت بین نگاه واقع‌بینانه (که نگاه طیفی، یا به اصطلاح امروزی: خاکستری) به افراد، و نگاه آرمان‌گرایانه (که قائل به حق و باطل در جامعه است) جمع کرده است. تقابل در این مثل، در عین حال که تقابلی از جنس تقابل حق و باطل است، اما نگاهش صفر و یکی نیست، بلکه طیفی است. زیرا دو گزینه مطرح شده در آیه «گنگ ناتوان از همه کار» و «آمر به عدل بر روی صراط مستقیم» تقابلمان در یک طیف معنی دارد (هیچکدام مقابل مستقیم دیگری نیست) در عین حال یکی مظهر حق است و دیگری مظهر باطل.

این الگویی است برای اینکه چگونه در تحلیل‌های اجتماعی بین نگاه واقع‌بینانه و نگاه آرمان‌گرایانه جمع کنیم. در حالی که اغلب افراد جامعه را خاکستری می‌بینیم، تحلیل مبتنی بر حق و باطل را حفظ کنیم.

و لو كان البحر مداداً لشرحه و الأشجار اقلاماً (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) و مما ذكر يظهر سبب اختلاف ظواهر الآيات و الأخبار الواردة في أصول الدين و ذلك لأنها مما خوطب به طوائف شتى و عقول مختلفة فيجب أن يكلم كل على قدر فهمه و مقامه و مع هذا فالكل صحيح غير مختلف من حيث الحقيقة و لا مجاز فيه أصلاً.

و اعتبر ذلك بمثال العميان و الفيل و هو مشهور و على هذا فكل من لم يفهم شيئاً من التشابهات من جهة أن حمله على الظاهر كان مناقضاً بحسب الظاهر لأصول صحيحة دينية و عقائد حقة يقينية عنده فينبغي أن يقتصر على صورة اللفظ لا يبدلها و يحيل العلم به إلى الله سبحانه و الراسخين في العلم ثم يرصد لهبوب رياح الرحمة من عند الله تعالى و يتعرض لنفحات أيام دهره الآتية من قبل الله تعالى لعل الله يأتي له بالفتح أو أمر من عنده و يقضى الله أمراً كان مفعولاً فان الله سبحانه ذم قوماً على تأويلهم التشابهات بغير علم فقال سبحانه: (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ). تفسير الصافي، ج ۱، ص ۲۹-۳۴

۵) در مورد فرد ایده‌آل، در توصیف رابطه‌اش با دیگران فرمود: «دستور به عدالت می‌دهد» اما در توصیف خودش فرمود «خودش بر صراط مستقیم است» چرا این دو را در یک سیاق نیاورد؛ یعنی مثلاً در اولی نفرمود: «دیگران را به صراط مستقیم می‌آورد» یا در دومی نفرمود «خودش هم عادل است»؟
این مورد آخر را در کانال نگذاشتم:

۶) در این آیه در وصف کنش فرد ایده‌آل فرمود: «دستور به عدالت می‌دهد». اولاً دست روی ویژگی «ارتباطی» این کنش گذاشت (نه صرف عادل بودن فرد یا حتی عدالت ورزیدنش با دیگران)؛ و ثانیاً مهمترین ویژگی این کنش ارتباطی را نه «صحت، صداقت و صراحت» (ویژگی‌های کنش در الگوی مطلوب کنش ارتباطی هابرماس)، بلکه «امر به عدالت» معرفی کرد. آیا این آیه نمی‌تواند الهام‌بخش الگویی از کنش ارتباطی اسلام در قبال الگوهای غربی باشد؟

۶۰) سوره کهف (۱۸) آیه ۱۶ وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْقًا ۱۳۹۵/۲/۲۹

ترجمه

و چون از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستند کناره گرفتید، به آن غار پناه برید [تا] پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و برای شما از کارتان [یا: در مورد کارتان] وضع دلپسندی فراهم آورد.^{۵۷}
کهف: غار بزرگی که در دل کوه واقع باشد

حدیث

۱) يَا هِشَامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِيْنَ فِيهَا وَ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ
اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷

امام کاظم ع در ضمن حدیثی طولانی فرمود:
ای هشام! صبر بر تنهایی علامت قوت عقل است؛ پس هر که از خدا خردمندی گرفت از اهل دنیا و کسانی که به دنیا متمایلند کناره گیرد و بداند چه نزد خداست تمایل ورزد و خدا مایه انس او در وحشت، همراه او در تنهایی، بی‌نیازکننده او در تنگی معیشت است، و بدون اینکه ایل و تباری داشته باشد او را به عزت می‌رساند.
۲) وَ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

۵۷. در میان ترجمه‌های موجود، ترجمه آیتی در کمال تعجب «ما» در یعبدون را نه مای موصوله، بلکه مای نافی و در نتیجه مجبور شده «یعبدون» را هم «تعبدون» ترجمه کند و نتیجتاً چنین ترجمه کرده است: «اگر از قوم خود کناره جسته‌اید و جز خدای یکتا خدای دیگری را نمی‌پرستید»

لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لِذِي دِينٍ دِينُهُ إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَمِنْ جُحْرِ إِلَى جُحْرِ كَالثَّغْلَبِ بِأَشْبَالِهِ قَالُوا
وَمَتَى ذَلِكَ الزَّمَانُ قَالَ إِذَا لَمْ تَنْلِ الْمَعِيشَةَ إِلَّا بِمَعَاصِي اللَّهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ حَلَّتِ الْعُزُوبَةُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْتَنَا بِالتَّزْوِيجِ قَالَ بَلَى وَ
لَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ فَهَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدَيْ أَبِيهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبَوَانِ فَعَلَى يَدَيْ زَوْجَتِهِ وَ وَلَدِهِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ وَ
لَا وَلَدٌ فَعَلَى يَدَيْ قَرَابَتِهِ وَ جِيرَانِهِ قَالُوا وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يُعِيرُونَهُ بِضَيْقِ الْمَعِيشَةِ وَ يُكَلِّفُونَهُ مَا لَا يُطِيقُ حَتَّى يُورِدُوهُ
مَوَارِدِ الْهَلَكَةِ.^{٥٨}

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۳۸۸

پیامبر اکرم ص فرمود:

روزگاری بر مردم خواهد آمد که هیچ دینداری نمی تواند دینش را حفظ کند مگر کسی که از موهی به کوه دیگر و از
صخره ای به صخره دیگر پناه ببرد مانند روباهی که از شیر می گریزد.

گفتند: آن چه زمان خواهد بود؟

فرمود: زمانی که معاش جز با انجام معصیت خدا به دست نمی آید ... در آن زمان هلاک انسان به دست والدینش است! و
اگر آنها هلاکش نکنند، به دست همسر و فرزندان! و اگر آنها هلاکش نکنند به دست نزدیکان و همسایگان!

گفتند: چگونه چنین چیزی خواهد شد ای پیامبر خدا؟

فرمود: او را به خاطر تنگی معیشت ملامت و عیب جویی می کنند و به برآوردن درخواست های وادارش می کنند [هزینه هایی
را بر او تحمیل می کنند] که توان انجام آن [از راه حلال] را ندارد و این گونه او را به عرصه هلاکت می کشانند.

(۳) رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ ع
يَدْعُو عِنْدَ كُلِّ زَوَالٍ مِنْ أَيَّامِ شَعْبَانَ وَ فِي لَيْلَةِ النَّصْفِ مِنْهُ وَ يَصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ ص بِهَذِهِ الصَّلَوَاتِ يَقُولُ:

... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَ مَلَجِ الْهَارِبِينَ وَ عِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ

مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۲۸

۵۸. روایات دیگری در این موضوع:

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ [وَعَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ] عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
ع قَالَ: قَالَ إِنْ قَدَرْتُمْ أَنْ لَا تُعْرِفُوا فَاذْكُرُوا مَا عَلَيْكُمْ إِنْ لَمْ يُشْرِكْ النَّاسُ عَلَيْكُمْ وَ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونَ مَذْمُومًا عِنْدَ النَّاسِ إِذَا كُنْتَ مَحْمُودًا عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى ... ثُمَّ قَالَ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَافْعَلْ فَإِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ أَنْ لَا تَغْتَابَ وَ لَا تَكْذِبَ وَ لَا تَحْسُدَ وَ لَا تُرَائِي وَ لَا تَتَصَنَّعَ وَ لَا تُدَاهِنَ ثُمَّ
قَالَ نَعَمْ صَوْمَعَةُ الْمُسْلِمِ بَيْتُهُ يَكْفُ فِيهِ بَصَرُهُ وَ لِسَانُهُ وَ نَفْسُهُ وَ فَرْجُهُ

الكافي، ج ۸، ص ۱۲۸

قَالَ الصَّادِقُ ع صَاحِبُ الْعَزَلَةِ مُنَحَّصٌ بِحِصْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مُتَحَرِّسٌ بِحَرَّاسَتِهِ فَيَا طُوبَى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَى عَشْرَةِ خِصَالٍ عِلْمِ الْحَقِّ وَ
الْبَاطِلِ وَ تَحَبُّبِ الْفَقْرِ وَ اخْتِيَارِ الشَّدَةِ وَ الزُّهْدِ وَ اغْتِنَامِ الْخُلُوةِ وَ النَّظَرِ فِي الْعَوَاقِبِ وَ رُؤْيَةِ التَّقْصِيرِ فِي الْعِبَادَةِ مَعَ بَذْلِ الْمَجْهُودِ وَ تَرْكِ الْعُجْبِ وَ كَثْرَةِ الذِّكْرِ بِلَا
غَفْلَةٍ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ مِصْطَادُ الشَّيْطَانِ وَ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَ سَبَبُ كُلِّ حِجَابٍ وَ خُلُوةُ الْبَيْتِ عَمَّا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي الْوَقْتِ

مصباح الشريعة، ص: ۹۹

امام سجاده در فرازی از صلوات شعبانیه می‌فرماید:

خداوندا بر محمد و خاندان وی درود فرست همانها که غاری امن و فریادرس درماندگان ناتوان و پناهگاه فراریان و دستاویز چنگ‌زنندگان‌اند.

تدبر

(۱) «اعتزلتموهم» با اینکه اسلام دینی اجتماعی است اما جایی که انسان دینش در معرض تهدید جدی قرار می‌گیرد، کناره‌گیری و عزلت را می‌پذیرد (حدیث ۲). پس این کناره‌گیری مجاز، کناره‌گیری از جامعه دنیامداران است، نه از هر جامعه‌ای (حدیث ۱)

(۲) فرمود «الکھف» و فرمود: «کھف»: اگر کسی به خاطر دینش از جامعه کناره‌گیری کرد، حتما باید یک پناهگاه معینی داشته باشد که بدان پناه ببرد. شاید بدین جهت است که اهل بیت را «کھف حصین» خوانده‌اند (حدیث ۳)

(۳) اگر کسی به خاطر دینش از جامعه کناره‌گیری کرد، و به پناهگاه معینی پناه برد، رحمت ویژه خدا شاملش می‌شود و خدا طوری کارها بر وفق مراد وی («مرفقا»: با رفق و مدارا) مهیا می‌کند که گاه حتی نه در مخیله خودش بگنجد، نه در مخیله دیگران. (آنها که از جامعه کفر فرار کرده بودند خوابیدند و ۳۰۰ سال بعد در جامعه خداپرست بیدار شدند)^{۵۹}

(۴) کسی که حفظ دینش برایش مهم باشد ممکن است در جامعه تنها شود، اما خدا با رحمت ویژه‌اش عالم را بر وفق مراد او تنظیم خواهد کرد.

(۶۱) سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۳ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۱۳۹۵/۲/۳۰

ترجمه

به یقین کسانی که گفتند پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند.

حدیث

(۱) حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ الْفَلَّاسُ، حَدَّثَنَا أَبُو قُتَيْبَةَ سَلَمُ بْنُ قُتَيْبَةَ، حَدَّثَنَا سُهَيْلُ بْنُ أَبِي حَزْمٍ الْقُطَيْعِيُّ، حَدَّثَنَا ثَابِتُ الْبُنَانِيُّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَرَأَ: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» قَالَ: قَدْ قَالَ النَّاسُ [قد قالها ناس] ثُمَّ كَفَرَ أَكْثَرُهُمْ فَمَنْ مَاتَ عَلَيْهَا فَهُوَ مِمَّنْ اسْتَقَامَ.

جامع ترمذی، ج ۲ ص ۸۳۲

۵۹. این را هم شاید بتوان به موارد فوق افزود:

(۴) کسی که به خاطر خدا و حفظ دینش کاری خلاف عرف انجام دهد، خدا ادامه راه را به او القا می‌کند (اصحاب کھف پیامبر نبودند، اما خودشان «فاووا الی الکھف» گفتند)

انس بن مالک روایت می‌کند که پیامبر اکرم ص آیه «به یقین کسانی که گفتند پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند» را خواندند و فرمودند: مردم آن [ربنا الله] را گفتند اما اکثرشان کافر شدند؛ پس آن کسی که بر آن تا زمان مرگش باقی ماند، او از کسانی است که استقامت ورزیده است.

(۲) حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَحْمَسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَانَ بْنَ تَغْلِبٍ يَسْأَلُ جَعْفَرَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا قَالَ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلَائِهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع.^{۶۰}

تفسیر فرات کوفی، ص ۳۸۲

ابان بن تغلب از امام باقر ع درباره سخن خدا که می‌فرماید: «به یقین کسانی که گفتند پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند» سوال می‌کند. امام می‌فرماید:

[مقصود کسانی است که] بر ولایت علی بن ابی طالب پایدار ماندند.

(۳) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَقِيمُوا إِلَى رَبِّكُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا» وَ قَالَ سُبْحَانَهُ «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» أَيُّهَا النَّاسُ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ مُسْتَقِيمًا فِي صِفَتِهِ لَمْ يَرْتَقِ مِنْ مَقَامٍ إِلَى غَيْرِهِ وَ لَمْ يَتَبَيَّنْ سُلُوكُهُ عَلَى صِحِّهِ وَ لَمْ تَخْرُجُوا مِنْ عِزِّ التَّقْوَى إِلَى ذُلِّ الْمَعْصِيَةِ وَ لَا مِنْ أُنْسِ الطَّاعَةِ إِلَى وَحْشَةِ الْخَطِيئَةِ وَ لَا تُسِرُّوا لِإِخْوَانِكُمْ غِشًّا فَإِنَّ مَنْ أَسَرَ لِإِخِيهِ غِشًّا أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَى صَفَحَاتِ وَجْهِهِ وَ فَلَتَاتِ لِسَانِهِ فَأَوْرَثَهُ بِهِ الذُّلَّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْعَذَابَ وَ النَّدَامَةَ فِي الْآخِرَةِ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ أَعْمَالًا.

إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص ۸۴

پیامبر خدا ص فرمود:

ای مردم! بشتابید بسوی پروردگارتان همان طوری که خدای تعالی فرموده: «به سوی او روی آورید و از او طلب آمرزش کنید» (فصلت/۶) و فرموده است «به یقین کسانی که گفتند پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند». ای مردم! «و مانند آن [زنی] مباشید که رشته خود را پس از محکم بافتن، [یکی یکی] از هم می‌گسست مباشید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله [فریب و] تقلب سازید» (نحل/۹۲) و بدانید هر کس در آن صفتی که دارد استقامت نرزد، از آن جایگاهش با جایگاه دیگر ارتقا نمی‌یابد و شیوه زندگی‌اش به صحت و سلامت نخواهد رسید؛ و از عزت تقوی‌پیشگی به سوی ذلت گناه و نیز از انس طاعت به سوی وحشت خطا روید؛ و با برادران دینی خود در خفا غش و نیرنگ نورزید که هرکس مخفیانه با برادر [دینی] خود غش کند خداوند [آثار] آن نیرنگ را در پهنای چهره‌اش و لغزش‌های زبانش آشکار سازد و ذلت در دنیا و خواری و عذاب و پشیمانی در آخرت را نصیبش سازد تا او در زمره زیان‌کارترین افراد قرار گیرد.

۶۰. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲۰

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَيْمَةِ وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ (و نیز در الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم، ج ۲، ص: ۱۱۱)

(۱) تعبیر «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» بین تمام آنچه انسان از علم و عمل لازم دارد، جمع کرده: ابتدا نگاه توحیدی (علم) و سپس استقامت (که اوج عمل است)؛ و اینکه عمل مبتنی بر علم و در افق توحیدی باید باشد (فیض کاشانی، تفسیر صافی ۵/ ۱۳)

(۲) با تعبیر «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» هرگونه وجود امر ناخوشایند «محتمل» یا «واقع شده» نفی شده است؛ زیرا خوف و ترس، مربوط به چیزی است که هنوز رخ نداده و انسان احتمال رخ دادنش را می دهد؛ و حزن و غم مربوط به چیزی است که رخ داده است و انسان را غمگین کرده است. (المیزان ۱۸/ ۱۹۶) بر همین اساس، برخی گفته اند این آیه، شامل همه نگرانی های مربوط به گذشته (غم) و آینده (خوف) می شود. (مجلسی، مرآت العقول ۵/ ۴۴)^{۶۱}

(۳) اگر این آیه (احقاف/ ۱۳) را کنار آیه ۶۹ سوره یونس بگذاریم، راه «اولیاء الله شدن» معلوم می شود:

گام اول: اذعان کنیم که پروردگار ما الله است؛ و

گام دوم: از این حرف کوتاه نیایم!

موافقید از همین لحظه تصمیم بگیریم که جزء اولیاء الله شویم! هم دلچسب و هم خوشایند است: دیگر نه غمی می ماند و نه ترسی! نه از گذشته نه از آینده! به علاوه با فرشتگان هم رفیق می شویم (فصلت/ ۳۱) آن وقت ان شاء الله امام زمان (عج) هم خواهد آمد.

آیا کار دشواری است؟ توضیحش در بندهای بعدی.

(۴) گام اول: آیا باور داریم «رب» ما الله است؟ بسیاری از ما خدا را به خالقیت قبول داریم، اما به ربوبیت خیر؛ اگر هم ربوبیتش را قبول کنیم، او را «یگانه رب» نمی دانیم و در ربوبیت برایش شریک قرار می دهیم:

ربوبیت دو قسم است: تکوینی (که در جلسات ۲۸ و ۳۶ نکاتی گفته شد) و تشریعی.

توحید در ربوبیت تشریعی یعنی در مقام قانونگزاری، فقط به قانون الهی تن دهیم:

بسیاری اصلاً قبول ندارند که قانون الهی مبنا باشد (اصل ربوبیت تشریعی)؛ خیلی ها هم این را قبول نمی کنند که قانون الهی فوق همه قوانین است و هر قانونی باید در راستای قانون الهی باشد (توحید در ربوبیت تشریعی).

ما چطور؟

توضیح بیشتر درباره توحید ربوبی، در لینک زیر، مقاله ۸ <http://halgheh.com/index.asp?page=content/articles.asp>

۶۱. أَلَا تَخَافُوا الْعِقَابَ "وَلَا تَحْزَنُوا" عَلَى فَوْتِ الثَّوَابِ، أَوْ لَا تَخَافُوا مِمَّا أَمَّاكُمْ وَلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا خَلَفْتُمْ مِنْ أَهْلِ وَمَالٍ وَلَدٍ كَمَا فِي تَفْسِيرِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَام. سَخَنَ إِمَامُ هَذِهِ الْأَيَّامِ: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا - تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا فَمَا أَمَّاكُمْ مِنَ الْأَهْوَالِ فَقَدْ كُفِّتُمْ هَا وَلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا تَخَلَّفُونَهُ مِنَ الدَّرَارِيِّ وَالْغِيَالِ [وَالْأَمْوَالِ]، فَهَذَا الَّذِي شَاهَدْتُمُوهُ فِي الْجَنَانِ بَدَلًا مِنْهُمْ (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۲۴۰)

۵) ادامه گام اول: فرمود: «قالوا» و نفرمود «اعتقدوا». «گفتن» عبارت است از «اظهار کردن آنچه باور داریم». آیا باور به ربوبیت را (که در بند قبل توضیح داده شد) اظهار می‌کنیم یا در برخی از جمع‌ها خجالت می‌کشیم که بگوییم به تعالیم و احکام و قوانین اسلامی باور داریم؟ آیا نباید از این گونه جمع‌ها کناره‌گیری کنیم (آیه دیروز)؟

۶) گام دوم: بسیاری از ما هم ربوبیت را باور می‌کنیم، هم آن را اظهار می‌کنیم؛ اما در مقام عمل کم می‌آوریم؛ و حاضر نیستیم پای ربوبیت الهی بایستیم. (حدیث ۱) پای ربوبیت الهی ایستادن یعنی در کارها فقط به خدا تکیه کردن و قانون او را فوق همه قوانین دانستن.

آیا حاضریم همه جا به خدا تکیه کنیم نه به پول و شغل و ...؟ و به قانون الهی عمل کنیم، نه به دلخواه خودمان، یا حتی دلخواه اکثریت (در جایی که اکثریت، از قانون خدا خوشش نمی‌آید)؟ البته اصحاب کهف (آیه دیروز) حاضر بودند!

۷) استقامت ورزیدن بر ربنا الله، پای‌بند بودن به ربوبیت خداست؛ پس با گناه کردن (عصیان خدا) قابل جمع نیست. راستی چرا گاهی گناه می‌کنیم؟ غالباً به خاطر لذت و شادی.

واقعا لذت و شادی‌ای بالاتر از اینکه هیچ غم و نگرانی‌ای برایمان نماند و در همین دنیا با فرشتگان الهی همدم شویم (فصلت/۳۰-۳۱) وجود دارد؟

ظاهراً مهمترین مشکل ما این است که خودمان و ظرفیت خودمان را باور نمی‌کنیم و به خاطر لذتهای حقیر، به لذتهای اصیل بی‌اعتنائیم.

۶۲) سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۹ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۱۳۹۲/۲/۳۱

ترجمه

هرکس در آسمان‌ها و زمین، از او سوال و درخواست می‌کند؛ هر روز او در کاری است.

حدیث

۱) أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُسَيَّبِ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَيْهَقِيُّ الشَّعْرَانِيُّ بِجُرْجَانٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَبُو مُوسَى الْمُجَاشِعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ). قَالَ الْمُجَاشِعِيُّ: وَحَدَّثَنَا الرَّضَا عَلَى بْنِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ):

قَالَ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى): «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» فَإِنَّ مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَغْفِرَ ذَنْبًا، وَيُفَرِّجَ كَرْبًا، وَيَرْفَعَ قَوْمًا وَيَضَعَ آخَرِينَ.^{۶۲}

۶۲. این حدیث به طرق اهل سنت هم مکرر از قول ابی‌الدرداء نقل شده است مثلاً در سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳۴

پیامبر اکرم ص فرمود: خداوند می‌فرماید: «هر روز او در شأن [کاری است]؛ از شأن او این است که گناهی را ببخشد، گشایشی برای سختی‌ای قرار دهد، گروهی را بالا ببرد و گروه دیگری را پایین آورد.

(۲) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَغَيْرِهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيِّ عَنْ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَمَا ذَكَرَهُ مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ أَوْ مَا حَفِظْتَهَا قَالَ قَدْ كَتَبْتُهَا فَأَمْلَاهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا تَقْضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ ...

اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۱

امیرالمومنین ع در ابتدای یکی از خطبه‌های غراء خود فرمودند:

سپاس و ستایش خدایی را که نمی‌میرد و عجایش پایانی ندارد، زیرا که او هر روز در کاری است: ایجاد چیزهای نویی که قبلاً نبوده است...

(۳) رَوَى عَنْ الْفَرَزْدَقِ الشَّاعِرِ أَنَّهُ قَالَ: حَجَجْتُ بِأُمِّي فِي سَنَةِ سِتِّينَ فَبَيْنَا أَنَا أَسُوقُ بَعِيرَهَا حِينَ دَخَلْتُ الْحَرَمَ إِذْ لَقِيتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَ خَارِجاً مِنْ مَكَّةَ مَعَهُ أَسْيَافُهُ وَتِرَاسُهُ ...

ثُمَّ قَالَ لِي أَخْبِرْنِي عَنْ النَّاسِ خَلْفَكَ

فَقُلْتُ: الْخَبِيرُ سَأَلْتُ، قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسْيَافُهُمْ عَلَيْكَ وَ الْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ فَقَالَ صَدَقْتُ لِلَّهِ الْأَمْرُ وَ كُلَّ يَوْمٍ رَبُّنَا هُوَ فِي شَأْنٍ إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ وَ إِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَبْعُدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ بَيْنَهُ وَ التَّقْوَى سَرِيرَتَهُ

الإرشاد فی معرفه حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۶۷

امام حسین ع در مسیر مکه به کوفه فرزدق را در راه می‌بیند و از او می‌پرسد که مردم کوفه در چه وضعی بودند. او می‌گوید: از آدم بااطلاعی سوال کردی! قلبهای مردم با تو، و شمشیرهایشان بر توست؛ و قضاء از آسمان نازل می‌شود و خداوند هر آنچه بخواهد می‌کند.

حضرت فرمود:

راست گفتمی! کار به دست خداست، و هر روز پروردگارمان در کاری است؛ اگر قضا مطابق آنچه دوست داشتیم نازل شد که خداوند را به خاطر نعمتهایش حمد می‌کنیم و او یاریگر ما در ادای شکر است؛ و اگر قضا برخلاف آن چیزی بود که امید داشتیم، پس، کسی که نیتش، حق، و باطنش، تقواست، بیراهه نرفته است.

(۴) مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الطَّرَازِيُّ قَالَ عَنْ عَبْدِ الْبَاقِيِّ بْنِ بَزْدَادٍ [يَزْدَاد] أَيْدَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ... خَرَّ سَاجِدًا... ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ

... أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَأْذَنَ لِفَرَجٍ مَنْ بَفَرَجِهِ فَرَجُ أَوْلِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِهِ تُبِيدُ الظَّالِمِينَ وَ تُهْلِكُهُمْ عَجَلٌ ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ ...
فَلَمَّا فَرَغَ رَفَعَ رَأْسَهُ قُلْتُ:

جُعِلْتُ فِدَاكَ سَمِعْتُكَ وَ أَنْتَ تَدْعُو بِفَرَجٍ مَنْ بَفَرَجِهِ فَرَجُ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ أَوْ لَسْتَ أَنْتَ هُوَ؟
قَالَ لَا ذَاكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ع.

قُلْتُ فَهَلْ لَخُرُوجِهِ عِلَامَةٌ

قَالَ نَعَمْ كُسُوفُ الشَّمْسِ عِنْدَ طُلُوعِهَا ثُلْثَى سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ وَ خُسُوفُ الْقَمَرِ [فِي] ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ وَ فِتْنَةٌ يُظِلُّ أَهْلَ مِصْرَ الْبَلَاءِ وَ قَطْعُ النَّيْلِ اكْتِفٍ بِمَا بَيَّنْتُ لَكَ وَ تَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ فَإِنَّ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ لَا يَشْغُلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ بِهِ تَحْصِينَ أَوْلِيَائِهِ وَ هُمْ لَهُ خَائِفُونَ.^{٦٣}

٦٣. متن کامل روایت و دعای مذکور که مرحوم مجلسی در قسمت دعاهاى مختص روز ٢١ ماه مبارك رمضان آورده، چنین است:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع - لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لِي يَا حَمَادُ اغْتَسَلْتُ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِدَاكَ بِحَصِيرٍ ثُمَّ قَالَ إِلَى لِرِزْقِي فَصَلِّ فَلَمْ يَزَلْ يُصَلِّي وَ أَنَا أَصَلُّ إِلَى لِرِزْقِهِ حَتَّى فَرَغْنَا مِنْ جَمِيعِ صَلَاتِنَا ثُمَّ أَخَذَ يَدْعُو وَ أَنَا أَوْمَنُ عَلَى دُعَائِهِ إِلَى أَنْ اعْتَرَضَ الْفَجْرُ فَأَذَنَ وَ أَقَامَ وَ دَعَا بَعْضَ غِلْمَانِهِ فَقُمْنَا خَلْفَهُ فَتَقَدَّمَ وَ صَلَّيْنَا بِنَا الْغَدَاةَ فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي الْأُولَى وَ فِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ - بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ التَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّقْدِيسِ وَ التَّنَائِي عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ص وَ الدُّعَاءِ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ خَرَّ سَاجِدًا لَا أَسْمَعَ مِنْهُ إِلَّا النَّفْسَ سَاعَةً طَوِيلَةً ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْبُصَارِ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقَ الْخَلْقِ بِلَا حَاجَةٍ فَيْكَ إِلَيْهِمْ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُبْدِئَ الْخَلْقِ لَا يَنْقُصُ عَنْ مُلْكِكَ شَيْءٌ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُدَبِّرَ الْأُمُورِ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ دَيَّانَ الدِّينِ وَ جَبَّارَ الْجَبَابِرَةِ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُجْرِي الْمَاءِ فِي الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُجْرِي الْمَاءِ فِي النَّبَاتِ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُكُونُ طَعْمِ الثَّمَارِ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِي عَدَدِ الْفَطْرِ وَ مَا تَحْمِلُهُ السَّحَابُ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِي عَدَدِ مَا تَجْرِي بِهِ الرِّيَّاحُ فِي الْهَوَاءِ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِي مَا فِي الْبِحَارِ مِنْ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِي مَا يَدْبُ فِي ظُلُمَاتِ الْبِحَارِ وَ فِي أَطْبَاقِ الثَّرَى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ وَ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ سَمَّاكَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ صِدِّيقٍ أَوْ شَهِيدٍ أَوْ أَحَدٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيتَ بِهِ أَجَبْتَ وَ إِذَا سُئِلْتَ بِهِ أُعْطِيتَ وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ وَ بَرَكَاتِكَ وَ بِحَقِّهِمْ الَّذِي أَوْجَبْتُهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ أَنْتَلَّيْتُمْ بِهِ فَضْلَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ وَ سِرَاجَكَ السَّاطِعَ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ وَ جَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ نُورًا اسْتِضَاءَ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ فَبَشَّرْنَا بِجَزِيلِ تَوَابِكَ وَ أَنْذَرْنَا الْأَلِيمَ مِنْ عِقَابِكَ أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوهُ ذَاتَقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ يَا سَيِّدِي يَا سَيِّدِي يَا مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَسْأَلُكَ فِي هَذِهِ الْغَدَاةِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ وَ سَائِلِيكَ نَصِيبًا وَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِفِكَاكِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ أَسْأَلُكَ بِجَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ وَ مَا لَمْ أَسْأَلُكَ مِنْ عَظِيمِ جَلَالِكَ مَا لَوْ عَلِمْتُهُ لَسَأَلْتُكَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَأْذَنَ لِفَرَجٍ مَنْ بَفَرَجِهِ فَرَجُ أَوْلِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِهِ تُبِيدُ الظَّالِمِينَ وَ تُهْلِكُهُمْ عَجَلٌ ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ أُعْطِنِي سُؤْلِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ فِي جَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ لِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ أَقْلِنِي عَثْرَتِي وَ أَقْلِنِي بِقَضَاءِ حَوَائِجِي يَا خَالِقِي يَا رَازِقِي يَا بَاعِثِي يَا مُحْيِي عِظَامِي وَ هِيَ رَمِيمٌ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فَلَمَّا فَرَغَ رَفَعَ رَأْسَهُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ سَمِعْتُكَ وَ أَنْتَ تَدْعُو بِفَرَجٍ مَنْ بَفَرَجِهِ فَرَجُ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ أَوْ لَسْتَ أَنْتَ هُوَ قَالَ لَا ذَاكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ع - قُلْتُ فَهَلْ لَخُرُوجِهِ عِلَامَةٌ قَالَ نَعَمْ كُسُوفُ الشَّمْسِ عِنْدَ طُلُوعِهَا ثُلْثَى سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ وَ خُسُوفُ الْقَمَرِ [فِي] ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ وَ فِتْنَةٌ يُظِلُّ أَهْلَ مِصْرَ الْبَلَاءِ وَ قَطْعُ النَّيْلِ اكْتِفٍ بِمَا بَيَّنْتُ لَكَ وَ تَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ فَإِنَّ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ لَا يَشْغُلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ بِهِ تَحْصِينَ أَوْلِيَائِهِ وَ هُمْ لَهُ خَائِفُونَ.

حماد بن عثمان می گوید: در ۲۱ رمضان بر امام صادق ع وارد شدم و ایشان مشغول نماز و دعایی بودند و در فرازی از آن دعا در سجده می گفتند:

خداوند از تو می خواهم ... که بر محمد و آل او درود فرستی و اذن به فرج و گشایش کار کسی دهی که گشایش کار او، گشایش کار اولیاء و برگزیدگانی در میان خلایق است و با او ظالمیان را به ذلت می کشانی و هلاک می سازی. ای پروردگار عوالم، در این کار تعجیل فرما...

وقتی سر از سجده برداشتند، به ایشان عرض کردم:

فدایت شوم. شنیدم که دعا برای فرج و گشایش کسی می کردی که گشایش کار برگزیدگان و اولیای خدا به گشایش کار اوست. آیا مگر چنین کسی خود شما نیستید؟

فرمود: خیر، او همان قائم آل محمد ع است.

عرض کردم: آیا خروج و قیام او علامتی دارد؟

فرمود: بله، کسوف خورشید در هنگام طلوعش به مدت دوسوم یک ساعت از روز [یا: وقتی به اندازه دوسوم یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته باشد] و خسوف ماه در بیست و سوم، و فتنه‌ای که بلایش بر اهل مصر سایه می افکند و قطع شدن رود نیل؛ پس بدانچه برایت گفتم بسنده کن و شب و روزت منتظر کار صاحب باش که همانا خداوند هر روزی در کاری است، هیچ کاری او را از کار دیگر باز ندارد، چنین است پروردگار عالمین، و حفاظت او اولیایش بر عهده اوست و آنها فقط از او بیمناک اند.^{۶۴}

۶۴. ۴) قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَمِيرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أُمِّهِمَا ۶۴ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحَسَنِ ع عَنْ أَبِيهَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ص قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ بَيْنَ كُلِّ رَكْعَتَيْنِ مِنْ صَلَاةِ الزَّوَالِ الرَّكْعَتَانِ الْأُولَتَانِ اللَّهُمَّ أَنْتَ أَكْرَمُ مَا تَبَى وَأَكْرَمُ مَزُورٍ ... يَا عَظِيمُ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الْعَظِيمُ إِلَّا الْعَظِيمُ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ يَا مَنْ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لِي فِي شَأْنِكَ شَأْنًا حَاجَتِي وَحَاجَتِي هِيَ فَكَأَكُ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَالْأَمَانُ مِنْ سَخَطِكَ وَالْفَوْزُ بِرِضْوَانِكَ وَجَنَّتِكَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآمِنْ بِذَلِكَ عَلَى وَبِكُلِّ مَا فِيهِ صَلَاحِي...

فلاح السائل و نجاح المسائل، ص ۱۳۸

رسول اکرم ص بعد از هر دو رکعت از نوافل نماز ظهر دعا می کرد؛ در فرازی از دعای بعد از دو رکعت اول ایشان آمده است:

خداوند! ای بزرگ، بی گمان گناه بزرگ را جز بزرگواری نمی آمرزد که تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از او درخواست می کنند، هر روزی او در کاری است؛ ای کسی که هر روز در کاری هستی، بر محمد و آل محمد درود فرست، و امر حاجت مرا از جمله امور خویش قرار ده، و حاجتم همان رهایی ام از آتش جهنم، و ایمنی از ناخشنودی تو، و کامیابی به خشنودی و بهشتت می باشد. بر محمد و آل محمد درود فرست، و به این امور و هر چیزی که صلاح من در آن است، بر من منت گذار ...

۱) سوال به معنای ایراد و اشکال گرفتن از خدا جایی ندارد (انبیاء/۲۳) پس سوال از خدا یا به معنای درخواست حاجت است، یا به معنای پرس و جو کردن. پس تعبیر «یسنله» چند معنا دارد که همگی صحیح‌اند (در [جلسه ۹](#) و [جلسه ۴۰](#) بیان شد که استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا ممکن است):

الف) خود او را [به عنوان حاجت اصلی خود] درخواست می‌کنند؛ او را جستجو می‌کنند؛ نشان از او می‌پرسند.

ب) از او [حاجاتشان را] درخواست می‌کنند؛ پاسخ سولاتشان را از او می‌خواهند.

بر اساس هریک از این دو معنا، جمله دوم (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) معنای متفاوتی را القا می‌کند.

۲) بر اساس معنای «الف»، کل آیه شاید اشاره باشد به اینکه خداوند هر لحظه به گونه‌ای تجلی می‌کند و یا جلوه جدیدی ایجاد می‌کند (حدیث ۲) تا کسی که طالب اوست هرگونه به نحوی مشاهده جمال او کند.

به قول فروغی بسطامی:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

<http://ganjoor.net/forooghi/divan-forooghi/ghazalf/sh9/>

یا این بیت منسوب به ملای رومی:

هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد؛ دل برد و نهان شد.

۳) نه تنها ما انسان‌ها، بلکه هرکس در آسمانها و زمین است، به خدا مراجعه می‌کند. همه ما به سوی یک حقیقت رو می‌کنیم و یک حقیقت پاسخ همه ما را می‌دهد؛ البته به گونه‌های مختلف و چه بسا کاملاً برعکس همدیگر (نه به شأن واحد). (حدیث ۱)

۴) هر یک از ما هم هربار که حاجتی به نزد خدا می‌بریم، به گونه‌ای متفاوت پاسخ می‌گیریم، نه به شأن واحد. وحدانیت خدا منافاتی با انجام کارهای گوناگون ندارد و کسی که این را بفهمد و رحیمیت خدا را هم باور داشته باشد، هرکاری که در نظام الهی رخ دهد راضی است (حدیث ۳) (اتفاقاً آیه بعد هم همین را می‌فرماید: پس کدام نعمت خدا را تکذیب می‌کنید؟)

۵) این آیه از مستندات بحث «بداء» است (خصوصاً با توضیح حدیث ۲ و ۴) «بداء» یعنی انسان‌ها (حتی اولیاءالله) بر اساس قوانین عالم (که بر اساس علم خداست) انتظار واقعیتی را دارند، اما واقعیت به گونه دیگری رخ می‌دهد؛ پس قوانین عالم دست خدا را نبسته است، و او هر لحظه در کاری است، و ممکن است مقدرات ما، که تاکنون به نحو خاصی پیش‌بینی می‌شد، عوض شود.

اگرچه اصل ظهور امام زمان ع بداء‌پذیر نیست؛ اما ظاهراً زمانش بداء‌پذیر است؛ لذا امام از طرفی علائمی را برای ظهور مطرح می‌کند، و از طرف دیگر، می‌فرماید هر صبح و شب منتظر ظهور باش (حدیث ۴).

۶) اگر انسان توجه کند که خدا هر روز در کاری است، نه سختی‌ها او را ناامید می‌کند؛ و نه خوشحالی‌ها او را مغرور؛ هر لحظه ممکن است اوضاع عوض شود؛ پس فانی بودن همه چیر آشکار می‌گردد و هر لحظه و در هر کاری خدا در نظر

می آید؛ و آنگاه انسان به چیزی غیر از خدا دل نمی بندد. شاید حدیث امام علی ع که فرمود «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰) از همین باب باشد.

۷) اگر انسان توجه کند که خدا هر روز در کاری است، اولاً می فهمد که عاقبت به خیری مهم است نه وضعیت فعلی؛ و ثانیاً دنیا هیچکس را - هرچند بسیار آدم بدی به نظر برسد - از خودش بالاتر نمی بیند، زیرا چه بسا وضع عوض شود.

مطلب زیر را در کانال نگذاشتم

۸) یکی از استدلال‌های فلسفی مشرکان (!) این است که نمی توان کارهای مختلف را به خدای واحد محض نسبت داد. آیه به آنها پاسخ می دهد: در هر لحظه در یک شأن بودن، منافاتی با وحدت محض ندارد؛ زیرا این تکرر به تکرر مخلوقات (من فی السموات و من فی الارض) و نسبت برقرار کردن آنها با او (یسنله) برمی گردد، نه به تکرر در ذات خدا.^{۶۵}

آدرس کانال «یک آیه در روز» (قابل جستجو در محیط تلگرام)

@YekAaye

لینک عضویت در کانال «حداقل یک آیه در روز»

https://telegram.me/joinchat/A1JeoJ5e2jaBJW_m_HAIMg

لینک وبلاگ «حداقل یک آیه در روز» (برای مطالعه در فضای وب)

<http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/>

۶۵. بدین بیان، شاید این آیه ردی بر «قاعده الواحد» هم باشد. قاعده الواحد یک مشکل فلسفی مهم نیز دارد: می گویند خدا حیث واحد دارد و سوال این است که آیا خود حیثیت مقدم بر خداست یا خداوند است که «حیثیت» را حیثیت کرده است: «كَيْفَ أَصْفُهُ بِحَيْثٍ وَهُوَ الَّذِي حَيْثُ الْحَيْثُ حَتَّى صَارَ حَيْثًا فَعُرِفَتِ الْحَيْثُ بِمَا حَيْثُ لَنَا مِنَ الْحَيْثُ» (کافی ۱/ ۱۰۴) اگر حیثیت امری متاخر از خداست، پس نمی توان با حیثیت خدا را محدود کرد. پس تعبیر «حیثیت واحد دارد» از باب سلب تکرر در اوست، نه از باب توصیف حقیقی او؛ و لذا نمی توان بر آن نتیجه منطقی (لوازم حیثیت) را بار کرد. البته ظاهراً فلاسفه متاخر (به ویژه در حکمت متعالیه) متوجه این اشکال بوده اند و لذا بسیط بودن را در معنای عرفانی به کار گرفته اند (که همه حیثیات را در خود دارد) نه در معنای فلسفی (که فقط یک حیثیت دارد) و لذا با قبول «وجود منبسط» (اولین فیض الهی که حاوی همه متکثرات است) در واقع بین «کل یوم هو فی شأن» با آیه «و ما امرنا الا واحده» جمع کرده اند. خدا هر روز در شأنی است؛ اما نه به این معنا که این کارهای مختلف را در زمانها مختلف انجام دهد، بلکه کل کار او یکجا و فرازمان است؛ و عملاً قاعده الواحد با کارکردهایی که در فلسفه مشاء داشت، از خاصیت افتاده است.